



پيام

دریچه‌ای گشوده بر جهان

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۶۶ - قیمت ۲۰۰ ریال

پس از چهل سال

یادبود
پایان
جنگ جهانی دوم



پيام

دریچه‌ای گشوده بر جهان

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۶۶ - قیمت ۲۰۰ ریال

پس از چهل سال

یادبود
پایان
جنگ جهانی دوم



صحنه‌هایی از زندگی مردم

بلغراد

پرچم صلح

چکیده هدف‌های «پرچم صلح» را پرفسور نیکلای تودورف، نایب رئیس فرهنگستان علوم بلغارستان چنین برمی‌شمارد:

«انگیزش هرگونه استعداد آفرینندگی جوانان در همه کشورهای، در همه قاره‌ها، یاری‌رسانی به مبادله تجربه‌های آموزشی پرورشی، کمک به شناخت میراث فرهنگی و سنت‌های فرهنگ‌های ملی، بررسی و تحلیل علمی مشکلات پرورشی، حرفه‌ای، اجتماعی و انسانی که سنگ راه رشد و شکوفایی کودکان است و راه‌گشایی برای افزایش قوه آفرینش نوباوگان».

پرچم صلح نام جنبش بین‌المللی کودک است، که شالوده‌اش در بلغارستان ریخته شد و دسته‌بزرگی از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، از جمله یونسکو، به

پشتیبانی آن برخاستند.

در ۱۹۷۹، به مناسبت سال جهانی کودک، ۱۳۰۰ بچه از ۷۶ کشور در صوفیه گرد هم آمدند. یکی از صحنه‌های دیدنی این گردهمایی، گشایش بنای یادگار پرچم صلح بود، که پای برج مرکزی آن، دو دیواره بتونی قوسی شکل کشیده شده و بر روی آنها ناقوس‌هایی آویخته که از کشورهای مختلف فرستاده شده و به هریک دعوت‌نامه «صلح در کره زمین» آونگ شده است.

در عکس بالا: یک دسته از بچه‌ها جلوی یکی از دیوارها برای گرفتن عکس آماده شده‌اند. قرار است گردهمایی دیگر بچه‌ها به نام «صوفیه ۸۵» در پایتخت بلغارستان برگزار شد.



امتیاز اصلی سالگردها، برخلاف عرف، در آن است که از فرصت استفاده کنیم و از زمان گریز بزنیم، تاحال و گذشته و آینده را از سلطه گاهنما و ساعت به در برده، به وحدت اساسی آنها برسیم. چون به گذشته بنگریم، ریشه‌های حال را در آن می‌یابیم؛ و هرگاه به آینده نظر افکنیم، سایه امکاناتی را مشاهده می‌کنیم که انتخاب از میان آنها به اعمال امروزی ما بستگی پیدا می‌کند.

ما در این شماره پیام یونسکو، که به یادبود چهلین سال پایان جنگ جهانی دوم اختصاص دارد، می‌خواهیم از قهرمانی و رنجهای پسنجاه میلیون انسانی یاد کنیم که از همه ملت‌ها، در این درگیری به نابودی کشیده شدند. هدف ما، پیش از هر چیز، باز نمودن زخمهای هولناکی است که از یک رویارویی بر پیکر فرهنگ وارد می‌آید و بیش از همه به ارزشهای معنوی آسیب می‌رساند.

سپس، می‌خواهیم توجه را به آینده تاریکی جلب نمائیم، که به گفته همه دانشمندان برجسته شوروی و آمریکا، داریم به دست خود فراهم می‌سازیم. این کارشناسان، به استناد استدلالهای خشک و جدی علمی، تأیید می‌کنند که در صورت برپا شدن جنگ هسته‌ای، سیاره ما در تاریکی‌های «زمستان هسته‌ای» غوطه‌ور خواهد شد و نوع انسان از روی زمین بر خواهد افتاد.

دیگر امروزه روشن است که آن اقسام مادی و معنوی که، در چهل سال پیش نگذاشت بر بریت بشریت را نابود سازد، حالا به هیچ وجه کافی نیست. همان که «اساسنامه یونسکو» در دیباچه‌اش تصریح دارد: «... این در ذهن و شعور انسانهاست که باید دفاع از صلح بنیان‌گذاری شود...» با این همه، بایستی در اینجا از جانفشانی گروه گروه مرد و زن و کودکی یاد کنیم که در چهل سال پیش از میان ملت‌های گوناگون به پا خاستند. در چارچوب این ۳۶ صفحه‌ای که در اختیار داریم، البته امکان آن را نداریم تا چنانکه باید و شاید افتخارات آنان را فهرست کنیم، و به هیچ رو چنین قصدی هم نداشته‌ایم. با اشاره‌ای به یک نبرد همگانی، یا اقدام غیورانه و پایورزی فلان فرد، یا نمونه‌ای تنها از نیروی معنوی در مقابله با بدترین ددمنشی‌هایی که آدمی درباره آدمی روا داشته، خواسته‌ایم خاطره همگی ایشان را ارج نهیم.

بزرگترین پیروگری ایشان در آن بود که امید را به ما بازگردانیدند. آنها بودند که راه نوزایی ملت‌های تازه را بازگشودند و فرهنگی را به میراث نهادند که امکان پیروزیهای تازه را برای ذهن آدمی فراهم ساخته است.



۴	صلح و ارزشهای انسانی نوشته احمد مختار امبو
۵	جنگ برای چه نامه آلبرت اینشتین به زیگموند فروید
۶	سرآغاز کشتار قومی تجاوز فرهنگی است نوشته فردریک. و. گرونفلد
۸	«این غار لاسکو بود» تلاقی مقاومت با هنر نوشته آندره مالرو
۱۰	موزه‌های زیرزمینی حفاظت مجموعه‌های هنری بریتانیا نوشته هارلد پلندر لیث
۱۲	جریان هنر و زندگی در ارمیتاژ موزه شوروی در زمان محاصره لنینگراد نوشته بوریس پیوتروفسکی
۱۳	نجات بخشیدن تمدن نوشته بوری کرشین
۱۶	مقاومت از یاد رفته
۱۸	آسیبهای دومین جنگ جهانی
۲۰	برای گاهنامه صلح نوشته حضرت گیوتسو ساتو
۲۲	نجات مردم و ملت‌ها
۲۳	یونسکو: زایش آرمانی بلند
۲۴	جنگ اتمی همانا خودکشی است نوشته لوئیس تامس
۲۶	زمستان هسته‌ای بزرگترین کشف قرن جنگ هسته‌ای چه بر سر سیاره ما خواهد آورد
۳۲	یونسکو، و پژوهش صلح
۲	صحنه‌هایی از زندگی مردم پرچم صلح (بلغارستان)

ماهنامه «پیام یونسکو»

بنابر توافق یونسکو با کمیسیون ملی یونسکو در ایران
بوسیله کمیسیون مذکور و زیر نظر هیئت‌مدیره آن منتشر می‌گردد
انتشار مقالات، تفاسیر، آراء و تصاویر این مجله دال بر تأیید یا صحت کامل مطالب آن نیست.
ترجمه و ویرایش: محمد پارسی

با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

فارسی	ایتالیایی	کاتالان	چینی
انگلیسی	هندی	مالزیایی	بلغاری
فرانسه	تامیل	کره‌ای	یونانی
اسپانیایی	عبری	سواحیلی	سیلانی
روسی	هلندی	گروآت و صربی	فنلاندی
آلمانی	پرتغالی	مقدونی	سوئدی
عربی	ترکی	صرب و کروآتی	پاسک
ژاپنی	اردو	اسلووانی	تای

گزیده‌ای از مقالات پیام هر سه ماه یکبار به خط بریل به زبانهای انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و کره‌ای منتشر می‌شود.

سردبیر: ادوارد گلیسان

دفتر مجله پیام: خیابان انقلاب، چهارراه فلسطین، ساختمان فجر، شماره ۱۸۸ منطقه پستی ۱۳۱۵۸، صندوق پستی شماره ۴۴۹۸ - ۱۱۳۶۵ تلفن ۶۶۸۳۶۵

صلح و ارزشهای انسانی

نوشته احمد مختار امبو

دبیرکل یونسکو

جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ پایان گرفت: ۸ ماه مه (نیمه اردیبهشت ۱۳۲۵) در میدانهای اروپا، و ۲ سپتامبر همان سال در اقیانوس آرام. در این جنگ کشتارهای عمومی، ویرانگری شهرها بطور کلی، اسارت و تبعید دسته‌جمعی اهالی، و نیز ایجاد چندین اردوگاه مرگ رخ داد. این جنگ که به داعیه سلطه‌گری، و تعصب کورکورانه و پیشداوریهای واهی به پا شد، به بشریت نه تنها از نظر وجودی بل از جهت باورهای بنیادینش، که گرانباترین عناصر فرهنگی مردم است، صدمه زد. صفت مشخصه این درگیری همگانی آن بود که از یک سو ارزشهای انسانی با خشونت نفی شد، و از سوی دیگر لجوجانه از آنها دفاع شد. ما وظیفه داریم از تجلیل کسانی که زندگی خود را وقف تمدن‌های روی زمین و آزادی بشر کرده‌اند کوتاهی نکنیم و به نسلهای امروز یادآور شویم که آنان چه رنجها کشیدند و چه فداکاریها کردند. بزرگداشت خاطره آنان، در حکم این نیز هست که اقدامی را که برای آشتی و نوسازی در پایان جنگ صورت گرفت به یاد بیاوریم و آن ایجاد سازمان ملل و یونسکو است. به ویژه به یونسکو این مأموریت سپرده شد که از راه آموزش، دانش و فرهنگ، به تقویت صلح در میان ملت‌ها پردازد و به استقرار مناسبات تازه‌ای همت گمارد که بر اصول آگاهی، و داد، و تفاهم متقابل بنا شده باشد.

امروزه بیش از هر وقت دیگر، ضرورت دارد که یونسکو در انجام این مأموریت بکوشد. فضای عالم، در همه اذهان هر دم صورتی یگانه‌تر و بغرنج‌تر پیدا می‌کند، به شکلی که ریشه‌های اختلاف در آن هرچه سخت‌تر به هم می‌پیچد و در همان حال وسایل ارتباطی‌اش چند برابر به هم پیوند می‌خورد، و درست به همین دلایل است که لزوم همکاری همگانی آشکار می‌گردد.

انسان تا به امروز هرگز به این اندازه برای تفاهم آمادگی نداشته است، همچنان که، هیچگاه تا به این درجه قادر به نابودگری همدیگر نبوده است. از ۱۹۴۵ و پایان گرفتن جنگ، هرگز جنگ‌های به اصطلاح محلی قطع نشده (جز در اروپا) و دهها میلیون انسان از میان رفته است. در لحظه کنونی، تصاعد مسابقه تسلیحاتی، و گسترش جنگ‌های محلی و شاخه‌بندیهای بین‌المللی آنها، خطر برخورد همگانی را فزونی می‌دهد و با تهدیدهای بی‌سابقه آینده بشر را به مخاطره می‌اندازد.

رفته رفته دامنه و خامت این خطرات دستگیر همگان می‌شود و به همان نسبت عموم ملت‌های روی زمین بیشتر آرزومند صلحی پایدار، مبتنی بر احترام به حقوق افراد بشر، آزادی ملل، و عدالت و پیشرفت می‌گردند.

از همین رو یونسکو، به پیروی از اصولی که در اساسنامه‌اش آمده، تا جایی که در صلاحیت اوست، پیوسته می‌کوشد به گسترش حسن تفاهم، بردباری، احترام متقابل و همبستگی افراد و ملت‌ها یاری رساند تا وظیفه متقابل و حقوق یکدیگر را به رسمیت بشناسند.

به واقع این تکلیف همگی ماست تا به بازشناسی حقیقی ارزشها کمک رسانیم، به این ترتیب که میان حقوق هر فرد، هر ملت با کلیه جوامع بشری پیوستگی دائمی برقرار باشد. برگزاری مراسم چهلمین سال پایان جنگ جهانی دوم برای ما یادآور این تکلیف است و ما را وادار می‌دارد که در انجام دادن آن کوتاهی نکنیم.

جنگ برای چه

نامه آلبرت اینشتین به زیگموند فروید

متن زیر با اندک کاهشی از یک نامه آلبرت اینشتین به زیگموند فروید گرفته شده که در سال ۱۹۳۳ زیر عنوان «جنگ برای چه؟» با پاسخ فروید، به همت «انستیتوی بین‌المللی همکاریهای فکری» به چاپ رسیده است. این انستیتو، یک رشته نشریه به نام «مکاتبات» به چاپ رسانید که در آنها نامه‌های مردان بزرگ و نامی جهان تفکر در زمینه مسائل عمده و از همه مهمتر در مورد تهدید جنگ گردآوری و نقل می‌شد.

بوتسدام، ۳۰ ژوئیه ۱۹۳۲

دوست گرامی‌ام،

... آیا راهی وجود دارد تا بتوان نوع بشر را از تهدید جنگ نجات بخشید؟ امروزه به طور کلی پذیرفته‌اند که با پیشرفت علم دیگر این مسأله برای بشر متمدن جنبه حیاتی پیدا کرده است، منتها جمله تلاشهای شدیدی که برای حل این مسأله مبذول گشته هنوز به جایی نرسیده است و جا دارد که بی‌اندازه نگران باشیم.

به گمانم، احساس ناتوانی کسانی که با این مسأله درگیری عملی و حرفه‌ای دارند، سبب می‌شود که آنها حتی نظر افرادی را جويا شوند که اشتغالهای علمی، از مسائل زندگی فارغ و به دورشان نگاه می‌دارد. درباره خود باید بگویم که سمت فکری عادی من از آن زمره نیست که راهگشای تصویری از ژرفای اراده و احساس آدمی باشد. از این رو، با تبادل نظری که اینک آغاز می‌کنم، حداکثر کوششم برای طرح مسئله است و بس، تا به شما فرصت دهم، قضیه را از زاویه شناخت عمیقی که از زندگی غریزی آدمی دارید روشن سازید.

برای منی که از قید پیشداوریهای ملی رها هستم، ظاهر کار — یعنی چند و چون سازماندهی راه حل آن — ساده می‌نماید: کافی است دولتها برای حل و فصل کلیه درگیریهایی که ممکن است بین آنها بروز کند، مرجعی تشکیل دهند که اختیار قانونگزاری و حق داوری داشته باشد، و تعهد کنند از قوانین آن دستگاه پیروی نمایند، و جمله اختلافهای خود را به آن جا رجوع کنند، و رأی آن را بی‌کم و کاست گردن نهند، و هر اقدامی را که آن دادگاه لازم بشمارد، اجراء کنند. ولی نخستین مشکل همین جا بروز می‌نماید: هر دادگاه نهادی انسانی است و چنانچه قدرت لازم را برای عملی ساختن رای خود نداشته باشد، کما بیش در اتخاذ رأی تسلیم فشارهای خارج می‌شود. نکته‌ای هست که نباید نادیده گرفت و آن این که حق و زور همیشه با هم پیوندی ناگسستنی داشته‌اند. احکام یک دستگاه قضایی که به نام و در جهت منافع جامعه باشد، تنها زمانی به آرمان عدالت‌خواهی آن جمع نزدیک خواهد بود که اجتماع هم بتواند نیروهای لازم را برای حفظ احترام عدالت مورد نظر خود فراهم سازد. پس اکنون از تشکیل بنیادین فرا کشوری از آن گونه که بتواند دادگاهش را از اقتداری خدشه‌ناپذیر برخوردار نماید و اجرای کامل آرائش را تضمین کند، بسیار فاصله داریم. تصور می‌کنم اصل نخستین همین باشد که برای رسیدن به امنیت بین‌المللی لازم است دولتها بدون هیچ شرط و قید از بخشی از آزادی عمل خود دست بردارند به بیان دیگر قسمتی از حاکمیت خود را وا بگذارند. برای رسیدن به چنان امنیتی بی‌تردید راه دیگری به نظر نمی‌رسد.

با نگاهی سطحی به ناکامی تلاشهای صادقانه ده ساله اخیر پوشیده نمی‌ماند که فشارهای روحی سنگینی به کار رفته تا این تلاشها فلج گردند. برخی از این فشارها را به آسانی می‌توان تمیز داد. عطش قدرت در طبقه حاکم هر کشور مانع از آن می‌شود که آن طبقه به محدود شدن اقتدار خود در کشورش تن در دهد. این «عطش قدرت سیاسی» غالباً از دعاوی گروه دیگر اجتماع سیراب می‌گردد. گروهی که تلاش اقتصادیشان به شکل کاملاً مادی تجلی پیدا می‌کند. نظر من به خصوص به آن دسته‌ای است که در هر جامعه پیدا می‌شود و به رغم عده کمشان بسیار قاطعانه عمل می‌کنند، به تجربیات و عوامل اجتماعی

کار چندان اعتنایی ندارند. این دسته از افرادی تشکیل می‌شود که برای آنها جنگ تولید و تجارت جنگ‌افزار هیچ معنایی ندارد جز غنیمت شمردن فرصت برای کسب سود شخصی و گسترش دادن دامنه قدرت فردی.

با این همه این توجه نمی‌تواند جز گام اول شناخت جریانات باشد. بیدارنگ این مسئله مطرح می‌گردد: چگونه است که این اقلیت ناچیز می‌تواند توده عظیم خلق را که از جنگ جز رنج و تهیدستی بهره‌ای نمی‌برد به خدمت جاه طلبیهای خود درآورد؟ (وقتی من از توده خلق حرف می‌زنم، قصدم آن نیست کسانی که جنگ را شغل و پیشه خود قرار داده‌اند، کنار بگذارم. منظورم سربازانی است که از هر دسته و رده، با ایمان به این که شغلشان دفاع از گرانبهاترین ثروتهای ملت خود می‌باشد، جنگ را پیشه خود ساخته‌اند و گاه برآند که حمله و تجاوز بهترین شکل دفاع است.) از این رو اولین پاسخی که به عقیده من مطرح می‌گردد این خواهد بود: این اقلیت رهبران پیش از هر چیز مدرسه‌ها، مطبوعات و عموماً سازمانهای دینی را در دست دارد و به یاری این گونه امکانات است که بز احساسات توده عظیم غلبه می‌کند و آن را جهت می‌دهد و از مردم ابزاری کور می‌سازد.

منتها این جواب هنوز نمی‌تواند تسلسل عوامل موجود را توضیح دهد چرا که پرسش دیگری پیش می‌آید: چه رازی است که از طریق وسایلی که ذکر کردیم، توده خلق اجازه می‌دهد تا مرحله جنون و قربانی شدن شعله‌ور شود سازند؟

جز این پاسخ چیزی به نظر نمی‌رسد: انسان در ذات خود به ویرانگری و کین‌توزی نیاز دارد. این خصلت که در حالت عادی، نهفته است، در حالت غیر عادی بروز می‌نماید؛ ولی بیدار کردن این خصلت بسیار سهل است و به سرعت به یک بیماری ذهنی همگانی می‌انجامد. ظاهراً، از میان کلیه عوامل اصلی‌ترین و مرموزترینش همین است. این نکته‌ای است که فقط یک خبره بزرگ غریزه‌های انسانی می‌تواند روشنش نماید.

و به این ترتیب می‌رسیم به آخرین پرسش: آیا امکان آن هست که پیشرفت روان آدمی به سویی رهبری شود که برای مقابله با بیماری ویرانگری و کین‌توزی بهتر مجهز گردد؟ منظورم هرگز تنها کسانی نیستند که از تعلیم و تربیت بی‌بهره و به اصطلاح عامی‌اند. من خود دریافته‌ام که همان به اصطلاح «خواص» هستند که بیشتر شکار آسان شومترین تلقینهای همگانی می‌شوند؛ چرا که آنها عادت ندارند که در سرچشمه‌های تجربه زنده کند و کاو کنند، و برعکس اجازه می‌دهند به سهولت تمام دستاویز و بازیچه کلمه و کاغذ چاپی قرار گیرند.

و برای پایان سخن، باز هم یک نکته: تا اینجا تنها از جنگ میان دولتها، به دیگر عبارت، از جدالهای به اصطلاح بین ملتها حرف زده‌ام. از آن غافل نیستم که پرخاشگری آدمیزاد می‌تواند شکلهای دیگر هم پیدا کند (از جمله جنگهای داخلی که در گذشته بر اثر تحریکهای مذهبی و امروز بر اثر انگیزه‌های اجتماعی روی می‌دهد، — و شکنجه و آزار اقلیتهای ملی). منتها من عمد داشتم که نخست به جنون‌آمیزترین جنگها پردازم، به همانها که میان جامعه‌های انسانی رخ می‌دهد، زیرا با افشای این نوع جنون است که می‌توان راههای پرهیز از جنگهای مسلحانه را پیدا کرد. (...)

با آرزوهای قلبی آ. اینشتین

سر آغاز کشتار قومی تجاوز فرهنگی است

نوشته فردریک. و. گرونفلد

هنگام نوشتن کتاب پیامبران بی افتخار بیشتر قصد آن داشتم تا خواننده آگاه شود که هجوم فسرهنگی بر جمهوری «وایمار» برای ملت آلمان به چه بهای سنگینی تمام شده است، ضایعه‌ای که هنوز هم همه ابعادش شناخته نیست. کسانی که زندگی ادبی و هنری آلمان آن دوران را مطالعه نکرده‌اند نمی‌توانند دامنه این مصیبت را به تصور آورند.

سیاستهای نژادی رایش سوم با همان ددمنشی و شدت دامنگیر اشخاص خوشفکر هم می‌شد. هر کس چنین شهرتی داشت از چنگال رژیم نمی‌رست، از بانکدار گرفته تا تهیدست؛ از دارندگان جایزه نوبل تا فروشندگان مغازه‌های بزرگ، کودکان دانش‌آموز پرفسورهایی چون ماکس لیبرمان، رئیس آکادمی برلین، یا هلن مایر، قهرمان شمشیربازی زنان که نزد عموم به لثا موخرمایی معروف بود و برای آلمان دو نشان المپیک به ارمغان آورده بود. حتی ۱۰۰/۰۰۰ سرباز یهودی که در جنگ اول جهانی برای آلمان جنگیده بودند و بیشترشان مجروح و معلول بودند و در مجموع ۳۱/۵۰۰ صلیب آهنی به نشان شجاعت گرفته بودند نیز در امان نبودند. نازیها طبق برنامه سرگرم نابودی عموم کسانی شدند که کمابیش یادآور شکفتگی فکری جمهوری وایمار بودند. در طول سالهای نخستین رژیم، سراسر جهان ناظر صحنه حیرت‌زای خودکشی فرهنگی تمام عیار یک ملت بود. پیروان متعصب فوهرر با کوری نابغردانه‌ای کار را به جایی رساندند که مطبوعات نازی ذوقهای فکری ساده را هم برچسب «وایس ژودن» یعنی یهودی سفید بزنند. جمله‌ای که ورد زبان نازیها شده بود این بود:

روشنفکر قبایی است برازنده یهود. یک آلمانی اصیل هرگز روشنفکر نمی‌شود. اصولاً نازیس از همان آغاز، قیام جاهلان بود — گو آنکه عده‌ای از اشراف هم با عجله صف آنها را تقویت کردند — قیام علیه فرهنگ با هدف براندازی «انتلجنتسیا»ی آلمان. گفتی نخستین نازیها منظوری نداشتند جز رسیدن به حکومت برای نابود کردن آثار هنری و سوزاندن کتابها. در واقع، همینکه در انتخابات محلی ۱۹۳۰ در تورینگ توفیق پیدا کردند حکم تخریب دیوارنگاره‌های نفیسی را دادند که هنرمند برجسته «اسکار شلیمر» بر دیوارهای هنرستان «بوهائوس» آفریده بود. هنوز چند ماهی از قدرت گرفتن نازیها در برلین، در ۱۹۳۳، نگذشته بود که زندگی ادبی کشور را فلج کردند. فعالیتهای تئاتری و موسیقایی را تعطیل کردند، و کلیه آثار بزرگ هنری مدرن، از کارهای ونگوگ و پیکاسو گرفته تا ماکس بکمان و پل کله را از موزه‌ها بیرون ریختند.

این اعمال با پیروزی و از خویشتن رضایی صورت می‌گرفت و به نتایج علمی آنها کوچکترین اعتنائی نمی‌شد. دانشگاهها و هنرستانهای فنی به این ترتیب در نخستین یورشها ۱۱۰۰ مربی و استاد «غیر آریایی» خود

را از دست دادند. پرفسور داوید هیلبرت روح دانشکده ریاضیات گوتینگن بود. روزی دوست، وزیر آموزش و پرورش نازی، با خوشحالی از او پرسید: در رژیم تازه وضع ریاضیات چگونه است؟ استاد به اختصار و کنایه پاسخ داد: «جناب وزیر، دیگر در گوتینگن مسئله‌ای در میان نیست!» در همان زمان نمایشگاه سیاری در مدرسه‌های آلمان چرخ می‌زد که زیر پوستر اینشتین این اعلان خوانده می‌شد: تخت پیگرد، «مهاجر خرابکار»ی که باید دستگیر و به «دار مجازات» آویخته شود. یکی از نویسندگان آلمان پس از جنگ، ترازنامه غم‌انگیزی از سیاست اجرایی نازیها نسبت به محافل علمی کشور خود ترتیب داد، و آن را به صورت این جمله ظریف به بیان آورد: بمب آوارگی.

بیش از ۳۶۰/۰۰۰ نفر توانستند به موقع از آلمان مهاجرت کنند، در میان این عده پناه هر چند روشنفکران رقم ناچیزی تشکیل می‌دادند با این همه این جریان یکی از بزرگترین کوچهای ماده خاکستری (مغز) در تاریخ است

«سیستم وسیع اردوگاههای نازی برای از میان بردن اهالی کشورهای درست شد که به تصرف آلمان درمی‌آمد. آلمانیها در رایش و در کشورهای اشغالی ۶۹۰۰ اردوگاه مختلف دایر کردند. آشویتس در لهستان چهار میلیون نفر را به کام مرگ کشید. مایدانک ۳۶۰/۰۰۰ نفر قربانی گرفت. علاوه بر کشتار انبوه، مانند آنچه در آشویتس — بیرکنو مرتکب می‌شدند، و کاروانهای اسیران را یکسره روانه اتاقهای گاز می‌کردند، گروههای فراوانی را هم با گرسنگی از پا درمی‌آوردند. اسیران گرسنه نمی‌توانستند در برابر فشار سنگین اعمال شاقه تاب بیاورند. میانگین عمر اسیران در اردوگاههای نازی از شش ماه تجاوز نمی‌کرد.»

پیوتر ماتوساک (لهستان)

آشویتس اردوگاه میثوم مرگ در جنوب لهستان. اینجا اکنون مقر موزه دولتی به نام اسویمیم شده است. این موزه در سال ۱۹۴۶ به یادبود کسانی برپا شد که در جنگ جهانی دوم در همین مکان به دست نازیها نابود شدند.



۱۰ مه ۱۹۳۳ راه پیمایی و مشعل افروزی دانشجویان. گوبلس وزیر تبلیغات نازیها به عمد این تظاهرات را ترتیب داد و جوانها را مقابل دانشگاه برلین کشانید. کوهی از کتاب در آنجا انباشته شده بود تا به دست این جوانها به آتش کشیده شود. در این آتشبازی ۲۰/۰۰۰ جلد کتاب سوزانده شد. یکی از بزرگترین کتابسوزان قرن ما که در آن آثار توماس مان، هاینریش مان، لیون فویخت وانگر، اریش ماریامارک، آلبرت اینشتین، جک لندن، ولز، فروید، امیل زولا، ژید و پروست را «تابود» می کردند.



چون توماس مان نداشتند، در مهاجرت، بسی خواننده ماندند، و هرگونه شوق به چاپ آثار خود را به زبان مادری از کف دادند. از میان جوانها، انگشت شمار بودند کسانی که توفیق یافتند به زبان انگلیسی اظهار وجود کنند و مانند آرتور کستلر با معلومات و قلم خود زندگی گذارند. به دلایل گوناگون، آلمان پس از جنگ تا دیرباز هم نتوانست از کابوس سالهای خفقان کمر راست کند. به قول موشگ: «ادبیات آلمان منحصر شد به آثار مردگان یا کسانی که دچار مرگ پیشرس شدند، کسانی که مغضوب و فراموش شدند. ادبیات بزرگ معاصر آلمان وجود دارد، منتها زیر آوارها دفن شده است.»

این رویدادها بدتر از مصیبت بود، به ابعادی رسید که به راستی باید به داستانها نوشت، چرا که خونین ترین جدالهای دوران معاصر را در بر می گیرد، چه قهرمانها که مردم نشان ندادند! همه آن جانفشانیها برای نجات ذره ای از انسانیت در کشوری بود که «قتل دیگر صنعت اصلی آلمان را تشکیل می داد.» افسوس، فرجامش هم حاصلی به بار نیاورد: تحمل آدمی به آزمون نهاده شد ولی باز دهش چندان کم بود که محاکمه بی معنای ژوزف. K در رمان کافکا. در این زمینه، این نکته پرمعنی است که یکی از نخستین قربانیان رژیم اگزیستانسیالیستی به نام تئودور لسنینگ شد، که در جالبترین اثرش *Geschichte als Sinngebung des Sinnlosen* اندیشه را بیان می کرد: «تاریخ نویسی یعنی هنری که برای رویدادهای بی معنی معنا درست کند.»

هرگاه بخواهیم برای تراژدی آلمان معنایی پیدا کنیم از آن بیم دارم که جز به این نتیجه نرسیم: در رویارویی جاودانه میانه شعور و زور همواره غلبه با دومی بوده است، دست کم در کوتاه مدت. سالومو فریدلاندر شاعر و فیلسوفی که در آن زمان نام مستعار می یونا برخود نهاده بود چه درست می گفت: «هر ابلهی می تواند مغز روشنترین افراد را داغان کند.»

فردریک. و. گرونفلد. امریکایی. متخصص تاریخ فرهنگ. مؤلف تک نگاری درخشان برلین، تاریخ اجتماعی نازیسم به نام پرونده هیتلر و پیامبران بی افتخار... که مقاله ما چکیده ای است از همان کتاب. او کتابی هم دارد به نام آخا (۱۹۸۲) که درباره قوم جادرنشین جنگهای تایلند است. این نخستین اثری است که درباره کوه نشینان مرزی برمه - تایلند نوشته شده است.

که به زبان آلمان و به سود آمریکا تمام شد. گمان نرود که این دانشمندان یهودی بودند. بسیاری از ایشان کسانی بودند که تن به همراهی با هیتلر نمی دادند، از آن جمله نویسندگانی مانند هاینریش و توماس مان، درام نویس و افسر سابق فریتس فن اوونرو، ماکس هرمان نایسی شاعر، رابرت موزیل داستانسرای اتریشی، اریش ماریا رمارک (نویسنده در غرب خبری نیست) و اسکار ماریا گراف، نویسنده باواریایی که در نامه سرگشاده ای به کتاب سوزانی نازیها پیشنهاد داده بود: «کتابهای مرا هم بسوزانید، ممنون!». موسیقیدانهایی مانند برادران فرینس و آدلف بوش، آهنگسازانی چون پل هیندمیت و ارنست کرنک، معمارانی مثل والتر گروپیوسی و لودویگ میس وان در رونه، نقاشانی از قبیل ماکس بکمان، کورت شوایتزر و پل کله در زمره این مهاجران داوطلب بودند. بلابارتوک، آهنگساز بزرگ هم پیش از آن که هیتلرها به مجارستان بریزند راهی آمریکا شد. بی تردید او هم به این نتیجه رسیده بود: «وقتی می توان رفت، در اینجا ماندن به معنای آن است که براین رویدادهای سنگ آور صحه بگذاریم.»

در این میان شاعران بیمایه ای هم بودند که در همانجا ماندند و از این کوچ بزرگ به وجد آمدند و میدان را خالی یافتند. بوریس فن مونهازن شاعر رمانتیک صدا در داد: «ما در عالم ادب گندم خرد را باد می دهیم. در این میان اگر چند دانه هم لای گاهها برود غمی نیست. بگذار بروند. آلمان قلب گرم دنیای امروز، دست و دل باز است، پاک سرشت است، و با قدرت با ضربان نبض زیگفرید قهرمان می تپد.» اما در حقیقت این همه خرمی بود که بر باد می رفت، چنان که دوروتی تامسون به خوانندگان امریکایی خود خاطر نشان می ساخت: «همه آنان که در چشم جهانیان مظهر فرهنگ سال ۱۹۳۳ آلمان بودند مهاجرت کردند و اکنون در آمریکا به سرمی برند.» دامنه فاجعه در پایان جنگ آشکار گشت. والتر موشگ که از سوئیس ایسن ویرانگری را زیر نظر داشت چنین نوشت: «ادبیات آلمانی چنان تغییر قیافه ای داده که دیگر خودش را نمی تواند بشناسد.» سالهای دیکتاتوری همه شیریه حیاتی اش را خشک کرده بود. هم او جای دیگر می نویسد: «دیگر آلمان دارای ادبیات بزرگ نیست. دوران ترور پایان یافته ولی هنوز ادبیات ما خاموش است.»

در این دوران، نسلی از نویسندگان «زنده به گور» شدند، آثارشان انباری و نامشان ممنوع شد. آنها که نامی



«این غار لاسکو بود»

تلاقی مقاومت با هنر

این تکه از ضد خاطرات زندگینامه آندره مالرو گرفته شده است که در ۱۹۶۷ منتشر شد. نویسنده نامی و سیاستمدار فرانسوی (۱۹۰۱-۱۹۷۶) اینجا به ویژه از تجربه نهضت مقاومت یاد می‌کند. با نام مستعار «کلنل برژه» فرماندهی دو گروه مخفی *Corrège* و *Lot-et-Casonne* را داشت. پس از ایفای نقش فعال در «نهضت مخفی» در جنگهای آلزاس و سپس حمله به آلمان شرکت جست. فرماندهی گروهان «آلزاس - لورن» در این جنگها با او بود.

اوائل سال ۱۹۴۴، برای بار اول به سراغ نهانگاههای چریکهایمان رفتیم. در بعضی شان سلاحهایی نهاده شده بود تا همینکه متفقین (در خاک فرانسه) پیاده بشوند هر داوطلبی بخواهد به ما بپیوندد. پریگور غار زیاد دارد؛ از نردبانهای آهنینی بالا می‌رفتیم که برای جهانگردان سابق کار گذاشته بودند، و از حجره‌های متصل به هم که به لژهای یک تئاتر عهد حجر می‌مانست جنگ‌افزارهای نهان خود را برمی‌داشتیم. ولی پنهان‌ترین غار موتنین پاک در زیرزمین بود، و نهانگاهش از دهانه زیاد فاصله داشت. ما چراغ قوه‌های قوی با خود داشتیم، زیرا که آنجا ظلمات بود، گم‌شدن همان و مرگ همان بود. شکاف چنان تنگ بود که باید یکوری از آن گذشت. گذرگاه با زاویه قائمه پیچ خورد. بر صخره‌ای که انگار راه ما را بسته بود

نوشته آندره مالرو

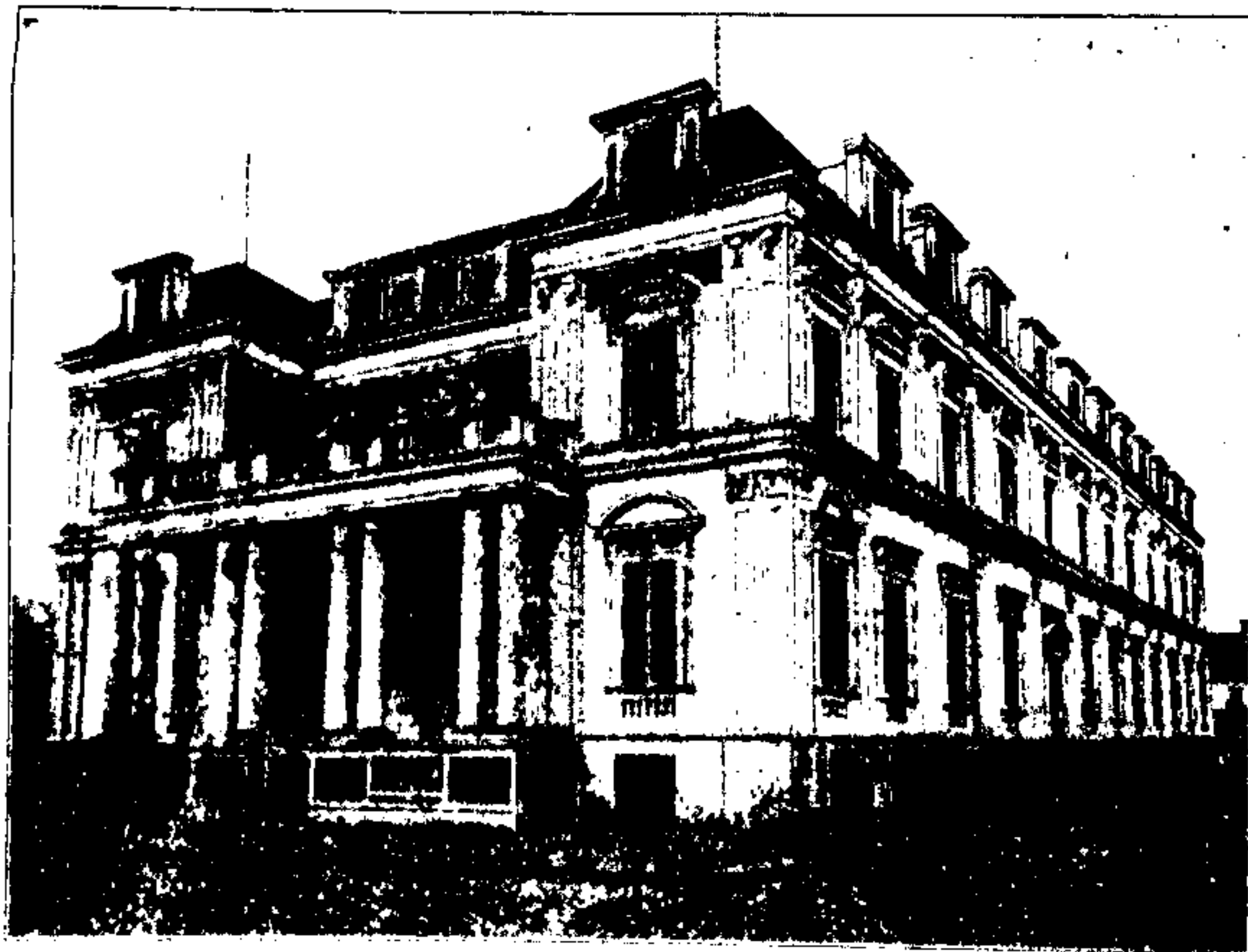
نقش و نگار بزرگی نمودار شد. گمان کردم سنگ نشانه‌ای است برای بلدها، و نور چراغم را رویش انداختم. یک مشت گاوحشی درهم می‌لولیدند. در فون دوگوم، نقشهای پیش از تاریخ آن، واضح نبود، این گاوان وحشی، برعکس، چون مهر برتخته سنگ نشسته بود و بیشتر از این جهت شگفتی‌آور بود که جدارهای آنجا از سنگهای بزرگ صیقلی درست شده بود، گاه برآمده و گاه فرو رفته، نه صخره مانند بلکه عین چند اندام. این دل و اندرون متحجر که آدم می‌باید از لابه لایش خود را رد می‌کرد، به دل و روده زمین می‌مانست، چون به علت شکافها شکل دهلیز نداشت. اگر گاوحشی سنگ نشانه نبود، پس باید به حدود بیست هزار سال پیشتر تعلق می‌داشت. همه غارهای



مطبوعات زیرزمینی در مقاومت فرانسه در برابر اشغالگران نازی نقش عمده‌ای داشتند. علاوه بر آگاهی‌گری مردم، غارتگری اقتصادی آلمانیها و درخواستهای کارگران فرانسه را مطرح می‌ساخت، عملیات و کامیابیهای میهن پرستان را می‌ستود و خشونت و خفقان و سرگوبگری نازیها را افشاء می‌کرد. در ۱۹۴۳ نزدیک به ۱۰۰۰ روز نامه مخفی با تیراژی در جمع به ۲ میلیون نسخه به چاپ می‌رسید. پس از پایان یافتن جنگ مطبوعات فرانسه نام برخی از آن روزنامه‌های مخفی را برای خود نگاه داشتند.



نهضت مقاومت فرانسه نخست بر اثر هجوم آلمانیها از هم پاشید ولی پیوسته از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ وسعت گرفت و متشکل شد. واحدهایی که مبارزه با اشغالگران را در این کشور دنبال می‌کردند به گروههای بسیار مختلف وابسته بودند، که در آغاز ۱۹۴۴، به عنوان «نیروی داخلی فرانسه» شناخته شدند. این ارتش مخفی در این سال عملیات خود را با هجوم متفقین هماهنگ ساخت. در نبرد بزرگی که منجر به بیرون راندن آلمانیها از فرانسه شد شرکت داشت. ژنرال آیزنهاور فرمانده نیروهای متفقین - اثر این جبهه را برابر ۱۵ لشکر شمرد. عکس پهلو، دو عضو این جبهه را نشان می‌دهد که در شمال فرانسه دارند سربازان متفقین را که پیشرفت کرده‌اند، راهنمایی می‌کنند. پس از پیاده شدن لشکرها متفق در ساحل نورماندی، ژوئن ۱۹۴۴



کتابخانه ملی بلگراد در زمان جنگ ویران و در ۱۹۷۴ بازسازی شد. در این سال با کتابخانه ملی پاریس کمیته مشترکی تأسیس شد تا دیگر کتابخانه‌های فرانسه را به فرستادن کتاب برای این مؤسسه بازسازی شده تشویق کنند. یکی از کسانی که به دعوت این کمیته پاسخ گفت آندره سالرو نویسنده و سیاستمدار فرانسه بود که در ژوئن ۱۹۷۵ دستنویس کتاب خود سرسنگی را به کتابخانه ملی صرب (بلگراد) پیشکش کرد. (رک. متن زیر).

در تاریکترین روزهای جنگ دوم، پس از ورشو، رتردام و دانکرک... بلگراد در یک صبح بهاری ۱۹۴۱ به شورش درآمد. ملت سرپا خواستار آزادی شد... آلمانیها با هاری جنون‌آسایی از این طغیان انتقام کشیدند. بی‌اعلان جنگ بلگراد را چنان بمباران کردند که دهها هزار نفر در ظرف چند ساعت کشته شدند. میان بناهای ویران شده، ساختمان کتابخانه‌ای بود که بنیاد اساسی فرهنگ ملی کشور شمرده می‌شد.

«به یادبود این رخدادها تصمیم گرفتم دستنویس کتابم را به کتابخانه ملی صرب که از نو ساخته شده پیشکش کنم. من در سرنوشت این کتابخانه سرنوشت ملتی را می‌نگرم که برای او فرهنگ و آزادی مفهوم یکسانی دارد. پاسداری از شایستگی انسانی، که همواره برای کشور شما گران تمام شده، هنوز هم الهام‌بخش استقلال شماست.»

زیرزمینی خوفناک‌اند، چون هر ریزی می‌تواند انسان را زنده به گور کند، این غارها حکم گور را دارند. و گاو وحشی به این گور روحی مرموز می‌داد، گویی برای راهنمایی ما، از دل زمین بی‌تاریخ بیرون جسته بود. چه بسا، هنگامی که به سمت سلاحها پیش می‌رفتیم، گشتیهای آلمانی از بالای سرمان عبور می‌کردند، و گاوان وحشی به مدت دوست قرن بود که روی آن تخته سنگ خیز برداشته بودند.

شکاف میدان پیدا کرد، و شاخه‌شاخه شد. دیگر نور چراغهای ما این ورطه‌ها را روشن نمی‌کرد؛ مشعل آنها همچون عصای کوران، ما را به پیش می‌برد. دیگر صخره را هیچ تشخیص نمی‌دادیم مگر از تکه‌های روشن و رخشنده جدارهایی که ما را در میان گرفته بودند. نور چراغ در میان هر شکاف شکافی دیگر باز می‌نمود. تا اندرون زمین. این ظلمات و رای تاریکی شب بود، آسمان پر است از روزنه، در این ظلمت بی‌نهایت، برعکس، چشم چشم را نمی‌دید هر دم بر دلهره ما می‌افزود، به نظر می‌آمد که طبیعی نیست. همراهانم دیگر حرف نمی‌زدند؛ پچیچه می‌کردند. به معبری رسیدیم به تنگی حلقه نور چراغمان و ناچار شدیم برای گذشتن از آن خم بشویم. تا رسیدیم به دهلیزی به درازای سی متر و پهنای ده متر. بلدها متوقف شدند و نور همه چراغها بر یک نقطه متمرکز شد؛ چترهای نجات آبی و قرمزی که روی خروارها جعبه کشیده شده بود. دو تیربار روی سه پایه‌های خود همچون دو جانور نوظهور مراقب جعبه‌ها بودند، گفתי گربه‌های مصری روی سر پنجه خود بزخو کرده‌اند. حالا دیگر، آشکارا، برطاق غار، هیکل تنومند جانوران شاخدار دیده می‌شد.

به یقین اینجا روزگاری مقدس بوده است، هنوز هم بود، نه تنها برای روح غارها، بل به این سبب که رشته‌ای نامفهوم، این گاوان وحشی و گاومیشها و اسبان (نور چراغ به باقیشان نمی‌رسید) را با این جعبه‌ها که انگار به پای خود به آنجا آمده بودند با این تیربارهای سوی ما پیوند می‌داد. برطاق شوره بسته، جانورانی تیره و باشکوه در حال دویدن بودند، از حرکت نور گرد چراغهای ما، همچون یک ردیف نشان خانوادگی، از پی هم رد می‌شدند. پهلویی من سرپوش جعبه‌ای را برداشت. پراز اسلحه بود؛ چراغش را که زمین گذاشت سایه بی‌قواره‌ای برطاق انداخت. بی‌شک در گذشته سایه شکار اندازان گاوان وحشی در برابر نور مشعلهای صمغی غول آسا می‌شده است.

با یک ریسمان گره خورده، به چاهی نه چندان گود، پائین رفتیم. بر دیواره‌اش، ریخت انسانی ابتدایی بود که سربرنده‌ای به دست داشت. یک خمپاره بازو کا با صدایی مهیب که در تاریکیها گم شد فرو ریخت و آن‌گاه سکوت بازگشت هرچه تهی‌تر و تهدیدآمیزتر.

در بازگشت، صخره جای جای جانورانی ناقص اندام را القاء می‌کرد، به سان دیوارهای کهنه که از آدمی حکایت می‌کند. باز رسیدیم به درختان کوتاه روی دامنه تپه پوشیده از یخچه‌های سفید، رود «وزر»، تاریکی جنگ، پشته نیم پیدای موتین‌پاک، ستارگان و تاریکی شفاف زمین، راهنما پرسید:

— از نقشها خوشتان آمد؟ در سپتامبر ۱۹۴۰ بچه‌ها به دنبال سنگ توله‌ای که می‌خواستند بگیرند به اینجا رسیدند. خیلی خیلی قدیمی است. دانشمندان هم آمدند، آن‌هم، در ۱۹۴۰، می‌بینید!

اینجا غار لاسکو بود.

موزه‌های زیرزمینی

حفاظت مجموعه‌های هنری بریتانیا

نوشته هارلد پلندر لیث

تا بتوان به آسانی رسیدگی‌اش کرد. حال آنکه اثاث و مبیل برعکس تابلو به مقداری جاد در سطح زمین نیاز دارد، که باید از کف زمین بالاتر قرار گیرد، و اشیاء کم‌حجم، از هر جنسی باشند، باید به دور از گرد و غبار در محفظه‌هایی نهاده شوند که بتوان به سهولت و فاصله به فاصله به آنها سر زد و دید در چه حال‌اند.

چون ترتیب این کارها داده شد، تصور می‌رفت که دیگر برای حفاظت میراث هنری چیزی کم و کسر نیست چرا که فرض بر این بود که به ذهن هیچکس خطور نمی‌کند موزه‌ها را خواه در لندن، خواه جای دیگر هدف بمباران قرار دهد. با این وجود پس از ۱۹۴۰ که بمب‌افکنهای دشمن کلیسای بزرگ کاوتتری را در هم کوبیدند ناگزیر در این فرضیه تجدیدنظر شد. این آغاز چیزی بود که برای تسمخر به آن نام حمله‌های بیدکر Baedeker داده شد (این نام یک ناشر آلمانی کتابهای راهنما بود) تا نشان داده شود که مهاجم از حمله به هر اثر هنری روگردان نیست.

از آن وقت به فکر افتادند تا یک انبار بزرگ مرکزی ساخته شود تا بخش عمده آثار هنری را در آنجا پناه دهند. خوب در کجا؟ هر راه حل ممکن رد شد، تا چرچیل گفت یک معدن سنگ قدیمی زیرزمینی را در ویلشایر در اختیار ما می‌گذارد. این جا پناهگاهی ایده‌آل بود، از نظر ابعاد وسیعی که داشت، و گرنه با رطوبت ۹۸ درصدی که داشت بهتر بود به پرورش قارچ اختصاص پیدا می‌کرد. پس از بگومگوهای بسیار میان مقامهای سرپرستی و تکنیسین‌ها، سرانجام با نظر چرچیل موافقت شد و کارشناسان روشی پیدا کردند که زمین و دیواره‌ها و طاق معدن را ایزوله کنند. هواکشی در آن نصب شد که به زئراتورهای اضافی مجهز بود (تا در صورت قطع شدن برق) مرتباً هوای خشک را به دهلیزهای مخزن برسانند. سر سال نشده

در زیر جلد‌های چرمی و روکشهای صمغ‌دار برای رشد و نمای سریع محیطی مناسب یافته بودند؛ وجود نمک و املاح دیگر به اجناس فلزی، به ویژه اشیائی که از صحرای مصر و بین‌النهرین آورده بودیم لطمه زده بود. به موازات این ملاحظه و نخستین پژوهشهای ابتدایی آزمایشگاه برای مرمت اشیاء آسیب دیده به کشف وسایلی پرداخت تا بتواند واکنشهای ریز اندامها را در تغییرات جوئی شناسایی کند و محیط ایده‌آل موزه‌داری را مشخص نماید.

آغاز جنگ دوم با تهدید مستقیم لندن همراه شد. بیست سالی که میانه جنگ اول و دوم فاصله افتاد به کارشناسان فرصت کافی داده بود تا هر چه بهتر راههای مبارزه با عوامل زیانبار را جستجو و پیدا کنند. به هر حال یک نکته مسلم بود: جواهرات مجموعه‌های ملی در دل لندن نگهداری می‌شد، پس به پاره‌ای هدفهای استراتژیک بی‌اندازه نزدیک بود. ضرورت تام داشت که این آثار هنری فوراً از یک مرکز بیرون برده شوند. کشمکش منظم و پردردسر برای بررسی و انتخاب مناطق دور از بریتانیا شروع شد و کار به جایی کشید که یک فهرست از مناطقی تهیه شد که قابلیت حفظ این آثار را داشتند. بسته‌بندی و انباشت که مقدمه جابه‌جایی موزه‌ها بود خود به کاری پیچیده تبدیل گشت چرا که حمل و نقل آنها مشکلاتی بسیار دربرداشت.

نگهداری دستنوشته‌ها و کتابهای بسیار قیمتی به عهده کتابخانه ملی گال و اگذار شد که وظیفه‌اش را به طرزی قابل تحسین انجام داد. نگارستان ملی لندن، به نوبه خود، مسائل خاصی را مطرح کرد: به واقع، تابلو چیزی است که هرگونه دست مالی آن خطرناک است، خراب می‌شود، و بهترین شکل حفاظت آن بی‌گفتگو آویختن آزاد آن به بدنه دیوار خشک یا چارچوب فلزی متحرک است

کسانی که این شانس را داشته‌اند که ندانند جنگ چیست و از خطر دفن شدن زیر بمبارانها بویی نبرده‌اند شاید خیال کنند که حفظ چیزهای بیجان کسار ساده‌ای است: آنها را می‌ریزیم توی یک سرداب یا یک پناهگاه بتونی تا از اصابت مستقیم یا آسیب ترکشها محفوظ بمانند. متأسفانه، قضیه از اینجا خیلی پیچیده‌تر است. کارکنان بریتیش میوزیم در جنگ جهانی اول فوری به این مسئله توجه پیدا کردند. ناگهان لندن خود را در معرض طیاره‌های زیپلن دید.

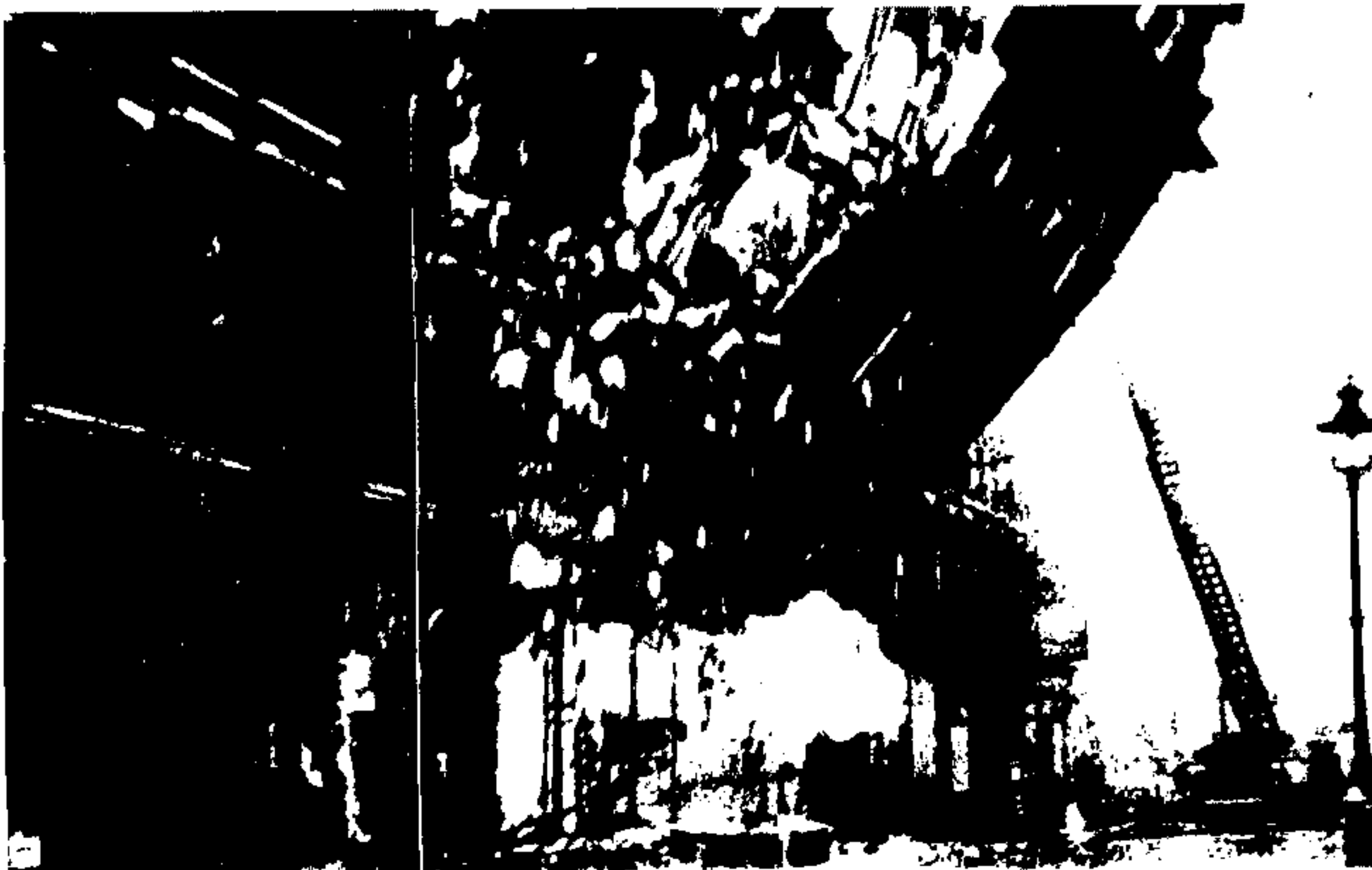
بیدرنگ تصمیم گرفته شد درخواست شود یک شاخه مترو از جریان خارج و گاو صندوق اشیاء گرانها گردد (چنین تصور می‌شد!) دلیل آنها این بود که مترو هم زیاد گود است هم به موزه نزدیک. در عمل چه شد، کسی خبر نداشت، ولی جنگ که تمام شد و موزه مجموعه‌هایش را بیرون کشید، معلوم شد برخی چنان وضع افتضاحی پیدا کرده که با وسایل تعمیر و ترمیم آن روزگار به هیچ رو نمی‌توان آنها را درست کرد. آن وقت بر آن شدند که یک آزمایشگاه علمی برپا سازند تا علل خرابیها بررسی شود، شیوه‌هایی برای احیای آثار آسیب دیده پیدا کنند. کارها را زیر نظر بگیرند و نتایج حاصله را منتشر کنند. بدین ترتیب بود که پژوهشگاه بریتیش میوزیم به وجود آمد.

علت اصلی ضایعات این بود که اشیاء موزه یکباره به محیطی ناباب انتقال یافته و مدتی دراز آنجا مانده بودند. شرایط بد جوئی (تغییر دما و درجه نم، باددهی ناقص یا بیش از اندازه، آلودگی هوا) سبب خرابیهایی شده بود که بر حسب ساخت و جنس هر شیء تفاوت داشت.

البته پاره‌ای از آنها هم جرثومه تباهی را در خود داشتند. حشره‌های انگلی به اشیاء چوبی و کاغذ و پارچه و چرم روی آورده کتابها و اسناد عتیقه را خراب کرده بودند. آنچه از کاغذ و تابلو و نقاشی بود از دم آسیب دیده بود. کپکها (میکرو ارگانیسمها) در هوای تاریک و نمور

۷ سپتامبر ۱۹۴۰ مارشال گورینگ بمب‌افکنهای آلمان را به فراز لندن فرستاد تا با کوبیدن پایتخت روحیه و اراده مقاومت انگلیسها را در هم شکند. دو حمله شبانه حدود ۸۵۰ کشته و ۲۳۵۰ زخمی غیرنظامی بر جای گذاشت. تا مه ۱۹۴۱ حمله هوایی به لندن و چند شهر دیگر دنبال می‌شد. اهالی به این یورشها نام «بلیتس» (یورش هوایی) نهاده بودند. بمباران لندن در سراسر جنگ فاصله به فاصله ادامه یافت و در ۱۹۴۴ با پرتابه‌های وی ۱ و وی ۲، هواپیماهای بدون خلبان و راکت، به اوج رسید.

عکس یکی از خیابانهای لندن را در یکی از بمبارانهای ۱۹۴۱ نشان می‌دهد.



نشان آبی و سفید

«بسیاری از چیزهای شگفت‌انگیز عالم در کشمکشها و جنگها از بین رفته‌اند؛ کسی که از این آثار نگهبانی و پاسداری می‌کند سزاوار بهترین ارجهاست.» گوته

دامنه ضایعاتی که در جنگ جهانی دوم به بار آمد بیش از هر وقت دیگر ایجاب می‌کند برای نگهداری آثار هنری مقرراتی بین‌المللی وضع گردد. با یک گردهمایی از دولتها که به دعوت یونسکو در ۱۴ مه ۱۹۵۴ در لاهه تشکیل شد در این راه گام بلندی برداشته شد: میثاق حمایت از دارائیهای فرهنگی بهنگام درگیریهای نظامی. برای این میثاق علامتی به رنگ آب و سفید انتخاب شد. گونه‌ای «صلیب احمر» برای دارائیهای فرهنگی، تابلوهای هنری، ساختمانها و بناهای تاریخی تا در زمان جنگ اینها هم مانند بیمارستانها و آمبولانسها و کارکنان پزشکی در امان بمانند. تا ۲۲ ژانویه ۱۹۸۵ هفتاد و سه کشور پیوستن خود به این میثاق را اعلام کردند.

شب ۱۷ و ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۰ روی بریتیش میوزیم بمبی بزرگ به وزن یک تن فرود آمد. بمب از ۴ طبقه بتونی عبور کرد و به زیرزمین رسید. منفجر نشدن آن معجزه بود و گرنه کلیه بناهای موزه ویران گشته بود. در عکس بخش تمبرها و طراحیهای موزه دیده می‌شود که بمب منفجر نشده از آن عبور کرده است.



اشیاء گرانبهای بریتیش میوزیم در یکی از راهروهای زیرزمینی مترو لندن نگهداری می‌شد.

همینطور هم شد. با وجود همه این نشیب و فرازها، حتی در یک مورد هم آسیب عمده‌ای رخ نداد، و هنگامی که مجموعه‌ها پس از شش سال و نیم از نو سر جای اول خود در میدان ترافالگار لندن به تماشا نهاده شدند همگی سالم بودند.

ترازنامه مجموعه‌های بریتیش میوزیم و موزه ویکتوریا و آلبرت نیز به همین اندازه رضایت‌بخش بود. به واقع، مسئله دشوار حفاظت به ساختمان اصلی بریتیش میوزیم در لندن مربوط می‌گشت، چه کتابخانه عظیم آن را (با ۱۰ میلیون جلد کتاب) نمی‌شد کاملاً جا به جا کرد. ناگزیر بایستی به انتخاب جگر خراشی تن می‌دادیم به این شکل که کتابهای ارزشمندتر و گرانبهاتر را از باقی جدا کنیم. از این رو، چهاربخش بزرگ فولادی کتابخانه عملاً از کتاب انباشته شد، و بناگاه یکی از این بخشها، ظاهراً به وسیله یک بمب آتشزا، فرو ریخت. ناچار شدیم از گروههای مختلف آتش‌نشانی استمداد جوئیم، برخی خود را از راههای دور رساندند تا آتش را مهار کنند. چون هربخش تا ۲۵۰/۰۰۰ جلد گنجایش داشت، خسارت سنگین بود، منتها پس از جنگ تا حد زیادی جبران شد، البته به لطف و بزرگواری کتاب‌دوستان سراسر جهان، که بسیاری از آنها از کشورهایی بودند که با ما جنگیده بودند. به هر تقدیر، درس اصلی که از این یادآوری مختصر دوران غم‌انگیز تاریخ موزه‌ها باید گرفت ضرورت پیش‌بینی است. باید پیشاپیش جزئیات و همه خطرات مربوط به چنین فاجعه‌دردناک و پردامنه را در نظر گرفت.

هارلد پسلندرلیث از انگلیس، نخستین مدیر مرکز بین‌المللی برای نگهداری و مرمت آثار فرهنگی است، که هنوز هم ریاست افتخاری آن را دارد. وی همچنین سرپرست آزمایشگاه پژوهشی بریتیش میوزیم است. پسلندرلیث یکی از بنیان‌گذاران و رئیس انستیتوی بین‌المللی حفاظت آثار تاریخی و هنری است. در زمینه تخصصی خود دارای کتابهایی است که نگهداری عتیقه‌ها و آثار هنری (۱۹۵۶) یکی از آنهاست. این کتاب در ۱۹۷۱ تجدید چاپ شده است.

توانستیم فضای موزه‌وار زیرزمینی مناسبی داشته باشیم، حدود ۵۶۰۰ متر مکعب فضای روشن، با هوایی که پیوسته روی ۱۵ درجه سانتیگراد بود و رطوبتش از ۶۰ درجه بالا نمی‌رفت، این از میزان احتیاج ما بزرگتر هم بود زیرا بخش عهده‌ای از آثار بریتیش میوزیم دیگر تقسیم شده بود، مانند مبلمان، دستبافها و قالیچه‌ها و اشیاء تجملی کوچک موزه ویکتوریا و آلبرت و مجموعه‌های کوچک دیگری که دارای اهمیت وافر بودند.

در این میان، تابلوهای نگارستان ملی، در محفظه‌های متناسب، از ایستگاه راه‌آهن ترافالگار روانه معدن بزرگ سنگ مانور، در ایالت گال شده بود. محوطه‌های بزرگ مسقف این کان زیرزمینی از پیش با داربستهای فلزی محکم کاری شده بود تا از ریزشهای احتمالی پیشگیری شود. تنها مشکل ما گرد خاکستری سنگ لوح بود که به همه جا رخنه می‌کرد. خوشبختانه پی بردیم که این گرد لمس کردنی و زبر نیست که نقاشیها را خط بیندازد و به آسانی می‌توان آن را زدود. به این ترتیب پناهگاهی فراهم شد به گنجایش ۱۶۰۰ متر مکعب.

متخصصانی که در این معدن کار می‌کردند به کشف بسیار جالی دست یافتند؛ و آن این بود که اگر هوای معدن به میزان ۱۵ درجه سانتیگراد ثابت نگهداری شود، رطوبت محوطه خود به خود تا ۵۸ درجه پایین می‌آید، و این حد ایده‌آل حفاظت آثار است. مطبوع کردن هوای معدن سنگ مانور، بسیار ارزاتر از کان ویلشایر تمام شد، جایی که مجموعه‌های بریتیش میوزیم حفظ می‌شد و در آن خشک کردن هوا از طریق ایجاد سرما صورت می‌گرفت. کار به جایی کشید که در معدن سنگ کارگاهی هم برای احیاء و مرمت تابلوهای نقاشی برپا گشت؛ ولی زمان هر چه می‌گذشت، به کار متخصصان کمتر نیاز پیدا می‌شد. نگهداشت درخشان نقاشیهای روی چوب و بوم تأیید کرد که مطبوع کردن هوا به سود آنهاست، چنان که بعدها موزه‌دار مسئول تصدیق کرد: «تابلوها به طرز قابل تحسینی مقاومت نشان دادند و مسائلی که در اینجا داشتیم خیلی کمتر از ترافالگار بود چه از نظر ترک خوردن چه از نظر باد کردن.»

جنگ باعث شد که مقامهای حکومتی دریابند که تالارهای نگارستان ملی باید دارای هوای مطبوع باشد. و

جریان هنر و زندگی در ارمیتاژ

موزه شوروی در زمان محاصره لنینگراد

نوشته بوریس پیوتروفسکی

چند روزی از هجوم آلمان نازی به اتحاد شوروی نگذشته بود که معلوم شد بخشی از لشکریان دشمن رهسپار لنینگراد، مرکز سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بسیار مهم کشور است تا گاهواره انقلاب را درهم کوبد. از همان وقت مسئله تخلیه اهالی، اموال و به ویژه گنجینه‌های ارمیتاژ یکی از بزرگترین موزه‌های روی زمین مطرح گشت.

ده روز پس از حمله نازیها، نخستین کاروان از گرانبهاترین اشیاء به سمت خاور به راه افتاد، به مقصد اسور دلو سک. بیست روز بعد کاروان دوم حرکت کرد. به این ترتیب روی هم انتقال ۱۱۸۰۰۰ شیء هنری انجام پذیرفت. در لنینگراد، هنوز کارهای زیادی بود که در ساختمانهای خود موزه باید صورت می‌گرفت: یکی این که مجموعه‌هایی که باقی مانده بود نگهداری شود و از

لنینگراد، ۱۹۴۱، مجسمه‌های قدیمی «باغ تابستانی» شهر به بناگاه برده شده‌اند.

دستبرد آتش محفوظ بماند. تنها قابهای خالی بردیوارها، چون حفره‌های دهان گشوده باقی ماند. پارکتهای قدیمی تخته پوش و روی آنها ماسه ریزی شد. در گوشه کنار همه تالارها چلیکهای بزرگ آب نهاده شد تا بمبهای آتش را خاموش کنیم.

لنینگراد در گاز انبر نیرومند جنگ افزارها محصور شد و ۹۰۰ روز پایداری کرد. بعداً معلوم شد که رهبران نازی قصد داشته‌اند، پس از تصرف شهری که در چشم آنها «هیچ ارزش سیاسی و فرهنگی نداشت»، آنجا را آب ببندند و نابود کنند. برای همین هم به فرماندهان خود دستور دادند که پیشنهاد تسلیم شهر را «اگر چنین پیشنهادی دادند» هرگز نپذیرند.

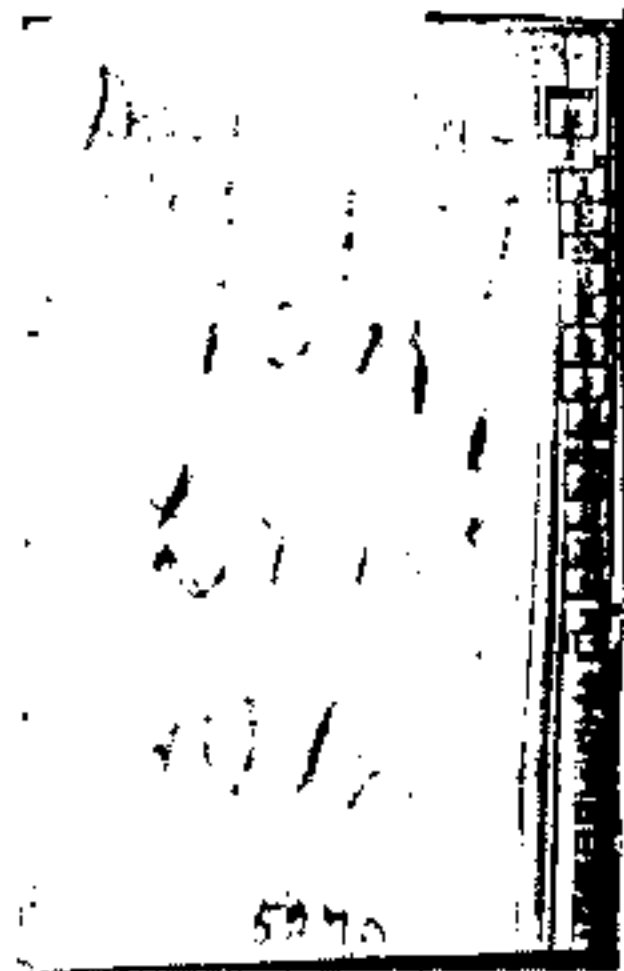
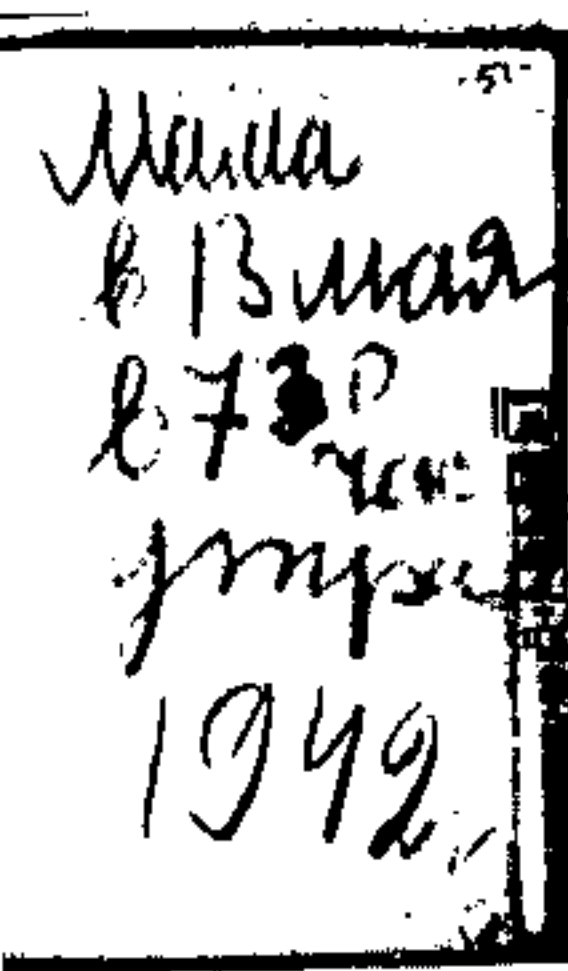
ولی این طور نشد. لنینگراد مصمم بود تسلیم نشود. به رغم محاصره بی‌نهایت سخت و سبانه آتش توپخانه و هواپیماهای دشمن، اهالی شهرکاری کردند مافوق مقاومت: با همه توان خود جنگیدند تا پیروز شوند.

برای ساکنان بندر شهر بندان، هولناکترین چیزها



دائی واسیا روز ۱۳
آوریل ۱۹۴۲، ساعت ۲
صبح مرد

مامان روز ۱۳ مه ۱۹۴۲
ساعت ۷/۵ مرد





این موانع «خارپشتی» ضدتانک، پس از جنگ در حومه خیمکی در حوالی مسکو برپا شد. در ۲ دسامبر ۱۹۴۱ یک واحد شناسایی لشکریان نازی خود را تا این نقطه رساندند، اینجا آخرین مرحله پیشرفت نیروهای هیتلری به سوی مسکو بود.

نجات بخشیدن تمدن

نوشته یوری کرشین

چرا که تنها پاساژ مؤثر یک حمله هسته‌ای جز یک ضدحمله هسته‌ای نیست. چون برای محدود ساختن یک جنگ اتمی هم هیچ گونه شانس وجود ندارد، پس بی‌درنگ به همه قاره‌ها و کشورها کشیده خواهد شد و سیاره زمین را یکباره مشتعل خواهد کرد، حتی بقای انسان را به خطر خواهد انداخت. از این رو، برای هرگونه هدفی باشد - سیاسی، اقتصادی یا نظامی - تهاجم هسته‌ای جز بلاهت چیزی نخواهد بود.

در کنار این ملاحظات خشک و عادی، یک عامل عمده وجود دارد که هیچ رجل سیاسی مجاز نیست آن را، ولو برای یک لحظه، از یاد ببرد. این عامل همانا انسانها هستند. کسانی که در هر جنگی، چه بزرگ و چه کوچک، کشته می‌شوند. هنرپیشه پرآوازه شوروی، سرگسی ابراتزوف، که شهرتی جهانی دارد در جمله‌ای وحشت جنگ را به خوبی نشان می‌دهد: «خانه مورد اصابت واقع شده. قربانی کمتر از این نمی‌شود؛ یک کشته. فرض کنید او همان فرزند شما، یا زن یا پدرتان باشد. آن وقت خواهید گفت کشته کمی داشتیم؟ چه بسا همان یک قربانی بزرگترین دلخوشی شما در زندگی بوده است.»

۱۴۰۰۰ جنگ بشر چهار میلیارد انسان را از میان برده است. سومین جنگ، هرگاه از آن جلوگیری نشود، به تنهایی همین اندازه تلفات خواهد داشت. در گذشته این ارتشها بودند که به جان هم می‌افتادند، نظامیانی که با نظامیان دیگر رو به رو می‌شدند. ولی سلاحها دیگر بیش از پیش نابودگر شده‌اند، و هر بار اهالی غیرنظامی را بیشتر در برمی‌گیرند. جنگ جهانی اول ۱۰ میلیون را کشت، که تقریباً همه‌شان نظامی بودند. جنگ جهانی دوم به بهای جان ۵۰ میلیون نفر تمام شد که در برابر هر سرباز که در جبهه جان داد یکی هم غیرنظامی بود. یک جنگ جهانی هسته‌ای همه نوع بشر را به کام خود، خواهد کشید. اگر برای بشریت جنگ به معنای مرگ است.

بشریت در تاریخ پنج هزار ساله تمدن خود، ۱۴۰۰۰ جنگ را دیده است. در این جنگها هدفهای بسیار مختلفی وجود داشته است. دولتها برای تحمیل سلطه سیاسی یا اقتصادی، برای غارت و چپاول اموال یا از میان بردن اقوام دست به اسلحه می‌برده‌اند و گاه برای جلوگیری از توسعه سیاسی، اقتصادی و فکری ملت‌های دیگر. بهنگام بنیادگذاری حکومت‌های مرکزی جنگ کردن بسیار رایج بوده است. گسترش و خاتمه یک جنگ برروال‌های اجتماعی اثر می‌گذاشت؛ مهاجم می‌توانست مرکزهای اقتصادی، منبعهای ماده‌های اولیه و میدانهای آن را اشغال کند، داد و ستدی نابرابر را تحمیل نماید، امپراتوری و سلطه خود را مستقر سازد. و چه بسا دولتها برای آن دست به جنگ می‌یازیدند تا به سودای پیروزی مشکلات داخلی خود را سامان دهند و بحران‌هایی را که دچارش بودند برطرف کنند.

با این همه، پادشاهان، امپراتوران یا سران سپاه که با دل راحت جنگهای آینده را تدارک می‌دیدند، یا سیاستپیشگانی که در بحث‌های تند مجلسها شرکت می‌جستند، امتیازها و خسارت‌های جنگ را سبک و سنگین می‌کردند. آیا دولت ما بیش از آنچه خواهد برد زیان خواهد دید؟ هزینه‌های اشغال سرزمین دیگر و کشور دیگر قابل توجیه خواهد بود؟ بهایی که برای پیروزی فرضی باید پرداخت چه مقدار است و در نهایت پیروزی چیزی واهی از آب در نخواهد آمد؟ و چه بسا شده که مردان سیاست واقع‌بینانه به این نتیجه رسیده‌اند که منظور و مقصود از نظر تلاشی که برای رسیدن به آن لازم است. ارزشش را ندارد، و از جنگ دست کشیده و به صلح رضا داده‌اند.

در زمان کنونی، یک جنگ جهانی و به احتمالی یک جنگ هسته‌ای، هرگز نمی‌تواند وسیله‌ای سیاسی شمرده شود. عکس این را برهان آوردن موجب گمراهی است.

ساختمانهای موزه سخت آسیب دیدند، تا جایی که به داخل تالارها برف می‌آمد. گلوله‌ای به دروازه معروف ارمیتاژ نو، و ستونهای سنگ گرانتیت آن اصابت کرد. با همه اینها، و با وجود این که ۸۰ نفر از کارکنان موزه بر اثر گرسنگی جان سپردند، آنها که زنده ماندند به طور خستگی ناپذیر به یاری همه اهالی شهر کار پیشینیان را دنبال کردند. آثار علمی نوشتند، جلسه‌ها ترتیب دادند، وقایع بزرگ فرهنگی ملت‌های شوروی را یادآوری کردند. در اکتبر ۱۹۴۱، در تالارهای یخ کرده ارمیتاژ مراسم هشتصدمین سالگرد تولد نظامی شاعر فارسی زبان آذربایجان را جشن گرفتند. در ماه دسامبر همان سال، در دل زمستان بسیار سخت، پانصدمین سالزاد نسوایی، بنیانگذار ادبیات ازبک برگزار شد. به شاعران نیکلای تیخونف و راجسونسکی، در لباس نظام، برای شرکت در این مراسم یک روز مرخصی داده شده بود.

در ژوئن ۱۹۴۲، نخستین نمایشگاه تابلوهایی که نقاشان لنینگراد درباره دفاع از شهر ساخته بودند به تماشا نهاده شد. در دوران جنگ چهار نمایشگاه از این گونه برپا شد و ساکنان لنینگراد ۶۰۰۰ تابلو، تندیس و گرافیک از این دست را مشاهده نمودند. می‌توان گفت که فعالیت‌های فرهنگی لنینگراد هیچ گاه متوقف نگشت.

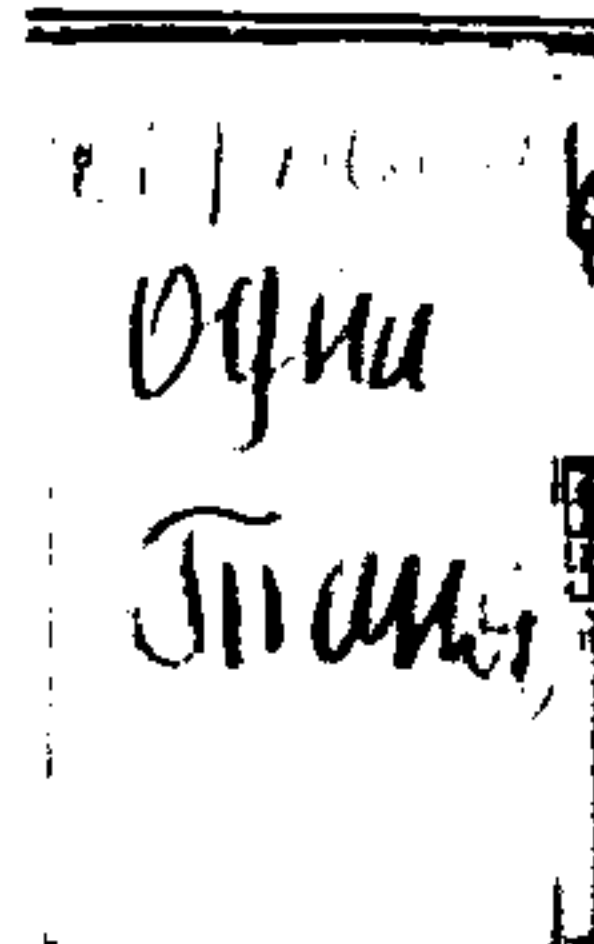
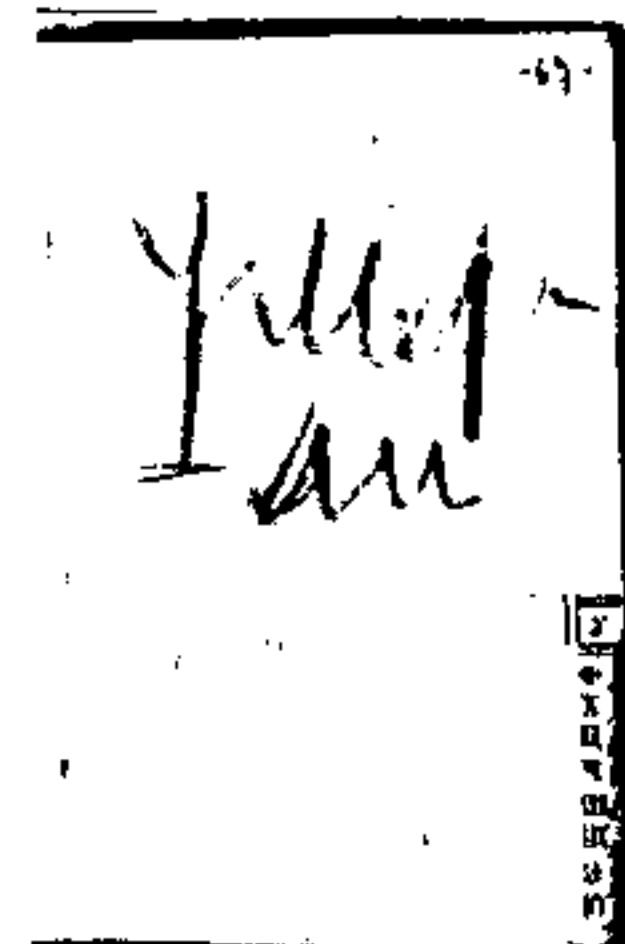
کارهای احیای موزه حتی پیش از ختم جنگ شروع شد. از نوامبر ۱۹۴۴ سه تالار موزه نوسازی گشت و آثاری در آنها به تماشا نهاده شد که در سراسر زمان جنگ و محاصره از شهر خارج نشده بودند. در ۸ نوامبر ۱۹۴۵، پس از پیروزی ۶۹ تالار موزه بازگشایی شد و کلیه آثاری که از آن خارج و به موزه بازگردانده شده بود به مردم نشان داده شد.

پوریس پیوتروفسکی باستانشناس و شرقشناس اتحاد شوروی، سرپرست موزه ارمیتاژ لنینگراد است. او عضو آکادمی علوم اتحاد شوروی نیز هست. مطالعات و آثار چندی درباره کشورهای ساورای قفقاز و خاورزمین دارد و برنده جایزه دولتی اتحاد شوروی شده است. وی به همراه دیگر باستانشناسان اتحاد شوروی در پیکار جهانی یونسکو برای حفظ یادمانهای نوبی شرکت جسته است.

در طول ۹۰۰ روز محاصره لنینگراد، سرما، گرسنگی، بمبارانهای هوایی و توپخانه نزدیک ۷۰۰/۰۰۰ نفر زن، مرد بچه و سالخورده را از میان برد. بسیاری خانواده‌ها از دم کشته شدند. دخترکی ۱۱ ساله به نام تانیا ساویچوا (سمت چپ) مرگ یکایک نزدیکانش را یادداشت کرده است (تصویرهای زیر). تانیا بعدها از شهربندان بیرون برده شد، منتها بر اثر گرسنگی به اندازه‌ای نزار شده بود که در ۱۹۴۳ جان سپرد.

دیگر جز تانیا کسی باقی نمانده است.

همگی آنها مردند.





«وقتی ما از پیروزی سخن می‌گوئیم، به معنای تجربه‌ای بسیار مهم است که امروز به حقیقت پیوسته است. و آن همکاری میان دولت‌ها و نظام‌های اجتماعی متفاوت است. شکل‌گیری ائتلاف ضد هیتلری در این زمینه بسیار آموزنده است. دولتمردان زمان چون پی‌بردند که برای نجات ملت‌های خود، و در واقع عالم بشریت، از چنگال فاشیسم، بایستی با یکدیگر همدست شوند، نمونه و سرمشقی از یک سیاست عاقلانه و مسئولانه به دست دادند.»

«ویتاللی کوروتیش (اوکراین)

فرهنگ یکی از هدف‌های انتخابی جنگ‌هاست. عکس سمت راست، گوشه‌ای از موزه شوچنکو را در اوکراین نشان می‌دهد که به دست لشکریان آلمان افتاده بود.

جنگ شبیه بیماری شومی است که همه اندام‌ها را بخورد. در ۱۹۸۲ در سراسر جهان بیش از ۶۵۰ میلیارد دلار برای جنگ‌افزار خرج شد. این رقم از درآمد کل یک سوم جمعیت بشری که در ۵۰ کشور فقرزده زندگی می‌کردند بیشتر بود. کمیسیون مستقل خلع سلاح که زیر نظر اولاف پالمر از سوئد اداره می‌شد در ۱۹۸۲ گزارشی تنظیم کرد که بنابر آن اگر فقط ۱۰ درصد از هزینه‌های نظامی قدرتهای هسته‌ای کاسته شود، می‌توان با آن دست‌کم کمک به ۳۱ کشور عقب افتاده را چند برابر کرد. این تنها کشورهای صنعتی نیستند که دچار مسابقه تسلیحاتی شده‌اند؛ کشورهای در راه پیشرفت، که ۹۰ درصد مردمش در فقر سیاه به سر می‌برند، بار دوسوم ظرفیت تجارت بین‌المللی اسلحه را به دوش می‌کشند. باری، ۱۳۰ جنگ مسلحانه‌ای که در این ۴۰ ساله اخیر برپا شده، دقیقاً همگی میان همین کشورها روی داده است.

در صورتی که در فردای جنگ جهانی اول تنها یک کانون بحران وجود داشت — اروپا — و پس از جنگ دوم دو کانون — اروپا و خاور دور — در این روزگار نقطه‌های مشتعل در جهان بسیارند، که هر کدام می‌تواند دامنگیر همه عالم گردد.

برای بشریت تکلیفی از این واجب‌تر نیست که این

گرایش خطرناک را سد کند، تسلیحات را محدود کند و از آن بکاهد، و در یک کلمه تمدن را نجات دهد. دور کردن شیخ جنگ جهانی، برابر است با تأمین وسایل حل کردن هرگونه مشکل اصلی، و بالاتر از همه خواربار، محیط زیست و انرژی. به راستی تنها صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز میان ملت‌ها با نظام‌های اجتماعی گوناگون می‌تواند به روی ساکنان سیاره ما دورنماهایی از آینده بگشاید و بس.

در این راستا، هدف‌های مبارزه برای صلح ابعادی تازه پیدا کرده است. از این پس، مبارزه برای صلح، همانا مبارزه برای بقای نوع آدم است.

جنگ جهانی هسته‌ای سرنوشت ما نیست. دورانی که یک سر کرده می‌توانست رأساً تصمیم بگیرد دست به تهاجم بزند یا نرزد دیر زمانی است برافزوده است. دست کم، تدارکات جنگ‌های هسته‌ای تا جاهایی دور به پیش رفته است. از این رو تنها راه گریز از آن عبارت است از دفاع کامل و درست از صلح، در همه جای جهان. برای حفظ تمدن باید هر چه از دست‌ها برمی‌آید انجام گیرد. دفاع از صلح هنگامی واقعاً جهانی می‌شود که همه ملت‌ها، با هر نظام اجتماعی — اقتصادی که داشته باشند، با هر وسیله‌ای که بتوانند، از آن پشتیبانی نمایند.



هستند کشورهایی که نسل پشت نسل از صلح محروم‌اند. زیر بمب به دنیا می‌آیند، زیر بمب و در پناهگاه خواندن و نوشتن می‌آموزند، با تفنگ جا به جا می‌شوند و چشم به آسمان دوخته‌اند تا کی هواپیمای دشمن بر سرشان فرود آید. ایشان صلح را تنها از دهان بزرگ‌ترها شنیده‌اند. و اینک برای نخستین بار در تاریخ ما است که در اروپا دومین نسلی که جنگ را نشناخته به ثمر می‌رسد. آنها جنگ را از خلال کتاب‌ها و فیلم‌ها می‌شناسند. اگر در این ۴۰ ساله، سراسر جهان به آتش و خون کشیده نشده، قدر عمده‌اش سهم سازمان ملل است، که درست برای حفظ صلح، تقویت امنیت و ارتقای همکاری میان ملت‌ها تأسیس یافته است. ولی در لحظه کنونی، باز هم سازمان ملل و یونسکو باید مساعی خود را در این زمینه صدچندان کنند، چرا که اگر بشریت امروز خود را در حفظ صلح ناتوان نشان دهد، فردا دیگر کسی باقی نخواهد بود تا برای نسل‌های آینده از آن سخن گوید، آری احتمال آن نمی‌رود که اصلاً نسلی پدید آید.

یوری گرشین فیلسوف شوروی یکی از کارشناسان مسائل جنگ و صلح است که در این زمینه چندین کتاب نوشته است. او یکی از سردبیران مجله ادبی و هنری دوستی با ملت‌هاست.

جنگ‌ها و بستاق‌های بیلوروسی برای جنگ‌های پارتیزانی جان می‌داد. اهالی این کشور حداکثر استفاده را از آن کردند. در ۱۹۴۳ نزدیک ۳۷۵/۰۰۰ پارتیزان که دشمن را از پشت عاجز می‌کردند بر ۶۰ درصد خاک این سرزمین نظارت داشتند. در میان آنها عده‌ای هم از شهروندان کشورهای دیگر دیده می‌شدند که از بازداشتگاه‌های هیتلری گریخته بودند. در سمت راست، اعضای یک گروه پارتیزانی که در بخش مینسک می‌جنگیدند. از چپ به راست ژربر دیتس یک آلمانی ضد نازی، آلبر پرلش، یک فرانسوی، آلساندر کروچکف، یک روسی، و گریگوری ریبالکو، یک بیلوروس.



«ما در خانه ۵ نفر بودیم که تازه از دبستان برگشته بودیم و نمی‌دانستیم چه باید بکنیم. نمی‌خواستیم با خواری و توسری زندگی کنیم. از این رو کمر به مبارزه بستیم. هر صبح مخفیانه خود را به محل درگیریهای دیشب می‌رساندیم و سلاحهای بی‌صاحب را جمع‌آوری می‌کردیم. به اندازه‌ای اسلحه به دست آوردیم که می‌شد یک گروهان را مجهز کرد. کم‌کم نوجوانهای روستاهای اطراف به ما پیوستند و یک واحد پارتیزانی تشکیل دادیم. مشکلات عظیمی بر سر راه داشتیم. بسیاری از ما چیزی از اسلحه سرمان نمی‌شد. زمستان را هم در پیش داشتیم. ناچار بودیم پناهگاههای ناجوری در جنگل برای خود بسازیم. هر روز تجربه‌ای تازه می‌اندوختیم. چه بسا پیش می‌آمد که تا دو روز پیاپی چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کردیم. گاه پس از پیمودن راههای دراز در زیر باران، مجبور می‌شدیم با همان رختهای خیس بخوابیم، چون امکان روشن کردن آتش را نداشتیم.»

آناتولی استوک از بیلوروسی.



عکس سمت راست: بچه‌ها در زیر بمباران. طبق آمارهای رسمی جمهوری بیلوروسی در طول جنگ یک چهارم جمعیت خود را از دست داد.

سمت چپ، بازمانده ساکنان استالینگراد (ولگاگراد امروزی) در فوریه ۱۹۴۳ به شهر ویرانه خویش باز می‌گردند. جنگ استالینگراد از ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۲ تا ۲ فوریه ۱۹۴۳ بیداد می‌کرد. عاقبت با پیروزی شوروی در این جنگ نقطه عطف جنگ جهانی دوم آغاز شد. لحظه سرنوشت ساز این جنگ روز ۲۳ نوامبر ۱۹۴۲ بود که دو باتک سپاه شوروی در نزدیکی کالاج به هم پیوستند، و حلقه محاصره را به دور ۳۳۰/۰۰۰ سرباز نازی کامل کردند آخرین افراد این ارتش در ۲ فوریه ۱۹۴۳ تسلیم شدند. در نهایت این نبرد برای نازیها به بهای ۹۱/۰۰۰ اسیر جنگی و ۲۰۰/۰۰۰ کشته تمام شد.



خرمن غمزا. گویی رشد فوق‌العاده گیاهی را نشان می‌دهد. این کوده از بوکه‌های گلوله‌های توپ، پاره‌های بمب و مین، خرده‌های سلاحهای آتشین، تکه پاره‌های تانکها و هواپیماها و باقیمانده شوم جنگ افزارها را یک کشاورز از یک مزرعه جمع‌آوری کرده است تا آنجا را آماده کشت بسازد. «تندیس» جالبی که وی پدید آورد امروزه جزء یاد بنیاد عظیمی است که به یاد بود کشته شدگان استالینگراد بر پا شده و نام «میدان کارزار» به خود گرفته است.

مقاومت از یاد رفته

را به جنگ عمومی خواهد کشید، از مقام خود کناره گیری کرد ولی همچنان به همکاری با نیروی مقاومت ادامه داد.

بودند افسران برجسته دیگری که محرمانه با نیروی مقاومت کنار آمدند، مانند ژنرال اروین فن ویتزلین فرمانده ناحیه نظامی برلین، ژنرال فرانتس هالدر که به جای یک به ریاست ستاد منصوب شده بود، ژنرال اریش فن بروکدورف آهلفد فرمانده پادگان پوتسدام و ژنرال اریش هوپنر فرمانده یک واحد زرهی. این هم سوگندان قصد داشتند همینکه هیتلر فرمان حمله به چکسلواکی را داد او را دستگیر کنند، ولی با اعلام موافقت نامه مونیخ میان انگلیس و فرانسه و آلمان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸، نقشه آنها برهم خورد.

با وجود همه اینها، مقاومت ادامه یافت. در ۱۹۴۱، غالب افسران ارشد آلمان، بخصوص ژنرال هنینگ فن ترشکف، دیگر بکلی از هیتلر مأیوس شد. آنها چندین بار به دستگیری هیتلر کمر بستند، ولی بر اثر مراقبتهای شدید امنیتی از فوهرر نقشه‌های شان عقیم ماند. دیگر چاره‌ای برای آنها باقی نماند جز قتل هیتلر. در جریان سال ۱۹۴۳، فن ترشکف چندین توطئه قتل ترتیب داد. در ۱۳ مارس آن سال، مواد منفجره‌ای که در دو بطری کنیاک جاسازی کرده بودند در هواپیمایی گذاشته شد که بنا بود هیتلر را از اسمولنسک به آلمان باز گرداند. منتها چاشنی آنها به کار نیفتاد.

پس از این ناکامی، سرهنگ فراهر فن گرسدورف داوطلب شد که به یک حمله انتحاری دست زند. دو بمب را زیر پالتوی خود پنهان کرد. بنا بود آنها ده دقیقه پس از زدن اهرم عمل کنند. وی در ۲۱ مارس در مراسم یادبودی که هیتلر، گورینگ و هیملر حضور داشتند شرکت جست. نقشه‌اش آن بود که پیش از ترکش تا می‌تواند خود را به هیتلر نزدیک کند. ولی هیتلر که قرار بود نیمساعت آنجا بماند، هنوز هشت دقیقه از مراسم نگذشته آنجا را ترک گفت. پشت آن زمینه چند سوء قصد دیگر چیده شد، ولی همگی باطل گشتند، مانند نخستین توطئه‌ای که در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۳ به وسیله کلوس فیلیپ شنک، و کنت فن استوفن برگ ترتیب یافته بود. فن استوفن برگ آرزو داشت قهرمان سوء قصد ژوئیه ۱۹۴۴ باشد و با دو بمب

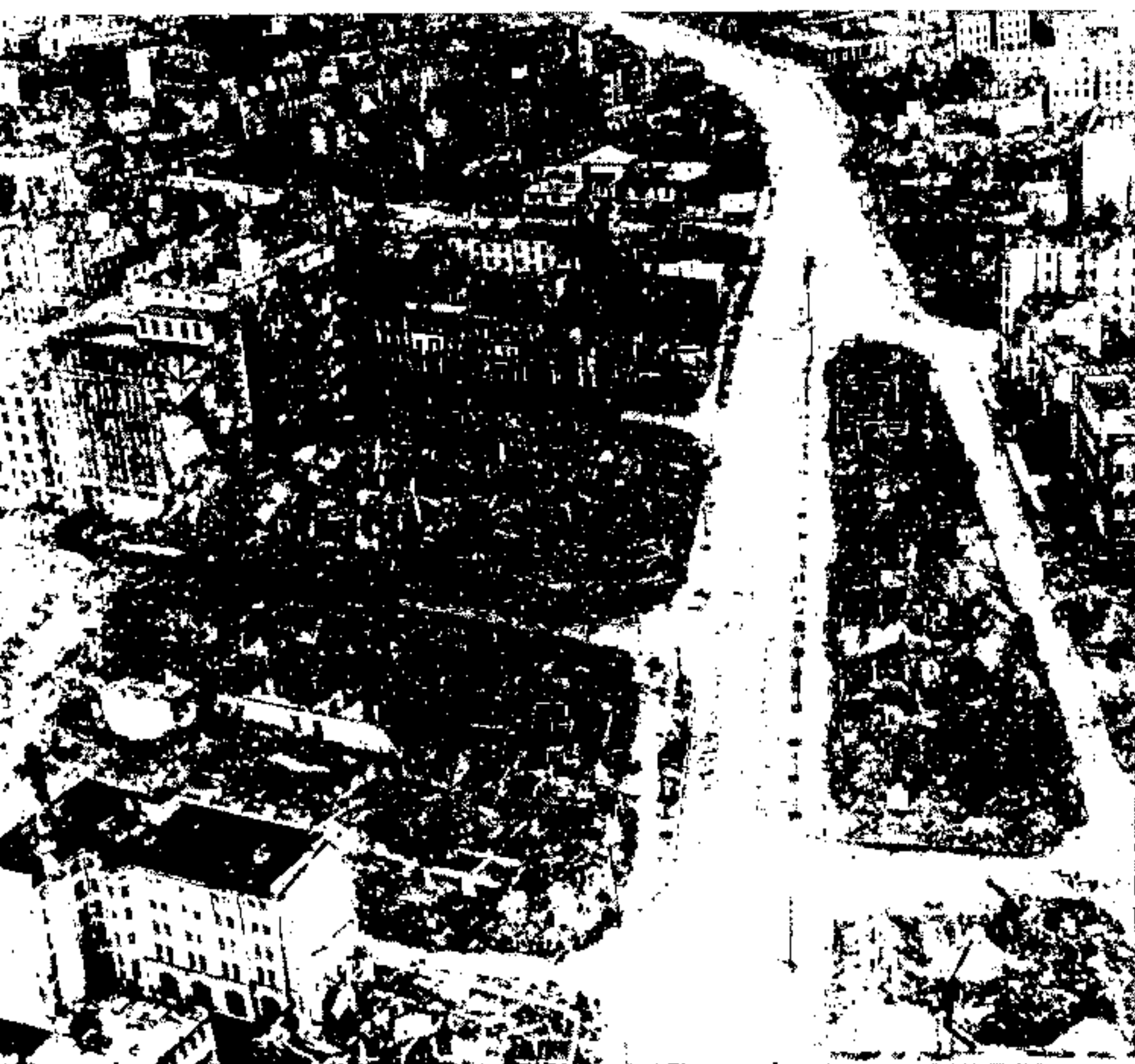
ماجرای مقاومت داخلی در آلمان نازی به واقع به دست فراموشی سپرده شده است. بسیاری تنها سوء قصدی را که هیتلر در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴ از آن جان در برد مقاومت می‌شناسند. حال آنکه، از ۱۹۳۷ نیروی مخالف هیتلر شروع به شکل‌گیری کرد و برخی از هواخواهان سابقش به این نیرو پیوستند. این هسته‌های مقاومت اولیه به دست کسانی چون کارل گوردلر شهردار لایپزیک تأسیس شد. وی در ۱۹۳۶ از نازیها برید. همچنین اولریخ فن هاسل سفیر سابق آلمان در رم که از ۱۹۳۸ کار وزارت خارجه را ترک کرد.

ویلیام شایرر در اثر خود به نام رایش سوم از این گروههای مقاومت آلمان چنین یاد کرده است:

«کسان دیگری هم بودند، که چندان شناخته شده نبودند چون عموماً جوان بودند. ایشان از همان آغاز با نازیها به مخالفت برخاستند و رفته رفته دور هم جمع شدند تا هسته‌های مختلف مقاومت را پدید بیاورند. یکی از این گروههای مقاومت به دست اوالد فن کلایست، نجیب‌زاده شهرستانی و از نوادگان شاعر بزرگ بود. او با ارنست نایکیش سوسیال دموکرات قدیم و مدیر انتشارات وایدرستان (مقاومت) همکاری نزدیک داشت. فایبان فن شلابرندرف وکیل جوان نیز از آن جمله بود... سندیکالیستهای قدیم مانند یولیوس لدبر، یاکوب کایزر، ویلهلم لوشنر هم با آنها هم‌دست بودند. دو عضو گشتاپو، آرتور نیه، رئیس پلیس جنایی، و برنارد گیزویوسی افسر جوان پلیس، در عملیات مقاومت که پیوسته بالا می‌گرفت کمکهای پرارaji کردند...»

مخالفان سرشناس دیگری هم بودند که جلو نازیها ایستادند، مانند کنت هلموت فن مولتکه که بعدها گروه «کریزو» را تشکیل داد، یا کنت آلبرت برنستورف، کارل لودویک فن گوتنبرگ، مدیر یک ماهنامه مذهبی کاتولیک. و دیترش بونهرفر، کشیش عالی مقام پرتستان.

نخستین افسر ارشدی که به نیروی مقاومت پیوست همانا ژنرال لودویک بک، رئیس ستاد زمینی ارتش بود. در ۸ اوت ۱۹۳۸، چون نتوانست هیتلر را از تدارک نظامی علیه چکسلواکی منصرف کند و از طرفی یقین داشت که چنین اقدامی اروپا



آسیبهای دومین جنگ جهانی

جمع تلفات این جنگ را بین ۴۰ تا ۵۰ میلیون کشته برآورد می کنند. در جنگ اول که ۶۸ میلیون نفر بسیج شده بودند، کشته ها همگی از نظامیها بودند. حال آن که در جنگ دوم (که ۹۲ میلیون نفر زیر سلاح رفته بودند) نیمی از کشته ها را غیرنظامیها تشکیل دادند. این تعداد کشته غیرنظامی از ویژگیهای جنگ دوم است: عمومیت پیدا کردن بمبارانهای هوایی، از بین بردن نفوس (اتاقهای گاز، قتل عام، و مانند آن) به دست آلمانیها (گفته می شود ۶ میلیون نفر یهودی را فاشیستها کشته اند)، کشتار بسیاری از اسیران روسی، قحطی، جنگهای پارتیزانی، سرکوبیها... از میان کشورهایی که صحنه و قربانی این ددمنشیا شدند لهستان با ۵ میلیون و ۸۰۰ هزار کشته بیش از همه صدمه خورد. از آن میان فقط ۳۰۰/۰۰۰ نظامی بودند. این برابر است با ۱۵٪ جمعیت آن کشور. شوروی با از دست دادن ۲۰ میلیون نفر ۱۰٪ جمعیتش فدا شدند که از این عده ۷ میلیون غیرنظامی بوده اند. یوگسلاوی با دادن ۱/۵ میلیون کشته که ۷۵ درصد آنها غیرنظامی بودند جای سوم را می گیرد. ایالات متحده آمریکا ۳۰۰/۰۰۰ نفر تلفات داد که همگی نظامی بودند؛ بریتانیای کبیر ۳۲۶/۰۰۰ نظامی و ۶۲/۰۰۰ شخصی کشته داد؛ فرانسه ۲۰۵/۰۰۰ نظامی و ۴۰۰/۰۰۰ شخصی تلفات داد (که سه تقریب ۱۸۰/۰۰۰ نفر آنها از گروگانها و اسیران کوچانده شده بودند)؛ و ایتالیا ۳۱۰/۰۰۰ کشته داد (که ۵۰ درصدش غیرنظامی بود). آلمان ۴ میلیون و ۴۰۰ هزار نظامی خود را به کشتن داد که ۳/۵ میلیون نفر آنها در جبهه روسیه نابود شدند. آلمان تقریباً ۵۰۰/۰۰۰ غیرنظامی هم از دست داد.

۸۸/۰۰۰ کشته بلژیکی، ۲۰/۰۰۰ بلغاری، ۴۱/۰۰۰ کانادایی، ۹۰/۰۰۰ فنلاندی، ۱۶۰/۰۰۰ یونانی (که ۲۰/۰۰۰ نفرشان نظامی بودند)، ۴۳۰/۰۰۰ مجار، ۱۲/۰۰۰ زلندنی، ۲۱۰/۰۰۰ هلندی و ۴۶۰/۰۰۰ رومانی را باید به آن ارقام افزود.

در آسیا تلفات چین از ۶ تا ۸ میلیون نفر بود. ژاپن ۳ میلیون (که ۶۰۰/۰۰۰ نفرشان غیرنظامی بود. کشته شدگان بمبهای اتمی آمریکا در هیروشیما و ناگازاکی که ۱۵۰/۰۰۰ نفر بودند، جزء همین تعداد غیرنظامیها آمده است).

دیگر از تلفات کشورهایی که ژاپن از فیلیپین تا ویتنام و دروازه های هند به اشغال درآورده بود آماری در دست نیست. همچنان که کسی نمی داند قحطی دوران جنگ هند چه کشتاری کرده است.

خود و اطرافیان را نابود کند. هر چند دیگر در این زمان آشکار شده بود که آلمانیها جنگ را باخته اند، توطئه گران بر اثر این پیام ژنرال فن ترشکف سخت به هیجان آمده بودند:

«ما باید به جهان و نسلهای آینده ثابت کنیم که مردان نهضت مقاومت آلمان ولو به بهای جانشان، جرأت آن را داشته اند که وظیفه خود را تا به آخر انجام دهند. در برابر چنین هدفی دیگر هیچ چیز اهمیتی ندارد».

چنان که امروز بر همه کس معلوم است، چیزی نمانده بود که این اقدام آخری به نتیجه برسد. پاسخ هیتلر به این قضیه سریع و پر از خشونت و خونریزی بود. نزدیک ۷۰۰۰ نفر توقیف و ۴۹۸۰ نفر کشته شدند تا حس انتقام فوهرر آرام گیرد. از بیم محاکمات و فشارهای «دادگاه خلق» هیتلر، بسیاری بهتر دیدند که دست به خودکشی زنند. ژنرال هنینگ فن ترشکف یکی از آنها بود. فردای سوء قصد ناکام، با اتومبیل از ستاد کل جبهه شرق خارج شد و با نارنجکی که در دست نگاه داشت خود را کشت. آخرین پیامی که برای دستیارانش گذاشت، سپاسگزاری دلنشینی است که به یادبود همه آلمانی هایی نوشته شده که در رویارویی با خشونت و تبهکاری نازیها جان بر کف پایداری نشان دادند:

«اینک آنها با دشنام و ناسزا بر سر ما هجوم خواهند آورد. ولی من بیش از هر زمان یقین دارم که کار ما درست و برحق بوده است. در نزد من، هیتلر بزرگترین دشمنان است، نه تنها دشمن آلمان، بلکه سراسر عالم بشر. من تا چند ساعت دیگر در پیشگاه خداوند حاضر خواهم شد و جوابگوی اعمال زندگی، حتی کارهایی که از آن غفلت ورزیده ام، خواهم بود. در زمینه آنچه که در پیکار با هیتلر انجام داده ام، گمان دارم بتوانم با وجدانی آرام در برابر او بایستم. ارج آدمی بسته به اراده او برای دفاع از عقیده تا پای جان است.»

در ژوئیه ۱۹۴۳ کارل گوردلر، شهردار سابق لایپزیک، برای فیلد مارشال فن کلگ، درباره مناطق بمباران شده در غرب آلمان چنین نوشت: «حاصل هزار سال کار و زحمت به خاکستر تبدیل شد.» و از او تمنا کرد به تلاشهای نیروی مقاومت آلمان بپیوندد تا شر هیتلر را از سر مردم کم کنند. خرابه های درسدن (سمت راست) هامبورگ (وسط) و رایشتاگ در برلین (سمت چپ).



خشم و هیاهو



عکس: غیرنظامیان را امریکائیان از مناطق جنگی کوچ می‌دهند.

۴

جزیره اصلی مجمع‌الجزایر بیسمارک، در ملانزی (جنوب غربی اقیانوس آرام) بریتانیای نو نامیده می‌شود که در ۱۹۴۲ ژاپنی‌ها آن را تصرف کردند. انگلیسها در ۱۹۴۵ به وسیله نیروهای استرالیا آنجا را پس گرفتند. تلفات نیروهای استرالیا در جنگ به ۳۰/۰۰۰ کشته و ۶۵/۰۰۰ زخمی رسید. عکس پیاده کردن مواد غذایی و جنگ‌افزار را هنگام پس گرفتن جزیره نشان می‌دهد.

۵

دیر مونکاسن در ایتالیای مرکزی، در جنوب خاوری رم (که در ۵۲۹ به توسط سن بندیک اهل نورسیا بنیان نهاده شد) زادگاه رهبانیت غرب بود. در طول جنگ دوم رومی «خط گوستاو» وضع استراتژیکی پیدا کرده بود. این خط در ۱۹۴۴ ایجاد شده بود تا جلو پیشروی متفقین به سمت رم را بگیرد. در جریان جنگهای چهارماهه سختی که روی آن خط روی داد، دیر بکلی ویران شد. پس از جنگ بر اساس نقشه‌های سابق بازسازی شد. کتابها، بایگانی و چند تابلو و نیز درهای پرزنی آنجا را که ۹۰۰ سال قدمت داشت قبلاً از نابودی نجات داده بودند.

۶

به کجا پناه ببریم؟ مادر پریشان حال بچه‌هایش را از میان ویرانه‌های شهرش (در بلژیک) می‌کشد و می‌برد. به کجا؟ بمبارانها شهری باقی نگذاشته است. در ۱۰ مه ۱۹۴۰ هیتلر لشکریانش را به سه کشوری گسیل داشت که بیطرف بودند. هلند، بلژیک، لوکزامبورگ. دولت هلند که از هجوم ناگهانی و خشونت نازیها عاجز مانده بود برای جلوگیری از بمباران ترسداد و اوترشت از مقاومت بیحاصل دست برداشت و تسلیم شد. به فاصله یک هفته دولت بلژیک هم پس از مقاومتی قهرمانانه به زانو درآمد و در ۲۷ مه ۱۹۴۰

پس از آن که رینهارد هیدریخ، رئیس رایش، به دست چتربازان چکسلواکی (اعزامی از انگلیس) به قتل رسید، سرکوبی وحشیانه نیروهای مقاومت چک شروع شد. فاشیستها بیرحمانه دهکده‌های لیدیس و لزاکی را به خاک و خون کشیدند. مردها را تسیرباران کردند، زنهارا به اردوگاهها فرستادند و بچه‌ها را برای ژرمن‌پروری تحویل شبانه‌روزیها دادند. بنا بر مقررات حکومت نظامی ۳۱۸۸ چک توقیف و ۱۳۵۷ نفر آنها اعدام شدند.

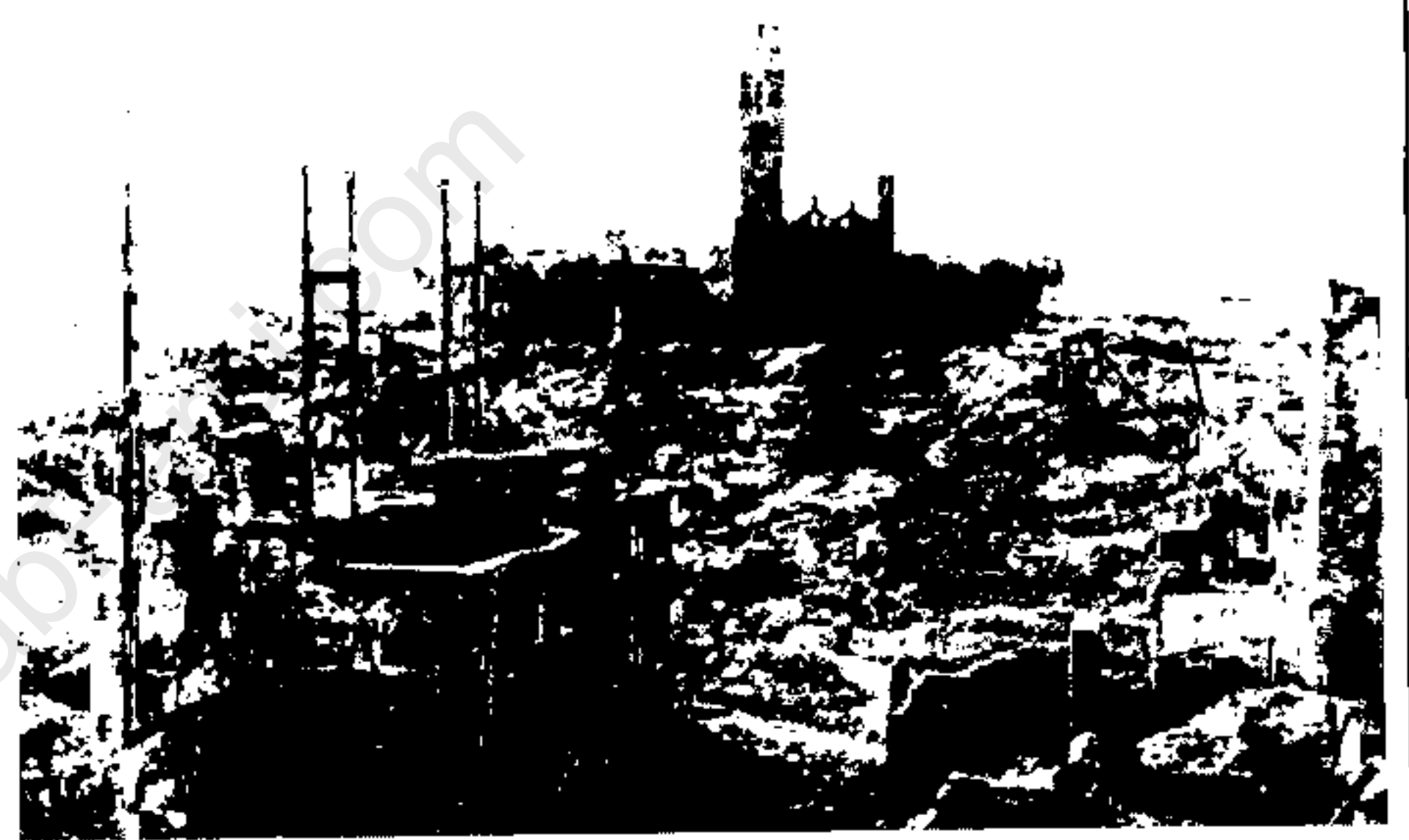
یوریج کریزک معاون انستیتوی تاریخ جهان و چک وابسته به فرهنگستان علوم چکسلواکی عکس ۱۹۴۵: جنگ پراگ را به ویرانه تبدیل کرد.

۲

در ۱۹۴۰ نزدیک ۴۰۰/۰۰۰ یهودی به زور در یکی از بخشهای شلوغ ورشو اسکان داده شدند. دورادور این ناحیه دیوارهای بلند کشیده شد و به زاغه‌هایی تبدیل گشت. در بهار ۱۹۴۳، از این عده جز ۶۰/۰۰۰ نفر باقی نمانده بود، باقی یا از گرسنگی تلف شده بودند یا در اردوگاهها نابود گشته بودند. در ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ در این زاغه‌ها قیامی در گرفت که تا یک ماه ادامه داشت. ناسازها این جانفشانی قهرمانانه را عاقبت درهم کوبیدند و زاغه‌ها را با خاک یکسان کردند. کمتر کسی از آنجا جان به در برد.

۳

ژاپنی‌ها دو روز پس از حمله به پرل هاربر در ۷ دسامبر ۱۹۴۱، قدم به جزایر فیلیپین گذاشتند. تا مه ۱۹۴۲ سراسر این جزایر را به تصرف درآوردند. نیروهای امریکا در اکتبر ۱۹۴۴ به آنجا بازگشتند، ولی هسته‌های مقاومت تا فوریه ۱۹۴۵ پایداری کردند. در



تسلیم آلمانها شد. ولی در این دو کشور مردم به مقاومت پنهانی ادامه دادند و در طول جنگ بسیاری از پارتیزانها از کشور گریختند و به نیروهای متفقین در انگلستان پیوستند.

۷

بمباران کور شهرهای چین از مه ۱۹۳۹ به اوج خود رسید. ژاپنی‌ها در طول ۱۴ سال (۱۹۳۱ - ۱۹۴۵) به جنگ بی‌امان و دردناکی با چین ادامه دادند. یکی از هدفهای اصلی شهر چونگ کینگ بود (عکس) که دولت چین در ۱۹۳۷ آنجا را پایتخت قرار داده بود. برآورد شده که چین در این جنگها بین ۶ تا ۸ میلیون کشته داده است.

۸

ارابه‌های دوزیستی ارتش بریتانیا خواربار و سپاهیان را از جاده‌ای که آب گرفته عبور می‌دهد. این جاده میان شهرهای کلو و نیمگ در هلند واقع است. نیمگ و آرنهم، در چند کیلومتری شمال آن، در ۱۹۴۴ صحنه لشکرکشی هوایی عظیمی بود که سپاهیان آمریکا، انگلیس و لهستان یاچتر در آنجا فرود آمدند. نازیها برای جلوگیری از پیشرفت آنها سدهایی را که در طول قرن‌ها ساخته شده بود خراب کردند و آبهای ساحلی منطقه را فورا گرفت.

۹

عملیات «تورش»، پیاده کردن نیروی متفقین در افریقای شمالی، که در آن زمان به فرانسه تعلق داشت، در نوامبر ۱۹۴۲ درست پس از شکست ژنرال رومل و سپاهیان آلمانی در افریقا (در العلمین) و هنگامی که جنگ استالینگراد به شدت خود رسیده بود، یکی از نقطه‌های عطف جنگ دوم شد. ارتش متفقین در ۷ مه ۱۹۴۳ وارد تونس و بندر بیزرت شدند و به فاصله ۵ روز همه مقاومتها در افریقا پایان گرفت. ۲۵۰/۰۰۰ نفر از فاشیست‌ها اسیر شدند و مقدار هنگفتی جنگ‌افزار به دست متفقین افتاد.

۱۰

۴۱ سال پیش، در ۶ ژوئن ۱۹۴۴ متفقین وارد رم شدند و ۲ روز پس از آن عملیات «اورلرد» شروع شد که برای آزادی فرانسه صورت می‌گرفت. سحرگاه از دریا ۱۵۶/۰۰۰ سرباز قدم به نرماندی، به خاک فرانسه گذاشتند. این سربل به فاصله چند روز کاملاً مستحکم گشت. بیکار برای سرنگونی رایش سوم و بنیادگذارین هیتلر وارد مرحله قطعی خود شد.

«ما در سنگرها موضع گرفته بودیم و دریا را می‌بائیدیم. همینکه سپیده زد، سیاهی چند ناو را از لای مه دیدم. مه که برطرف شد دیدم دریا پر از کشتی است. انگار که یک شهر را می‌دیدي، از بدنه ناوها دیگر دریا پیدا نبود. باورکردنی نبود... وحشتناک بود. درست برابر ما یک ناو بزرگ قدیر افراشته بود. که سربازان آمریکایی از آن به پائین می‌جستند»

از یادداشتهای هنریش سورلوه
سرباز آلمانی مأمور دفاع ساحلی.



۷



۹



۶



۸



۱۰



این خرده‌ریزها که از جاده کنار زده‌اند بقایای ساختمانهای هیروشیماست.

برای گاهنامه صلح

نوشته حضرت گیوتسوساتو

غالب ژاپنی‌هایی که ۶۰ سال عمر را پشت سر گذاشته‌اند هنوز هم خاطره تلخ جنگ جهانی دوم را از یاد نبرده‌اند.

آنها نابودی جگرخراش نزدیکان و عزیزان خود را به یاد دارند. ایشان شاید با رنجی کمتر ولی با همان قدر تأسف، باز هم به خاطر می‌آورند که چگونه گرانبهاترین چیزهایی که داشتند از بین رفت، و آن نابودی جوهر فرهنگی است که دارا بودند.

وسعت قدرت ویرانگری، مرگ و فلاکتی که نیروهای جنگجو می‌توانند به پا کنند، خواه به صورت کشتار عمومی ناگهانی باشد، خواه به شکل رنج و محنت طولانی مردمی که باقی می‌مانند، در این چهل سال اخیر چنان ابعادی پیدا کرده، که می‌تواند بنیان اجتماعی و طبیعی

زندگی بشری را به باد فنا دهد، تا جایی که دیگر هرگز نتوان توازن اکولوژی سیاره ما را از نو برقرار ساخت. چیزی که تنها چند تن اندیشمند آگاه در چهل سال پیش احساس می‌کردند امروزه برای همگان به کابوسی هول‌انگیز تبدیل گشته است.

سایه سفید تنها چیزی است که از یک غابر بر روی پل باقی مانده. در لحظه انفجار پیکر او حائل تشعشعات شده و نگذاشته آنها به لبه نهر برسند. برآوردها نشان می‌دهد که ۶۰٪ کشته‌شدگان هیروشیما بر اثر برتوهای هسته‌ای و هرم آتش از بین رفته‌اند، ۲۰٪ بر اثر دم انفجار، ۲۰٪ بر اثر ناراحتیهای حاصل از پرتوافشانی.

دامنه آسیبهای مادی و روحی جنگ جهانی دوم، که فلاکت‌هایش از جنگ اول بسی وخیمتر بود، مجال آن را باقی می‌گذارد تا پیشگویی کنیم که عواقب جانکاه و غیرقابل محاسبه آن عذاب آدمی را به نهایت خواهد رسانید.

در برابر این بلای تمدن‌سوز، ما ملت‌هایی که سازمان ملل را پدید آورده‌ایم، می‌خواهیم دورانی فرا رسد که دیگر ایمنی بین‌المللی در گرو انباشت جنگ‌افزارها، یا آئین صف‌بندی و برتری استراتژیک نباشد، بلکه در پناه خلع سلاح همگانی فراهم گردد. این اصل، که به صورت پذیرش تاریخی جامعه کنونی بشر درآمده، در سند‌هایی جلسه فوق‌العاده مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹۷۸ گنجانیده شده است.



「お母さん」声だけは、たしかに俊明の声じゃった。

朝日俊明の学生服

本報記者が撮影した朝日俊明の学生服。4月11日の朝日新聞に掲載された。

朝日俊明の学生服。本報記者が撮影した朝日俊明の学生服。4月11日の朝日新聞に掲載された。



The school uniform of Toshiaki Asahi.

The blast occurred while they were assembled on the banks of the Miyukawa River (400 meters from the hypocenter). The students and the teacher, who was with them, died on the spot. Toshiaki, however, was finally able to reach home. His face was swollen and all the skin had peeled off in the point where his mother could no longer recognize him. He died the morning of August 9.

When he cried, "Mother!", only his voice was recognizable.

生命の重さを知った町

ヒロシマ

HIROSHIMA 1945

朝日俊明の学生服。本報記者が撮影した朝日俊明の学生服。4月11日の朝日新聞に掲載された。

朝日俊明の学生服。本報記者が撮影した朝日俊明の学生服。4月11日の朝日新聞に掲載された。

- اعلام کنند که در هر صورت دست یازیدن به سلاح اتمی غیر قانونی است.
 - چاشنی بمبها باید باز شود، و به نسبت قدرت انفجاری که دارند، کلیه بیضه‌های هسته‌ای از روی هر گونه پرتابه‌ای که جای دارند و از همه زرادخانه‌ها پیاده شوند.
 - تولید مواد هسته‌ای به منظور استفاده‌های نظامی متوقف گردد.
 - آزمایشهای هسته‌ای خواه برای هدفهای نظامی خواه برای مقاصد «صلح‌آمیز» قطع گردد.
 - بی‌درنگ هر گونه سیستم تسلیحات هسته‌ای که در خارج از مرزهای هر کشوری است برچیده شود.
- تأیید این تفاهم تاریخی به وسیله سازمان ملل ضرورتی است مطلق، هرگاه خواهان آن باشیم که نسل ما، که در دو جناح مخالف، مسئول ایجاد وسایل رویارویی هسته‌ای است، از برافروختن این آتش جلوگیری کند. از همه دولت‌ها بخواهیم، نه تنها از قدرتهای برتر هسته‌ای، بلکه از کلیه دولتهای جهان، که به یاری همدیگر برای خلع سلاح عمومی برنامه بریزند. بر پایه همین گاهنامه اجباری براندازی تسلیحات که در بالا گفته شد، باید مراقب باشیم!

گیوتسو ساتو. کشیش بودایی ژاپنی، نایب رئیس دفتر بین‌المللی صلح ژنو، در سلک نظامیان بود، نخست خلبان، سپس کارشناس تسلیحات هوایی شد. از ۱۹۴۵ و ترک ارتش به جرگه بوداییهای نیهون - زن پیوست و باقی عمر را با شور تمام صرف مبارزه برای صلح در سراسر جهان کرد. در مجله پیام سپتامبر ۱۹۸۰ از او «مصاحبه جنگاور» را داشته‌ایم.

لباسها، ساعتها و دیگر اشیائی که در این اعلان مصور دیده می‌شود به بعضی از قربانیان بمب اتمی هیروشیما در ۶ اوت ۱۹۴۵ تعلق داشته است. در وسط تصویر، اونیفورم شاگرد مدرسه‌ای دیده می‌شود که سه روز پس از انفجار مرد تا سال بعد، مقامات شهرداری خبر از مرگ ۱۱۸/۶۶۱ نفر دادند که رفته رفته به ۲۰۰/۰۰۰ نفر رسید.

هسته‌ای آغاز گردد. زیر نظر و مدیریت خردمندانه آقای نیشیداتسو فوجی که دیگر در میان نیست، برادران بودایی ما زیر پرچم «راه‌پیمایی برای صلح» جهان را دور زدند تا برنامه کوتاه مدتی را برای خلع سلاح همگانی به تصویب رسانند، آنان پنج قاره را از پنج راه در پیش گرفتند. مبدأ حرکت ایشان مقر مجمع جهانی محافل مذهبی برای خلع سلاح هسته‌ای بود که در ۱۹۸۱ در توکیو تشکیل جلسه داده بودند. مقصد آنها هم نیویورک بود تا در ماه ژوئن و ژوئیه ۱۹۸۲ که دومین جلسه مجمع عمومی سازمان ملل، ویژه خلع سلاح گشایش می‌یافت، خود را به آنجا رسانند. برای خلع سلاح چگونه می‌توان گاهنامه تنظیم کرد؟ چگونه می‌توان همه دولت‌ها را به قبول آن راضی کرد؟ اینجا من به همه ملت‌ها خطاب می‌کنم تا از هم اکنون برنامه عمومی خلع سلاح را بپذیرند و کاری کنند که در نهایت تا پایان قرن خلع سلاح کامل گردد، ملت‌ها باید پیش از هر کار:

ملت ژاپن، ولو برای یک لحظه هم باشد، نمی‌تواند آثار هولناک تجربه‌های جنگ روی دو شهر متوسط ۴۰۰/۰۰۰ نفری، در هیروشیما و ناکازاکی را از یاد ببرد. یکی از علت‌هایی که سبب کار بست این دو تجربه شد آن بود که می‌خواستند آثار دو گونه ماده انفجاری را مورد مقایسه قرار دهند: هیروشیما دستخوش یک بمب اورانیومی شد که به قدر ۱۲/۵ کیلو تن تی. ان. تی قدرت تخریب داشت؛ ناکازاکی بمبی از پلوتونیوم را آزمایش کرد که برابر ۲۵ کیلو تن تی. ان. تی قدرت داشت. کل کشته‌شدگان هیروشیما را ۱۵۰/۰۰۰ و ناکازاکی را ۷۵/۰۰۰ تن برآورد می‌کنند. این کشتارها در طول شش ماه پس از انفجار بمب‌ها روی داده است. ولی هنوز هم هستند دانشمندانی که تأیید می‌کنند تشعشعات کمتر از توقعات ایشان قربانی داشته است، چیزی که فکرش را نمی‌کرده‌اند. آنها سعی کرده و می‌کنند تا اثرات انفجارها را بیشتر و آثار تشعشعات را کمتر نشان دهند، در حالی که هیپاکوشاها، یعنی بازماندگان انفجار اتمی، در نبردی بی‌امان تلاش دارند تا پیش از آنکه آخرین گواهان آن مصیبت بزرگ پیاپی از میان بروند، قانونی را برای ترمیم و جبران صدمات به تصویب رسانند.

کلیه دولت‌ها و ملت‌های روی زمین، خواه عضو سازمان ملل باشند یا نباشند، باید مساعی خود را دوچندان کنند تا به اصولی که به اتفاق آراء در ۱۹۷۸ به تصویب رسیده است جامه عمل پوشند. این همان نخستین جلسه‌ای است که به طور فوق العاده برای خلع سلاح تشکیل شد. بایستی گفت و شنودها دنبال شود تا به جدول زمان‌بندی خلع سلاح همگانی بینجامد، البته مطلقاً باید کار با خلع سلاح

نجات مردم و ملت‌ها

«جنگ دوم جهانی ملت‌ها و کشورها، و از جهتی هم، سراسر نظام مناسبات بین‌المللی را به سختی تکان داد. تهاجم فاشیستی حتی هستی نژادها، کشورها و ملت‌ها را به مخاطره افکند. از این رو، جنگ ضد فاشیستی ناگزیر از چارچوب عملیات نظامی فراتر رفت، و به لطف پیروزی، به آنجا رسید که مناسبات بین‌المللی مبتنی بر زور، استعمار، نابرابری و نبود آزادی انسان‌ها و ملت‌ها مورد تجدید نظر قرار گرفت. دگرگونی‌هایی که پس از جنگ رخ داد. و بی شک از همه پرمعناترین انقلاب ضد استعماری بود، سبب شد وجدان آدمیان بیدار گردد. و دیگر اجازه ندهند به سان پیش از جنگ با آنان رفتار شود. پیدایی سازمان ملل متحد برای مردم و ملت‌ها امکانات تازه‌ای فراهم ساخت تا برای نجات خود تلاش کنند.

نبرد رهایی بخشی که اقوام و مردم یوگسلاوی در طول جنگ با فاشیسم از پیش

یکی از مهمترین نتایجی که جنگ دوم جهانی داشت توسعه فکر رهایی از استعمار بود. در کشورهایی که اسیر سلطه فاشیسم شده بودند، فکر مقاومت رشد پیدا کرد. این جوانه در مستعمرات روئیدن گرفت و ندای استقلال به شکل روزافزون قوت یافت. یکی از

برجسته‌ترین رویدادهای جنبش ضد استعماری همانا تشکیل کنفرانس بین‌المللی باندونگ (اندونزی) در ۱۹۵۵ که نمایندگان ۲۹ کشور آسیا و آفریقا به نمایندگی نیمی از جمعیت روی زمین در آن اجتماع کردند. چوئن لای، نخست وزیر چین (عکس پائین) در

بردند شکل خاصی داشت که مردم کشور من به حق به آن مباحثات می‌کنند. درحقیقت، این نبرد در عین حال اقدامی بود برای خودمختاری اقوام و ملت‌های کشور ما، که تصمیم داشتند جامعه‌ای نو بسازند، و بین خود روابطی تازه برقرار کنند، و نظام اجتماعی نوینی بنیان گذارند، که در آن حقوق هر ملت به طور کامل و شکفتگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن تأمین باشد، و همچنین حقوق فردی هر کسی محفوظ گردد، تا بتواند بر پایه تساوی، خودمختاری و تصمیم‌گیری در سرنوشت جامعه‌ای از ملت‌های مختلف و مردمان آزاد، از آزادی شخصی بهره‌مند باشد. این قانون اولیه، و اساسی کشور است.»

کول کازول
نویسنده یوگسلاو

این کنفرانس نقش درجه اول داشت. این انجمن به دعوت برمه، سیلان (سريلانكا) هند، اندونزی و پاکستان تشکیل شد. عکس پائین، سمت چپ، مهاتما گاندی، پدر ملت هند، بانی آئین مقاومت بدون خشونت دیده می‌شود. هند در ۱۹۴۷ اعلام استقلال کرد.



55

جنگ اتمی همانا خود کشی است

نوشته لوئیس تامس

دو سال پیش بود که در نهاد خویشتن احساس می‌کردم به طرزی اجتناب ناپذیر به سوی جنگ جهانی سوم کشیده می‌شویم و اطمینان مرگباری داشتم که این جنگ هسته‌ای خواهد بود. نمی‌دانستم از کجا و چگونه بلا نازل خواهد شد. ولی یقین داشتم که دیر یا زود بر سرمان خواهد آمد. چنانم می‌نمود که تاریخ آرام آرام به جو شومی پا می‌گذارد که در ده ساله پیش از جنگ جهانی اول بر اروپا حاکم شد، همان بحران ناگهانی جنون همگانی روی می‌نماید که در آن زمان کسی نفهمید چطور و به چه دلیل آتش به پا شد، حتی وخامت آن را نیز کسی پیش‌بینی نکرد. عین همان سالهای دودلی و بی‌تصمیمی که آهسته آهسته ولی به طور مسلم ما را در کام جنگ جهانی دوم فرو می‌کشید: هیجان هجوم، رفتار سران کشورها و دیپلماتها، انباشت کور و بیرحم جنگ افزارها و لحن زننده‌ای که نسبت به هم به کار می‌بردند مرا سخت نگران ساخته بود. دو سال پیش، تنها آرزویم آن بود که عمرم چندان به درازا نکشد که شاهد این درگیری باشم.

به نظر می‌رسید که دلیلهای دست شستن از سلاحهای هسته‌ای یکایک به درستی تشریح شده چنان که دیگر چیزی از آن برکسی پوشیده نیست. ارقامی که به دست داده شده بر همه روشن است. دیگر این دستگیر همه کس شده که اگر میان دو کشور برتر و متحدانشان به هر شکل و صورتی جنگ درگیرد در همان نخستین شلیکهای هسته‌ای ۱/۱ میلیارد نفر نابود خواهند گشت، و تا چند هفته پشت آن هم بیش از یک میلیارد نفر دیگر به خیل قربانیان خواهند پیوست. بر روی هم ۲/۲ میلیارد نفر یعنی نیمی از بشریت ناگهان سر به نیست خواهد شد که بخش بزرگش را اهالی ایالات متحده آمریکا، اروپا، اتحاد شوروی، چین و ژاپن تشکیل خواهند داد. قسمت عمده بیمارستانها، غالب پزشکان دود می‌شوند و بخار، اگر پس از این کشتار بخشی هم باقی ماند در برابر آسیبهای عظیمی که این سلاحها خواهند زد کاری از دستشان برنخواهد آمد.

با همه این توضیحا باز چنان به نظر می‌رسید که ما داریم برای چنین احتمالی خود را مهیا می‌سازیم.

البته، همواره گوشزد می‌کردند که سلاحهای هسته‌ای هرگز به کار برده نمی‌شوند. از این گذشته این سلاحها حتی برای به کار بردن فراهم نشده‌اند. اینها فقط برای آن است که دشمن یکباره به سرش نزنند آنها را علیه ما به کار ببرد. اینها فقط نشانه قدرت است و اراده و حتی میهن پرستی. و کارشناسها این را هم می‌افزودند: دلواپس نباشید، خود را ناراحت نکنید، پیشرفت علم به زودی این سلاحها را مطمئن خواهد ساخت. پرتابه‌هایی که به این سلاحها مجهزند دارای هوش مصنوعی، و کامپیوترهایی هستند که نقشه‌های دقیق هدفها را هرچند در آن سوی کره باشد، در مغز خود ثبت کرده‌اند، و به دستگاههای ناوبری چنان دقیقی مجهز هستند که می‌توانند بار خود را در چند

متری سرفرماندهی دشمن منفجر سازند. علم بمبهایی به ما هدیه می‌کند هر دم کوچکتر، بیش از پیش پاکتر، که روز به روز آسیب کمتری می‌گردد. به این ترتیب ما می‌توانیم به جنگی دست یازیم که مانند عهدهای خوش قدیم، ظریف، دقیق و چنان مؤدبانه باشد که گویی شاهد یک دوئل با شمشیر بوده‌اید. همگی یکصدا ندا می‌دهند: هیچ نترسید، شهرها خاکستر نخواهند شد. ولی پشت آن آهسته به گوش ما می‌خوانند: «با وجود این بد نیست چند تا بمب درشت هم زیر سر داشته باشیم که اگر کار بیخ پیدا کرد...» سلامت در گرو تکنولوژی است.

من جنگ تجاوزکارانه‌ای را سراغ ندارم که کارش بیخ پیدا نکرده، و غالباً هم جز فلاکت و بدبختی به بار نیاورده باشد. همچنان که یقین دارم که عقل حکم می‌کند با شلیک نخستین افزار از این گونه، از هرسو باشند، پیدرنگ موج پرتابه‌های هسته‌ای چنان بالا خواهد گرفت که هرگز نمی‌توان تصورش را کرد. محشری از هرج و مرج و جنون به پا خواهد شد که نمی‌توان اسمی رویش گذاشت. حقیقت این است که برخی شخصیت‌های مؤثر، مردان هوشیار و کاملاً شایسته، میل دارند به هر قیمت شده مجموعه‌ای از سلاحهای هسته‌ای را در اختیار خود داشته باشند و برای تکمیل آنها تا جایی کوشش کنند که به برتری مطلق نظامی دست یابند. همین نقطه نظر است که میان سردمداران قدرت جهان رواج بسیار دارد. تمایل به محدود کردن و سپس کاهش تسلیحات چیزی نیست که همواره از صمیم دل ندا دهند.

موقعیتی که اکنون ما دچار آنیم، اگر درست سنجیده شود، با طبیعت انسان تضاد دارد. به عقیده من، نوع انسان، از نظر زیستشناسی، اصولاً از همه انواع موجودات زنده زمین آمیزگارتر (اجتماعی‌تر) است. ما در روابط فردی خود قسمت عمده‌ای از وقتمان را صرف سلام و گفت و شنود و حال‌پرسی می‌کنیم و برای دوستیابی فرصتی را از دست نمی‌دهیم. ما از همان سالهای کودکی لبخندزنی را می‌آموزیم و در برابرش انتظار لبخند داریم و حتی اگر گاهی از بخت بد چنین پیش نیاید، باز هم هیچگاه امیدش را از دست نمی‌دهیم. ما قادر نیستیم از همدیگر چشم‌پوشیم، و اگر چنین کاری کنیم لذت زندگی را از دست می‌دهیم. آری، ما بی‌تردید موجوداتی آمیزگار هستیم.

از این رو، اکنون بایستی نشان دهیم، و این بار دسته جمعی، که دارای عقل سلیم هستیم. مخصوصاً، باید دلیلهای تازه‌ای داشته باشیم تا قانع شویم که نباید به جنگ هسته‌ای دست یازید. خیال می‌کنم که به یکی از آنها رسیده‌ایم، و برای همین است که دیگر من مثل دو سال پیش بدبین نیستم. البته این روزنه کوچکی بیش نیست، هرچند برهان محکمی است، منتها در این زمانه، نمی‌توانم به خود اجازه دهم که بیش از این متوقع باشم.

این دلیل امیدواری، برخلاف، بر اثر یک کشف علمی که تصادفاً سه سال پیش صورت گرفت، به دست ما افتاده

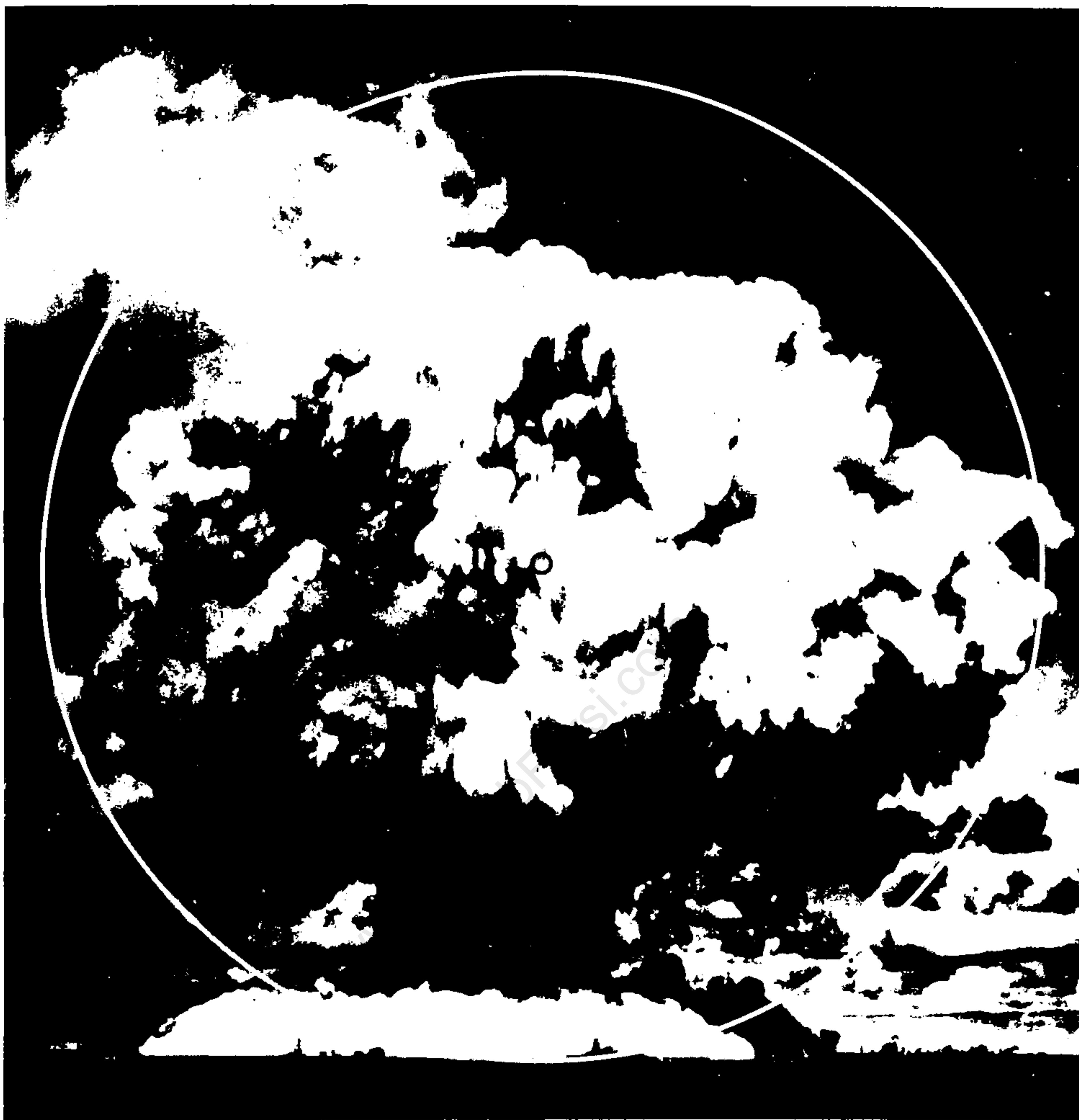
عکس سمت راست یک آزمایش هسته‌ای را نشان می‌دهد. تفاوت شگرف قدرت انفجاری زرادخانه اتمی امروزی جهان را در قیاس با زمان جنگ از روی این دو دایره می‌توان سنجید. دایره سیاه مرکز کنل مواد انفجاری را که در جنگ دوم به کار رفته نشان می‌دهد و دایره بزرگ زرادخانه هسته‌ای امروزی را که به ۲۰/۰۰۰ مگاتن می‌رسد. یک مگاتن برابر است با ۱ میلیون تن تی. ان. تی. از روی برآوردهای متخصصان، اگر چنین جنگی روی دهد، یک چهارم این نیروی انفجاری کفایت می‌کند تا زمین ما در کام زمستان هسته‌ای فرو رود، چیزی که بی‌تردید نوع بشر را به نابودی خواهد کشید. این قوه تخریبی تا بدانجاست که قدرت انفجاری یک بمب هسته‌ای به تنهایی از کلیه سلاحهای انفجاری که در سراسر جنگهای بشری از آغاز اختراع باروت تا کنون به کار رفته، بیشتر است.

است. درواقع، ناگهان پی بردیم که سلاحهای هسته‌ای از حسابی که تا آن روز می‌شد بی‌نهایت خطرناکتر است. اندازه ندارد. و آن، کشف صحنه زمستان هسته‌ای بود که به اثبات رسید (به مقاله صفحه ۲۶ نگاه کنید).

همه مسئله اینجاست. اگر این سناریو به همین اندازه که امروز به نظر می‌رسد، شدنی است، حتی اگر این گوشه‌ای از رویداد آینده باشد. معنایش این است که هیچ کشوری نمی‌تواند دیگری را زیر بمباران سنگین هسته‌ای بگیرد و از آن کمترین امتیاز نظامی به دست بیاورد، چرا که اگر پاسخی هم دریافت نکند، خود را با حریف به نابودی کشیده است. حالا دیگر سلاحهای هسته‌ای تنها دشمن کش نیستند. خاصیت درخشانی که پیدا کرده‌اند، و زمینه را برای هرگونه مذاکره درباره محدود کردن و کاهش تسلیحات فراهم می‌سازند، این است که اینها دیگر سلاحهایی هستند برای خود کشتن.

این پرسش ساده و بی‌جگانه‌ای است که چرا پس از ۳۵ سالی که ما در لجنزار انفجار هسته‌ای فرو رفته‌ایم این فکر پیش آمده است.

به واقع، همه خطر، در دود فرو رفته است. تنها وسیله پرهیز از فاجعه در آن است که نگذاریم آتش برافروخته شود، بخصوص در شهرها، باری، این بهترین چیزی است که از بمبهای هسته‌ای برمی‌آید. اصلاً آنها برای زدن شهرها پیش‌بینی شده‌اند. تنها چاره‌گریز از خطر زمستان هسته‌ای آن است که به دقت از زدن شهرها، جنگلها و حتی پایگاههای زیردریائی‌ها، کارخانه‌های مهماتسازی، کانهای نفت و گاز، پالایشگاهها، شبکه‌های راه‌آهن و پایگاههای نظامی خودداری گردد. تنها هدفهای ممکن که باقی می‌ماند همانا سیلوه‌های موشکهای حریف است، به شرط آن که بسیار پرت افتاده باشند، یا ژنرالهای دشمن



لویس تامس، آمریکایی، رئیس اختخاری مرکز سرطان شناسی نیویورک «موریال سلوان - کترینگ»، و استاد دانشگاه ایالت نیویورک در استونی بروک، وی صاحب پژوهشها و رساله‌های معتبری است مانند: یادداشتهای زیستشناس (رقص سلولها ۱۹۷۵) یادداشتهایی دیگر ۱۹۸۰ - و تفکرات شبانه هنگام گوش کردن به سنفونی نهم ماهر ۱۹۸۳

من از این درحیرتم که چگونه مطبوعات و تلویزیون تاکنون به این سناریو این قدر کم توجه داشته‌اند، چیزی که باید در سرلوحه خبرها باشد.

هرگاه صحت پیش‌بینی‌ها کوچکترین تردیدی هم در برداشته باشد، باز من یقین دارم که زمستان هسته‌ای، یکی از بزرگترین کشفیات علمی زمان ما، حتی سراسر تاریخ شمرده می‌شود، زیرا موضوع آن بسیار اهمیت دارد، باری، انفجارهای هسته‌ای نمی‌تواند تنها برای هدفهای نظامی به کار رود، امیدوارم این فاجعه هرگز روی ندهد و در آن صورت کاش تنها به همین هدفها محدود بماند.

این است روزنه‌امیدی که در این «دوران هسته‌ای» به روی من باز شده است، نه تنها برای بشریت، برای بچه‌های ما، برای بچه‌های آنها و همه نسلهای آینده، و نیز برای سیاره خودمان، زمین.

است به شرط آن که تنها آنها در میدان باشند.

گیریم جنگ بتواند رخ دهد و به خصوص هیچ شهری مورد اصابت قرار نگیرد. حال اگر به شکل جنگهایی که در جریان این قرن رخ داده نظر افکنیم مشکل بتوان تصور کرد ملتی قادر باشد تا به این درجه خوددار و آداب‌دان باشد که حتی اگر خود را در ورطه شکست هم بیابد باز دست از پا خطا نکند. چنانچه جنگی اتمی درگیرد نخستین هدف شهرها هستند. گیریم کشوری بتواند چنان آتشبارهای هسته‌ای وافری شلیک کند که دشمن را به زانو درآورد، تازه این کشور چند روز بیش نمی‌تواند «پیروزی» را جشن بگیرد زیرا همان ابر سیاه به شکل توده‌های یخ بر سرش فرود خواهد آمد، همچنان که بر سر دیگر کشورهایی که از جنگ برکنار بوده‌اند نیز خواهد بارید.

زمستان هسته‌ای بزرگترین کشف قرن

جنگ هسته‌ای چه بر سر سیاره ما خواهد آورد

نوشته
کارل ساگان
ولادیمیر و. آلکساندروف
پل ارلیش
آلکساندر پاولوف

در اینجا چکیده گفت‌و شنودی را می‌آوریم که در مشاوره‌ای درباره «عواقب جنگ هسته‌ای بر روی سیاره» صورت گرفته است. این جلسه مشاوره روز ۸ دسامبر ۱۹۸۳ در واشنگتن به ریاست ادوارد کندی و مارک هاتفیلد دو سناتور آمریکایی تشکیل شد. سرپرستی آن با «بنیاد انجماد هسته‌ای» بود. سخنرانان اصلی چهار دانشمند آمریکایی و چهار دانشمند شوروی بودند: کارل ساگان، ولادیمیر و. آلکساندروف، پل ارلیش، آلکساندر پاولوف، ژاک ژیگر، سرگی کاپیتا، لویس توماس و یوگنی ولیخوف. کوتاهه این گفت‌و شنود نخست در نشریه سازمان ملل متحد به نام «خلع سلاح» منتشر شده است.

کارل ساگان، مدیر آزمایشگاه بررسی‌های سیاره‌ای دانشگاه کورنل.

پژوهشی که اینک به آن می‌پردازم نتیجه کوششی است که به وسیله پنج محقق صورت گرفته است ریچارد تورکو، بریان تون، توماس آکرمان، جیمز پولاک و من این گزارش به نام «تاپس» معروف شده، که ترکیبی است از حروف اول نام خانوادگی پنج نفر مؤلف آن. ما اهتمام ورزیدیم تا برآورد کنیم یک سناریوی گسترده جنگ‌های هسته‌ای چه بر سر اقلیم جهانی خواهد آورد. پایه سناریوی خود را بر یک جنگ هسته‌ای گذاشتیم که در آن انفجاری به قدرت ۵/۰۰۰ مگاتن رخ دهد، چیزی نزدیک به یک سوم تا نیمی از زرادخانه استراتژیک اتحاد شوروی و ایالات متحده؛ این مقدار خیلی کمتر از میزانی است که فرض بدبینانه باشد.

نتیجه‌هایی که اکنون به دست خواهم داد در آوریل ۱۹۸۳ به وسیله ۱۰۰ کارشناس ارزیابی شده که به همین منظور در کمبریج (ماساچوست) گرد آمده بودند. این اطلاعات به وسیله ده گروه پژوهشگر از سراسر جهان، که دو گروه آن از اتحاد شوروی بودند، مورد بررسی قرار گرفته است. تحقیقات دیگری نیز در جمهوری فدرال آلمان، استرالیا، و حتی ایالات متحده آمریکا صورت گرفته است، در مرکز ملی تحقیقات فضایی، در آزمایشگاه تسلیحات لارنس لیورمور و دیگر جایها، بگذریم از پژوهش بسیار مهمی که هم‌اکنون در مرکز تحقیقات هسته‌ای لوس‌آلاموس دنبال می‌شود.

پس به هیچ‌رو این نتیجه‌گیریها خاص گروه ما نیست، چرا که همه کارهایی که اینک از آن یاد کردم کمابیش به نتیجه‌هایی یکسان رسیده است. البته، میان ما پاره‌ای اختلاف نظرهای جزئی وجود دارد. از جمله، همه ما درباره میزان احتمال سناریوهای مختلف به برآورد یکسانی نرسیدیم، منتها، در اصل مطلب، نتیجه‌گیریهای همگی ما به طرز شگفت‌آور به هم می‌مانست. گونه درگیری هر چه می‌خواهد باشد، میزان معین مگاتن نتیجه‌اش یکی است.

تازه این بدان معنا نیست که ما موضوع را به‌طور کامل کاویده‌ایم؛ برعکس، کارهای فراوانی باقی است که باید انجام شود. از اینجا شروع کنیم، نتیجه‌گیریهایی که با شما در

میان می‌گذارم بر پایه مدلی به دست آمده که یک بعدی خوانده می‌شود، یعنی جابه‌جایی ذرات را عمودی و طبق قانون فیزیک محاسبه می‌کند، و امکان ندارد پخش جنبی ذرات را در طول و عرض جغرافیایی با دقت تمام محاسبه کند. همکار شوروی من، ولادیمیر آلکساندروف، سپس برای شما شرح خواهد داد که بر پایه مدلی سه بعدی که در کشورش آزمایش شده به چه نتایجی رسیده است و چگونه در آنجا کوشش شده پخش جنبی ذرات از نظر کمی برآورد شود.

آن‌گاه روشن خواهد گشت که مجموع این نتیجه‌گیریها تا چه اندازه به دستاوردهای مرکز ملی تحقیقات فضایی ما نزدیک است، و باز همین یکی از جنبه‌های شگفت‌انگیز نتیجه‌های همسان است.

اینک بازگردیم به سناریوی مبتنی بر ۵/۰۰۰ مگاتن. در این حالت، موتورهای هسته‌ای هم مجتمع‌های شهری را می‌زند هم هدفهای خالص نظامی مانند سیلوهای موشکی را؛ از این‌رو هم ذرات ریز پراکنده می‌شود هم دوده و گرد.

گیریم، آماجگاه، در میانگین عرض نیمکره شمالی واقع شده باشد، نتیجه‌آنی چنین هجومی بناگاه منطقه را در دل تاریکی فرو می‌برد چون پرده‌ای از دوده و گردوغبار میان زمین و آفتاب کشیده می‌شود. پخش ذرات، نخست در طول و سپس در عرض جغرافیایی روی می‌دهد تا رفته رفته تاریکی برطرف گردد، منتها نور متوسطی که به این منطقه برسد صدیک نور عادی است که در هوای صاف به زمین می‌رسیده است. همکارم آقای پل ارلیش سپس برای شما شرح دقیق‌تر خواهند داد تا معلوم شود این رویداد به تنهایی در فتوسنتز گیاهی (سوخت‌وساز نوری گیاه) چه مصیبتی به بار می‌آورد. در این کم‌نوری، گونه‌های بسیاری از گیاهان نیمکره شمالی (و چنانکه بعد می‌بینیم نیمکره جنوبی هم) از این محرومیت محکوم به نابودی می‌شوند. این ظلمت مصنوعی دیرپا خواهد بود، بی‌تردید چندین ماه، و چه بسا از این زمان هم بیشتر، به درازا کشد.

و نباید از یاد برد که نور آفتاب است که پوسته زمین را گرم نگاه می‌دارد؛ در صورتی که این نور چنان کاهشی پیدا کند، در حالت مفروض ما، سرمای سخت بروز خواهد کرد؛ بنا بر محاسبات ما، میانگین دمای قاره‌ای در نیمکره شمالی به منهای ۲۳ درجه می‌رسد.



در کرانه دریاها شاید وضع به این وخامت نرسد، چون اقیانوسها نقش مخزنهای حرارتی (ترمیک) را بازی می کنند. به هر تقدیر معنای این حالت آن است که بسیاری از گیاهان، جانوران و آدمیان محکوم اند از سرما جان بدهند.

از آن گذشته، می دانید مثلاً وقتی آسمان خراشی آتش می گیرد، بیشتر تلفات را قربانیهای سوخته حریق تشکیل نمی دهند، بلکه غالب ساکنان از تصاعد گاز سمی حاصل از شعله ور شدن محصولات صنعتی، مواد عایق کننده، بافته ها و مانند آنها خفه می شوند. حریق یک شهر بزرگ مسلماً همین بلا را منتها به میزان بسیار عظیمتر، سبب می گردد، و این باز مسئله را پیچیده تر می سازد چون ابر مسمومی پدید می آورد که ممکن است تا مدتهای مدید سطح زمین را بگیرد.

و باز از یاد مبرید که ذرات خردی که جلوی تابش خورشید را می گیرد رادیوآکتیو هم هست؛ ما با پژوهش در جنبش این ذرات، توانستیم حساب کنیم فروشته های رادیوآکتیو در دوران بینابینی، چه فاجعه ای بار می آورد. غموماً تاکنون تصور می شد ذرات رادیوآکتیوی که در لحظه به زمین فرود نیایند در استراتوسفر پرتاب خواهند شد، و مدتها بعد که به سوی زمین برگردند از رادیوآکتیویته آنها به مقیاس قابل ملاحظه ای کاسته شده

است. تا آن که ما با یک رشته فرضیه های آماری قابل قبول دریافتیم بسیاری از ذرات پراکنده در لایه های زیرین اتمسفر (تروپوسفر) خیلی سریعتر به سوی زمین بازگشت پیدا می کنند. پس فروشته های رادیوآکتیو بینابینی بارها بیش از آنچه تاکنون تصور می شد (تقریباً ده بار) خطرناک است.

جمع بست این نظریه ها، به این معناست که بر مبنای فرضیه ما، ۳۰٪ سرزمینهای واقع در عرض جغرافیایی میانه نیمکره شمالی در معرض مقادیری از تشعشع تا درجه ۲۵۰ «راد» واقع خواهد شد. این حدی است که برای موجودات انسانی بی حفاظ کشنده است، بی آنکه بخواهیم فروشته های رادیوآکتیوی را که بادهای آن سوی آماجگاهها می رانند به حساب آوریم. گذشته از نقطه های تصادم، رادیوآکتیویته بینابینی در مجموعه نیمکره شمالی می تواند به میزان ۵۰ تا ۱۰۰ «راد» برسد، این درجه آلودگی، نظم دفاعی بدن، توان پایداری در برابر بیماریها را مختل می سازد.

از این رو به این نکته برمی خوریم که فروشته های بینابینی پرتوافشانی خطرناک ناگفته ای پدید می آورد که بسیار مهم است. مسلماً در حالت جنگی که با انفجار ۱۰/۰۰۰ مکانن همراه باشد، بایستی همه این ارقام دوبرابر محاسبه شود.

و چه بسا آشفتنگی هوای منطقه‌های منجمد چنان سیلابهایی به راه اندازد که برای زمین فاجعه‌آمیز باشد؛ مقیاس برفها و یخهای آب شده به میزانی خواهد رسید که قاره‌ها را فرا خواهد گرفت. در همین حال، دمای بالای خشکیها همچنان از میزان عادی پائین‌تر باقی خواهد ماند: زیر ۲۰ تا ۳۰ درجه در امریکا، منهای ۱۰ درجه در افریقای شمالی... اینک بهتر می‌دانم به اختصار اشاره‌ای کنم به اثر متقابل شرایط جوی بر موجودات زنده. فرود چشمگیر درجه‌های زمین جنگلهای استوایی را نابود خواهد کرد، زیرا که نمی‌توانند در حرارت بسیار پائین دوام بیاورند. به‌طور کلی، فروکش کردن شدید هوا، محیط گیاهی را تباه می‌کند، و همپای آن بخش عمده‌ای از انواع زنده‌سیاره‌ما را برخواهد انداخت.

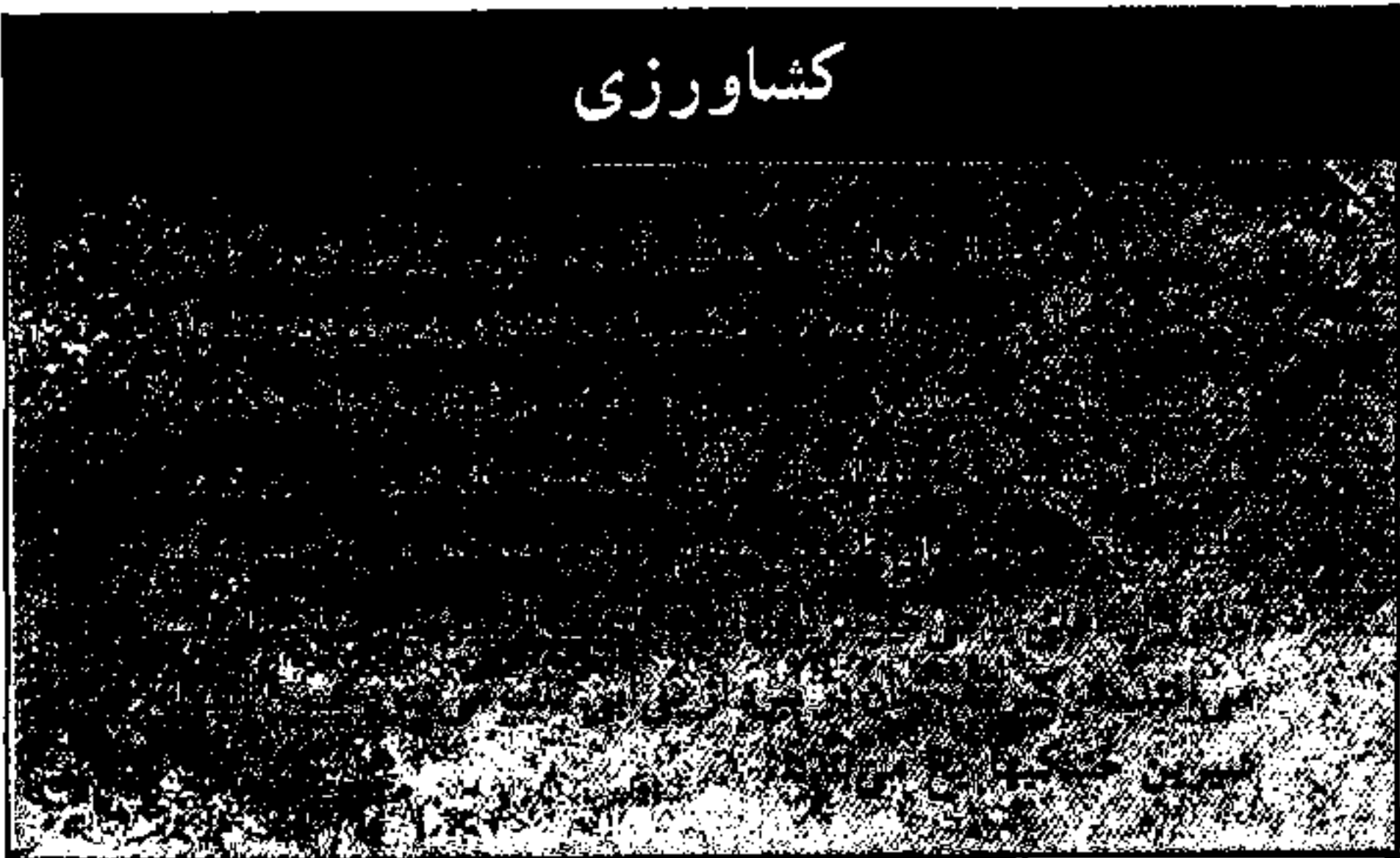
این ویرانگری که دامن جنگلها و گیاهان منطقه‌های معتدل را خواهد گرفت، چه بسا خواص فیزیکی سطح خاک را برای سالیان دراز پس از جنگ همچنان مختل نماید. از این‌رو ضریب عکس‌العمل حرارت خورشیدی به وسیله سطح زمین می‌تواند دو، سه یا چهار برابر شود، و مقدار انرژی که این سطوحهای پهناور جذب می‌کند به همان نسبت کاهش پیدا کند؛ به بیان دیگر نظام اقلیمی کره زمین، که در برابر تغییرات پرونی و درونی خود بی‌نهایت ظریف و حساس است، ناگزیر دگرگون می‌شود، و ما هیچ نمی‌دانیم چه صورتی پیدا خواهد کرد. آیا به یک دوران یخبندان تازه منجر خواهد شد؟ برای این حکم هنوز خیلی زود است. ولی هر شکلی هم پیدا کند، مسلم است که این شرایط اقلیمی به طرز وحشتناکی دشوار خواهد بود.

پس شانس کمی وجود دارد که هومو ساپینس زیستگاهی پیدا کند که در فردای جنگ هسته‌ای بتواند به آن آشیانه پناه ببرد. غرضم آن است که محیط در منطقه‌هایی که دچار یخبندان هسته‌ای شود، به قدری با انسان دشمن می‌شود که بی‌تردید امکان ندارد انسان بتواند وسایل بقای خود را فراهم بیاورد، بدون مواد سوختی، برق و انرژی، بدون آب‌آشامیدنی (چون آبها در همه‌جا یخ می‌بندد) و بدون غذا... چگونه؟

پل‌ارلیش، استاد زیست‌شناس آمار جمعیت در دانشگاه استنفرد.

می‌خواهم گفتارم را از اینجا شروع کنم که نتیجه‌گیریهای علمی ما در موردی که به آن مشغولیم چیزی است که بین خود به آن می‌گوئیم «محکم» پروفیسور ساگان هم‌اکنون تا اندازه‌ای برای شما توضیح دادند که انعکاسهای اقلیمی یک جنگ هسته‌ای با پژوهشهایی که در آزمایشگاههای مختلف صورت گرفته به اثبات رسیده است. من نیز به نوبه‌خود فکر می‌کنم که نتیجه‌گیریهای ما محکم‌اند، ولی از نقطه‌نظری دیگر، از نظر یک بوم‌شناس که من باشم، و به تناسبی که این نتیجه‌ها برشالوده فرضیه‌هایی به دست آمده که به نظر من از احتیاط و دقت فراوان برخوردار بوده است. به واقع، برآورد این که کانونهای آتش برافروخته از انفجارها فقط ۲٪ سطح امریکای شمالی را خواهد سوزاند، خود دلیل منتهای مآل‌اندیشی است، زیرا برآوردهایی هم در دست است که رقم منطقه‌های سوخته را بیش از ۵۰٪ سطح امریکا نشان می‌دهد. از این گذشته، پژوهشگران و خامت وضع را تا جایی که محل دارد کوچک گرفته‌اند چه عواملی را که مورد قبول است منتها دشوار می‌تواند آنها را اندازه گرفت، از محاسبه‌ی خود حذف کرده‌اند، مانند غبار ابرهایی که از روی زمینهای سوخته بلند خواهد شد. عکسهای «کاسه غبار»ی را به‌یاد بیاورید که مرکز کشور امریکا هنگام فاجعه بزرگ به‌پا می‌کند، آن وقت پی‌خواهید برد که

کشاورزی



نشتهای مرگبار

انفجارهای هسته‌ای در محدوده‌ی نهرها آتیارهای نشتی و گسار را مشتعل می‌سازد و مخزنهای مواد شیمیایی سمی را برشالوده می‌کند. در نتیجه رودها و نهرها را آلوده می‌گرداند و خشکی را می‌آبیانوسها و دریاها به نابودی می‌کشد.

برخوردیم که در سه چهار هفته اول پشت جنگ هسته‌ای اوضاع و احوال عادی دچار تغییرات ژرف می‌گردد. وضع کلاسیک تا جایی دستخوش تغییر می‌شود که لایه‌ی فضا به صورت لجنی پهناور در خواهد آمد که مقدار هنگفتی از آلودگیهای نیمکره‌ی شمالی را با خود به جنوب خواهد برد.

از این زمان سه هفته — حداکثر یک‌ماه — طول می‌کشد تا نیمکره‌ی جنوبی و منطقه‌ی استوا دچار همان بلیات گردد که نیمکره‌ی شمالی. آن وقت روی هم رفته، فضا به سبب آلودگی‌اش انرژی بیشتری را به خود جذب می‌نماید. لایه‌های بالایی‌اش حرارتی تا ۱۰۰ درجه سانتیگراد پیدا می‌کند؛ پس بر حرارت ارتفاعات افزوده می‌گردد، درست عکس حالت کنونی تروپسفر، لایه‌ی زیرین اتمسفری که تشکیل هوایی را می‌دهد که ما تنفسش می‌کنیم. آری گرم شدن قابل ملاحظه‌ی لایه‌های بالایی اتمسفر به همراه سرمای تند لایه‌های زیرین سبب می‌شود تا انبوهه‌های فضا ثابت بمانند و عملاً آماس یعنی میل بالا روی آنها یک چند از میان برود. کاهش تبخیر نیز گردش آب شناختی را سخت مختل خواهد ساخت و تعادل طبیعی را که آب باران به اتمسفر (هوا) می‌بخشید برهم خواهد زد. پس آلودگیها دیرزمانی در هوا معلق خواهند ماند.

از همه بدتر آنکه افزایش دائمی دما سبب از بین رفتن تروپسفر خواهد شد؛ وصل گشتن استراتسفر به زمین.

به فاصله‌ی یک‌ماه، عواقب دهشتناک جنگ هسته‌ای سراسر سیاره را در بر خواهد گرفت، هر کیفیتی می‌خواهد داشته باشد، هر کجا می‌خواهد افتاده باشد، چرا که اجزای آلودگی، ذرات غبار و دوده، با سرعت تمام به همه‌جا پخش خواهند شد، اختلاف درجه‌ی هوا هرچه بیشتر، آلودگی سریعتر.

قطع گردش آبشناختی، قاره‌ها را سراسر دچار خشکی خواهد کرد، آن هم در یک هوای قطبی.

سرمای اقیانوسها را می‌شد به چیزی نگرفت، چه بنابر برآورد ما با یکی دو درجه حرارت ۱۰ ماهی را خواهند گذراند. دمای انبوهه‌های هوای اقیانوسها با درجه‌ای در همین حدود تکان نخواهد خورد. از این‌رو اختلاف درجه‌ی عظیمی میان هوای اقیانوسها با مناطق قاره‌ها پیدا خواهد شد که اختلالاتی شدید در طول کرانه‌ها پدید خواهد آورد. آن وقت انبوهه‌های عظیم هوای دریایی آغشته به بخار آب بر خشکیها وزیدن خواهد گرفت، که بی‌درنگ تبدیل به توفانهای برف خواهند شد. این البته سبب زمستان هسته‌ای بی‌اندازه سختی می‌شود که ماهها به درازا خواهد کشید، چه جنگ در زمستان درگیرد چه در تابستان، فرق نمی‌کند. شدت این درهم ریختگیهای جوی کافی است تا در سراسر کرانه‌های روی زمین هر اثری از تمدن بیابد نابود گرداند.

در مقابل، حرارت فراوان لایه‌های رویی اتمسفر در مناطق کوهستانی بلند، اثر می‌گذارد: برای مثال تا ۸ ماه هوای متوسط ثبت روی ۲۰ درجه خواهد ماند. آشفتنگی هوا

جنگلها

با یک جنگ اتمی، آبهای شیرین تازر فای قابل توجهی یخ می‌بندد، و بدین ترتیب جانوران جنگلها از هر گونه تغذیه محروم می‌مانند. فرو هشته‌های رادیو آکتیو کاج‌دارها (کونیفرها) را نابود می‌کنند. این رشته درختها تا خشک بشوند سبب آتشسوزیهای بزرگ خواهند شد.

چنین غبار ابرهایی کفایت خواهد کرد که در دل روز شبی تاریک و پردوام ایجاد نماید، و در عین حال کانونهای آتشسوزی همچنان زبانه بکشد و پاره‌ای آثار اقلیمی که بدان اشاره شد بر جای گذارد، آن‌هم برای مدت‌های درازی که ناگفته مانده است.

تقریباً ۷۰ زیست‌شناسی که، در آوریل ۱۹۸۳، عواقب اقلیمی یک جنگ هسته‌ای را تحقیق کرده‌اند، در نتیجه‌گیریها اتفاق نظر داشتند به یک دلیل ساده: امکان نابودگری زیستی فوق‌العاده‌ای که در یک چنین جنگی نهفته به مقیاسی است که ناگزیر همه را قانع می‌سازد. درباره عواقب زیستی زمستان هسته‌ای پرسیدن از دانشمندان بوم‌شناسی (اکولوژیست) و پیروان تکامل بدان می‌ماند که از یک کنگره پزشکی این سؤال را بکنند: «اگر من لوله یک تفنگ پر را توی دهانم ببرم و ماشه را بچکانم، عواقب پزشکی این عمل چه خواهد بود؟»

همان‌گونه که پرفسور ساگان توضیح دادند، شب هسته‌ای به‌خودی خود کافی است تا پایه نظامهای بومی جهان ما را از میان ببرد، چه شما همگی آگاهید که ما برای ادامه زیست به گیاهان نیازمندیم.

اینرسی، لختی حرارتی آبها نمی‌گذارد کاهش درجه هوا به گیاهان دریایی لطمه بزنند، اما میکروارگانیسمها (ریز اندامها) بی‌مانند تک‌باخته‌ها، که پایه زنجیره غذایی محیط دریایی هستند، به خصوصی از ذخیره‌ها تهی و به یک آن کشته می‌شوند. در منطقه‌های معتدل، کلیه رستنیهای سطح خاک بر اثر ظلمت، و علاوه بر آن، سرماهای سخت از میان می‌روند. اگر جنگ در موسم رشد و نمای گیاهی درگیرد، چیزی که احتمال هم دارد، بسیاری از گیاهان که در شرایط عادی به سرماهای شدید خو می‌گیرند (افزایش مقاومت در برابر سرما) کاری که در هر پائیز روی می‌دهد، چون مهلت سازگاری پیدا نمی‌کنند، یکباره نابود می‌گردند.

در اصل، به دو موضوع مسلم می‌رسیم: ۱- تاریکی، خود به تنهایی برای تباه کردن نظام زیستی روی زمین، دست کم در نیمکره شمالی، کفایت می‌کند، سرما هم به همان اندازه زینبار است. ۲- فرو هشته‌های رادیو آکتیو، که اهمیت آن زیست‌شناسها را متحیر ساخته. البته، ما از دیرباز می‌دانستیم که موجودات انسانی از این جریان آسیب سخت خواهند دید، ولی آخرین برآوردها به ما ثابت کرد که پرتو افکنیها در آسیب‌رسانی اکوسیستمها (نظامهای پیرامون پرور) اهمیت فراوان دارند، بگذریم از دود و دمه‌های سمی یا اشعه فوق بنفش B. هر یک از این عوامل به تنهایی کافی است تا نظامهای پیرامونی را به منها درجه تباه کند و هر یک از این رویدادها می‌تواند به خودی خود محصول غذایی یک سال را از میان ببرد. و اگر اینها دست به‌دست هم دهند در نابودگری محشری باور نکردنی به‌پا خواهد کرد؛ اینک درمی‌یابید که زیست‌شناسها چرا در این نتیجه‌گیری همصدای می‌شوند که هر گاه جنگ هسته‌ای رخ دهد چنین واکنشهای اقلیمی قطعی خواهد بود، و باید فاتحه نیمکره شمالی را خواند، چرا که در چنان وضع و روزگاری هیچ تمدنی قادر به پایداری نیست.

تنها کسانی می‌توانند از این معرکه جان در ببرند که به پناهگاههایی بی‌نهایت عمیق خزیده باشند، آنهم به شرط ذخیره فراوان مواد غذایی، و علاوه بر آن ذخیره کافی اکسیژن، و غیر آن. این از مرگ جستگان در حقیقت مردگان موقت‌اند زیرا وقتی از پناهگاهها به درآیند با جهانی خالی از سکنه روبرو می‌شوند، که غرق رادیو آکتیو است، و در آن دیگر هیچ چیز نمی‌تواند بروید و امکان ندارد بتوان در آن خوارکی به چنگ آورد، تا چه رسد به دیگر عناصر لازمه هستی.

و اگر این اثرات به نیمکره جنوبی سرایت یابد، که همین هم هست، آن‌گاه هر بوم‌شناس ناگزیر با آقای آلکساندرف همعقیده می‌شود که فرض بر افتادن نوع بشر واهی نیست، و در شرایط خاصی احتمال آن هست.

من می‌توانستم از عواقب دیگر این پیرامون زیستی که همکارانم و خود من به خوبی به آن وقوف داریم، و دیرزمانی کوشش می‌شد آن را نادیده گیرند، برای شما فهرستی بلند ارائه دهم، ولی در سخن امروز همین اشاره کافی است.

در جنگی هم که به قدر کافی محدود ماند به‌طوری که ما را دستخوش زمستان هسته‌ای

تمام عیار نسازد، باز در درازمدت ممکن نیست از آثار شوم زیست‌شناسانه آن در امان ماند. چنین جنگی البته تعداد کمتری کانون آتشسوزی به‌پا می‌کند و طبعاً غبار کمتری در فضا بلند می‌نماید، ولی با این وصف درجه هوای نیمکره شمالی را بسیار پائین می‌آورد مثلاً تا حد ۷ یا ۸ درجه. همین کافی است که در نیمکره شمالی تا مدت یک سال غله‌ای به دست نیاید، و این خود فاجعه بی‌سابقه‌ای برای بشریت خواهد بود، دیگر اثرات فوری جنگ را کنار می‌گذاریم. از این‌رو، ولو بتوان در آستانه زمستان هسته‌ای ایستاد، این تصور گمراه‌کننده است که بازماندگان جنگ هسته‌ای محدود خواهند توانست به آرامی از پناهگاههایشان بدر آیند و پشت انفجار بمب به زندگی ادامه دهند.

آلکساندر پاولف، رئیس انستیتوی علمی رادیولوژی مسکو.

هنگامی که آثار القایی یک جنگ هسته‌ای عمومی را بررسی می‌کنیم، باید در عین حال آثار مستقیم و فوری ناشی از قدرت تخریبی سلاحهای هسته‌ای را هم تحلیل کنیم، همچنانکه اثرات دوردست و غیرمستقیم آن بر تندرستی و عمر انسان بایستی رسیدگی شود، زیرا هستی ما بستگی به تغییرهای اجتناب‌ناپذیر و فلاکت‌بار محیط طبیعی دارد. امروزه ما به خوبی به اثرات ویرانگر سلاحهای هسته‌ای آگاهی داریم: موج ضربه، گرمای سوزان، پرتوفشانی، و سرایت آلودگی به وسیله رادیونوکلیدها.

از این‌رو در فردای یک انفجار هسته‌ای باید شاهد زخمهای بی‌حساب و کتابی بود که

با علامتهای مرضی ناشی از ضربه، سوختگیها و پرتوفشانی، همراه است.

کمسیون با صلاحیت «سازمان جهانی بهداشت» چنین برآورد کرده است که در یک جنگ هسته‌ای عمومی بیش از یک میلیارد انسان تلف می‌شود و به همین میزان زخمی بر جای می‌گذارد. پس نیمی از جمعیت بشری قربانی مستقیم جنگ می‌شود. سرنوشت باقیمانده هم بسته به زیانکاری عاملهای رادیولوژیک، اقلیمی، اجتماعی - اقتصادی و غیره آنها دارد. درباره اثرات آنی انفجارهای هسته‌ای، باید متذکر شد که ما به آسیب‌شناسی جدیدی نیاز پیدا می‌کنیم، شناخت زخمهایی که از پرتوافشانی پدید می‌آید.

اکنون ما معلومات چندی درباره عمل زیستی پرتوها بر موجودات انسانی داریم. این معلومات دورنماهای خوشی برای کاربرد درمانی تشعشعهای یونیزه به روی ما می‌گشاید.

ولی روی دیگر سکه را هم باید دید. پرتوافشانی برونی و درونی سرپای بدن، سبب وضع آسیب‌خورده‌ای می‌گردد که بیماری تشعشع خوانده می‌شود، که هرچه مقدار جذب شده آن بیشتر و حجم نسجهای پرتوزده فرونتر باشد صدمه وخیمتر خواهد بود. گونه‌های چندی از این حالت بیماری شناخته شده است.

بررسی بالینی موجود انسانی که در معرض اندازه‌های مهم تشعشع قرار گرفته باشد نشان می‌دهد که نظام دستگاه مرکزی اعصاب دچار آشفتگی می‌گردد، سپس حالت سستی و بی‌حالی دست می‌دهد و مرگ فرا می‌رسد، این جریان پس از چند روز از پرتوزدگی و به فاصله چند ساعت بروز می‌کند.

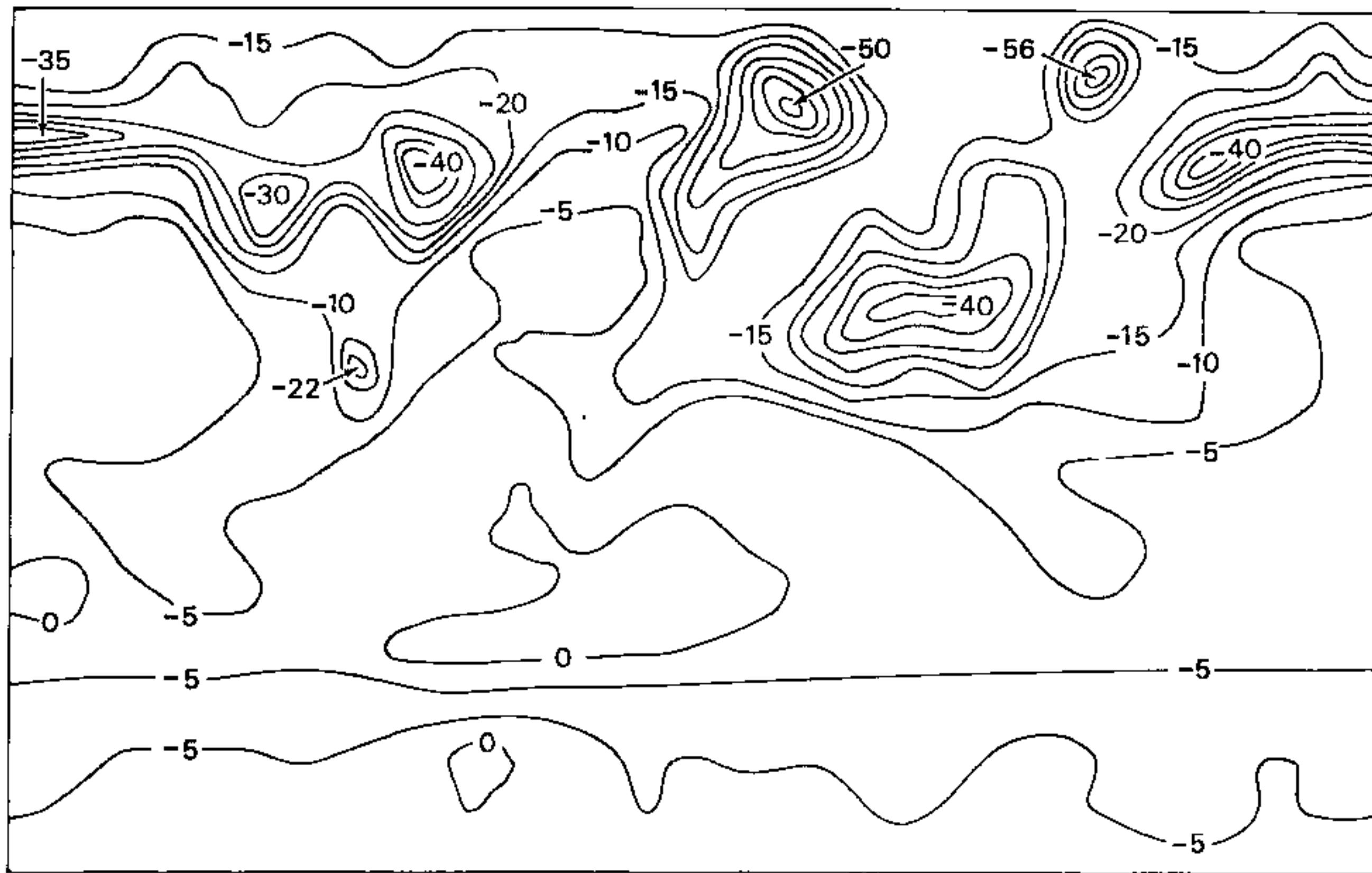
مقدارهای پایین‌تر تشعشع گرفتاریهای بالینی گوناگونی پدید می‌آورد: اختلالاتی جهاز هاضمه همراه اسهال خونی، آسیب‌دیدگی اندامهای خونساز (آنجا که گلبولهای خون شکل می‌گیرد، مانند مغز قلم) که باعث نابسامانیهایی مانند سیتوپنی (نارسایی عنصرهای سلولی در خون)، کم‌خونی و کاهش مصونیت می‌گردد. عفونتهای پیچیده، وضع مبتلایان را مشکلتر هم می‌کند: ورمهای دهان (استوماتیت) آماسهای حنجره (فارنژیت) کولیت‌های روده، سینه‌پهلوها، بیشتر اوقات حالت عمومی به اندازه‌ای روبه وخامت می‌گذارد که به مرگ می‌انجامد.

اثرات درازمدت بستگی دارد به پیرامون ویژه. محال است بتوان تصور کرد که آدمی جدا از پیرامونش قادر به زندگی باشد. از این‌رو بر فرض انفجارهای هسته‌ای عمده و دگرگون شدن وضع اقلیمی و بومی بر سیاره زمین تردید ندارد که پیامدهای نهایی آن چه

پیامدهای انفجار در سیاره زمین

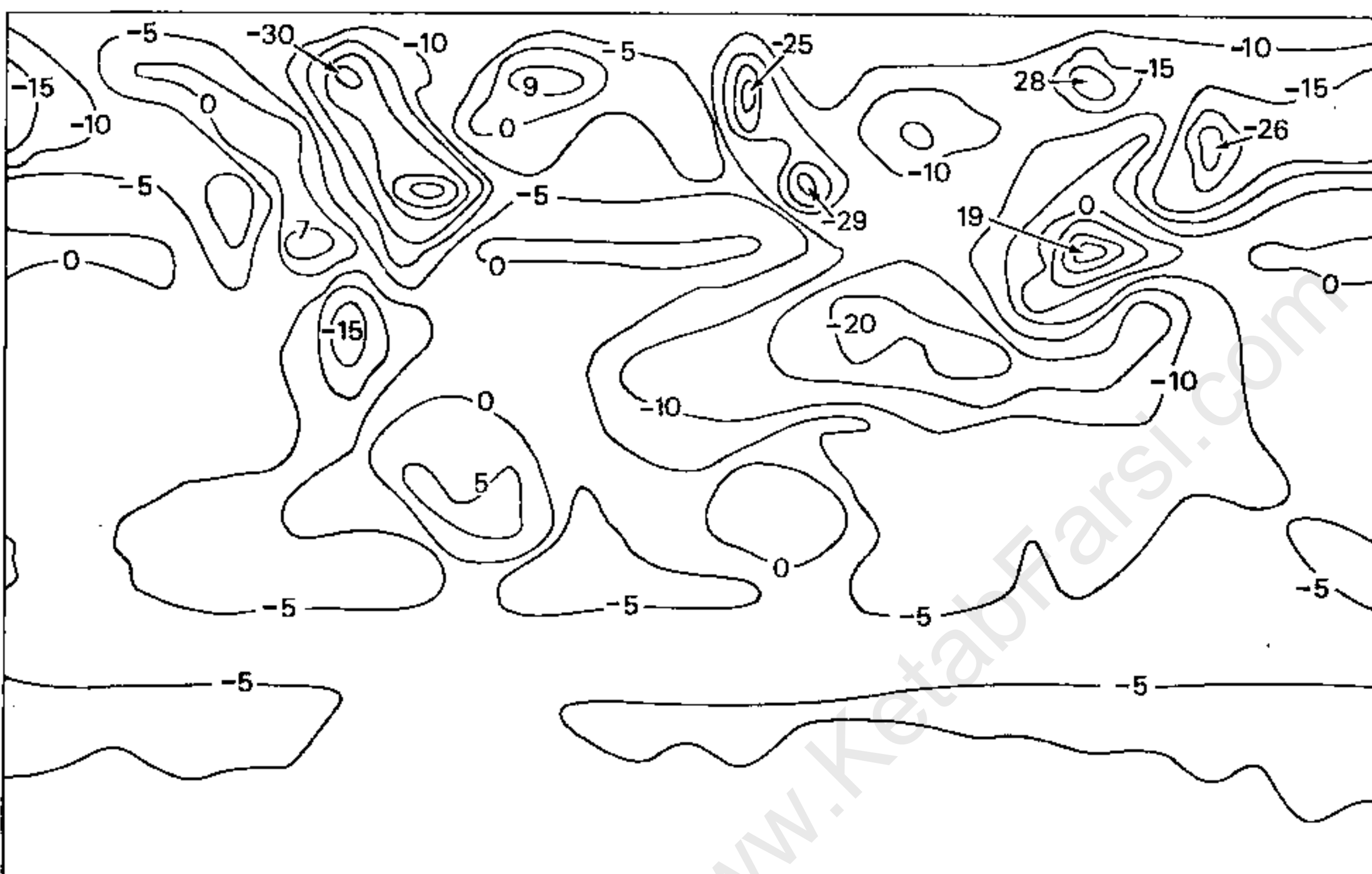
تاریکی و سرمای که بر اثر جنگ هسته‌ای در نیمکره شمالی بروز خواهد کرد، یخ‌شمار به مسطحاتهای استوایی و جنوب آن هم سرایت کند، و نیمکره جنوبی را هم مثل نیمکره شمالی دربرگیرد. گیاهان و جانوران بومی این سرزمینها به سختی آسیب خواهند دید، جنگلهای استوایی آبوهوا که یکی از بزرگترین ذخیره‌های حیاتی کره زمین است، به شدت لطمه خواهند دید، و چه بسا نابود خواهند گشت.

۴۰ روز پس از جنگ هسته‌ای



این نقشه‌ها تغییرات هوا را بر سطح زمین نشان می‌دهد: بالای ۴۰ روز، بانه ۲۴۳ روز پس از جنگ هسته‌ای که در آن بر پایه محاسبات مرکز انفرماتیک آکادمی علوم اتحاد شوروی، انفجاری ۵۰/۰۰۰ مکانی رخ خواهد داد. خطهای همدم که همه نقاط کره زمین را به هم وصل می‌کند، فاصله‌های مکانی ۵ درجه سانتیگراد را نشان می‌دهد. ۴۰ روز پس از انفجارها، درجه هوا در آمریکا و شوروی به ۳۰ تا ۴۰ درجه زیر صفر فرو می‌افتد. اسکندیناوی و عربستان سعودی به منهای ۵۰ درجه، امریکای لاتین منهای ۲۲ و آفریقا به منهای ۲۰ درجه خواهد رسید. ۲۴۳ روز پس از جنگ، حرارت لایه‌های فوقانی جو در نظام کوهستانهای بلند، دما را به ۵ تا ۶ درجه بر روی قله‌های آند و تا ۲۰ درجه در تبت بالا خواهد برد، و این چنان سیلابهایی به راه خواهد انداخت که قاره‌ها را به زیر خواهد گرفت.

۲۴۳ روز پس از جنگ



گورستان جانوران و گیاهان بومی بدل می‌گردند، و انسان را از آخرین منابع غذایی محروم می‌سازند. آب‌آشامیدنی بکلی از دسترس خارج خواهد شد، و دیگر فرجام کار معلوم است.

بدن انسان قابلیت عجیبی در انطباق با شرایط اقلیمی دارد، آدمی به خوبی قادر است دیرزمانی در یخهای قطبی، یا یک سفینه فضایی یا یک شهر محصور به زندگی ادامه دهد. در دوران جنگ جهانی دوم اهالی لنینگراد ۹۰۰ شبانه‌روز را بدین‌سان گذراندند. ولی در همه احوال، امدادهای لوژستیک که ادامه زندگی را ممکن می‌سازد، وجود داشت. ولی در صورت فاجعه هسته‌ای دیگر چنان امدادهایی وجود نخواهد داشت.

البته می‌توان تصور کرد که چند سالی پس از جنگ هسته‌ای عمومی، شرایط جوی و اقلیمی کمابیش روبه عادی شدن بگذارد، و از لحاظ نظری می‌توان فرض کرد که مواد آلی زنده‌ای که مانده باشند عمل حیاتی خویش را در شرایط تازه از نو باز یابند. منتها با تأسف باید گفت که دیگر آدمی باقی نمانده که این سیر طبیعی را ملاحظه کند. مسلماً، این سیروسفر کوتاه‌پزشک آینده‌بین در جهان پشت انفجارهای هسته‌ای، نمی‌تواند کامل و همه‌سویه باشد، زیرا به نظر من دشوار بتوان همه عواقب درهم یک دگرگونی بغرنج در عوامل اقلیمی، طبیعی، بوم‌شناختی و اجتماعی — اقتصادی را پیش‌بینی کرد.

ولی من تقریباً یقین دارم که جنگ هسته‌ای نابودی تکامل‌یافته‌ترین نوع روی سیاره را به دنبال خواهد داشت، نوع انسان را.

خواهد بود.

آسیبهایی که به جو و اقلیم سیاره می‌رسد، هستی کلیه موجودات زنده و آینده آنها را به خطر می‌اندازد و انسان زودتر از همه روبه نابودی می‌رود. فرود ناگهانی درجه حرارت هوا و کدر شدن اتمسفر و جلوگیری از تابش نور خورشید بقای آدمی را کاملاً زیر سؤال می‌برد.

بناهایی که بر سر جای خود مانده باشند در نتیجه پرتوزدگی به هیچ وجه قابل سکونت نخواهند بود. بازماندگان بشر بایستی خود را به پناهگاههای زیرزمینی برسانند. اگر چنین جاهایی در دسترس باشد انبوه پناهندگان خود مایه از بین رفتن شرایط بهداشتی ابتدایی خواهد بود و بیماریهای عفونی تیفوئوس، تبهای روده، وبا، ناخوشیهای استفرغزا، همه را از پای در خواهد آورد.

جنگلها را به حق «ریه‌های» سیاره ما نامیده‌اند. نابودی آنها چنان یکباره اکسیژن هوایی را که ما تنفس می‌کنیم کاهش می‌دهد که کلیه موجودات زنده را به فنا می‌کشد. فرود دما و کاهش نور آفتاب نابودی گیاهان و رستنیها را در پی خواهد داشت. پس دیگر تهیه غذا امکان‌پذیر نخواهد بود، آن وقت هر موجودی که زنده مانده باشد دچار کم‌غذایی مزمن می‌شود و ظرفیت مصونیت خود را از دست می‌دهد، و این خود راهگشای بیماریهای عفونی می‌شود.

اقیانوسها و دیگر پهنه‌های آبی کره سرچشمگی حیات را از کف می‌دهند و به

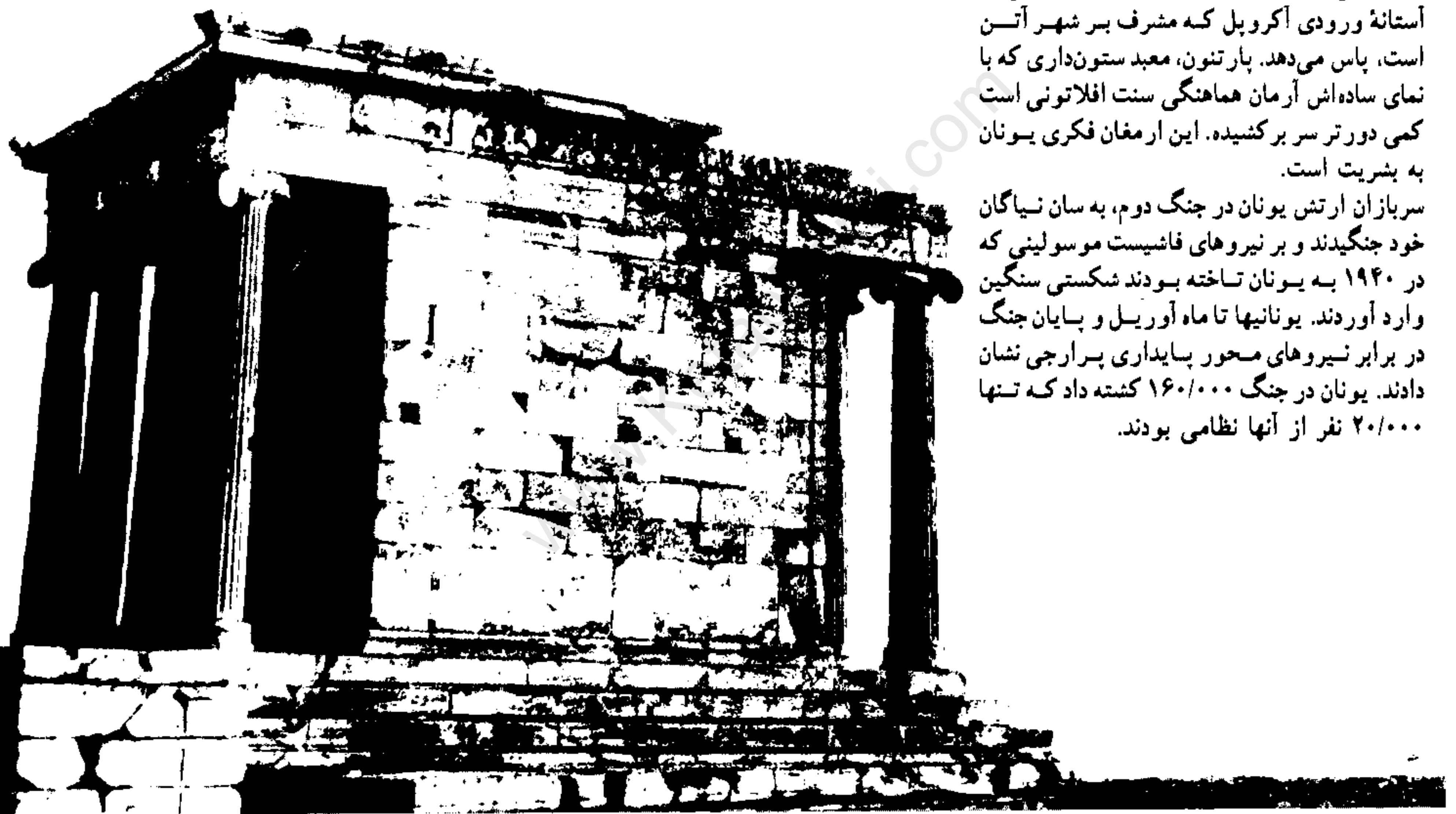
یونسکو، و پژوهش صلح

یکی از دیدگاه‌های اصلی سیزدهمین برنامه بزرگ یونسکو، زیر عنوان «صلح و تفاهم میان ملت‌ها، حقوق انسان و خلق‌ها» آن است که اندیشه صلخواهی بالا گیرد، به این شکل که چگونه باید اندیشه فلسفی را با دلمشغولی‌های اخلاقی انسباز کرد، و در یک دورنمای تاریخی، روشن نمود که سبب جنگ‌ها چیست و چرا آن را به گونه‌های مختلف تفسیر و توجیه می‌کنند.

این مقاله از سندی استخراج شده که دبیرخانه یونسکو برای دستور کار جلسه‌ای از کارشناسان تهیه دیده بود. این جلسه در دسامبر ۱۹۸۰ در پاریس برپا شد و زمینه تحقیق ایشان چاره‌اندیشی در این باره بود که «از دیدگاه فلسفی چگونه می‌توان روحیه صلح‌طلبی را تقویت بخشید».

معبد آتنا نیکه (Athéna Nike) (الهه پیروزی) که در آسمان آبی مدیترانه سربرافراشته است گویی در آستانه ورودی آکروپل که مشرف بر شهر آتن است، پاس می‌دهد. پارتنون، معبد ستون‌داری که با نمای ساده‌اش آرمان هماهنگی سنت افلاتونی است کمی دورتر سر بر کشیده. این ارمان فکری یونان به بشریت است.

سربازان ارتش یونان در جنگ دوم، به سان نیاگان خود جنگیدند و بر نیروهای فاشیست موسولینی که در ۱۹۴۰ به یونان تاخته بودند شکستی سنگین وارد آوردند. یونانی‌ها تا ماه آوریل و پایان جنگ در برابر نیروهای محور پایداری پراجی نشان دادند. یونان در جنگ ۱۶۰/۰۰۰ کشته داد که تنها ۲۰/۰۰۰ نفر از آنها نظامی بودند.



طرح یک فلسفه نو که مورد قبول همگان باشد ضرورت یافته است. این فلسفه باید شالوده فعالیت‌هایی شود که برای تقویت صلح انجام می‌گیرد، همچنین از اپیستمولوژی (نگرش انتقادی علم و منطق épistémologie) در باره پژوهش پدیده‌های صلح و جنگ یاری جست تا روشن شود جوهره فلسفی یک صلح پاسدار، مبتنی بر اصول اخلاقی مناسبات مسالمت‌آمیز همه جانبه، چه می‌تواند باشد.

از آنجا که یک اپیستمولوژی کلی وجود ندارد، از برد کوشش‌های خیرخواهانه گوناگونی که در زمینه پژوهش صلح صورت می‌گیرد بسی کاسته می‌شود. چند رساله تازه‌ای که به منظور تحقیق روی صلح جنگ تهیه شده به طور کلی هیچ یک از ضعف روش شناختی خالی نیست:

در بسیاری از شیوه‌های تحلیل مسائل زیاد ساده شده است. از آن جمله است الگوهای ساده برای تحلیل‌های مجرد به قصد آن که پدیده‌های پیچیده بهتر شناسانده شوند. حال آنکه این پدیده‌ها چنانکه باید و شاید از راه مقایسه با پدیده‌های ساده‌تر و بهتر شناخته شده، ادراک نمی‌شوند. در این الگوها دقت تعریف بسیار تقریبی، قدرت توضیحی بسیار محدود و سودمندی آن در عمل و تحقق پیش‌بینی‌ها ناچیز است.

برای روشن شدن اصول نظری پژوهش امروزی صلح، نخست باید عبارات و اصطلاحاتش، که گاه از رشته‌های دیگر به عاریت گرفته شده و غالباً مبهم و دو پهلوست، بررسی شود. برای نمونه، در بیست و ششمین مجمع عمومی سازمان ملل، پیشنهاد شد گونه‌ای «جنگ

سنج» baromètres polemologiques به سیاق دماسنج درست شود، مراد بنیاد دستگاهی بود که بتوان با آن پیش‌بینی کرد که کدام اختلاف‌های محلی ممکن است به تهدید صلح انجامد.

زان پس، این فکر تا بدانجا رسید که پیشنهاد شد: باید «جبهه‌های تهاجمات عمومی» را طبق الگوی جبهه‌های هواشناسی معین کرد و آنگاه برای ایجاد این جنگ سنج‌ها و تعیین این گونه «جبهه‌ها» نظر دادند که کامپیوترها بهترین وسیله خواهند بود.

به این شکل برای بررسی پدیده‌های صلح/جنگ یک اصطلاح عاریتی هواشناسی باب شد.

همانطور که بنیاد همه زحماتی را که در زمینه ساختن «جنگ سنج» کامپیوتری دست کم گرفت در ضمن



نبایستی از خطرات کاربرد عاریتی این گونه عبارتها و انتقال روشهای پژوهشی غافل بود. از جمله نباید نقولات طبیعی را به یک علم اجتماعی انطباق داد.

الگوسازی «طبی» هم که حالت صلح یا جنگ را به سلامت یا بیماری وجود انسان مانند می‌نماید چندان پسندیده نیست. مبتکران این الگو خود خاطرنشان کرده‌اند: «همانگونه که تن آدمی آشکارا دستخوش یک «نظام طبیعی» است و در روند صیانت و پیری در کشاکش است در نظام بین‌المللی نیز ما دچار همین کشمکش هستیم با وجود این نظریه پرداز نروژی، یوهان گالتونگ، به تشریح تفاوتی می‌پردازد که در پژوهشهای صلح وجود دارد، تفاوت میان صلح منفی (که ویژگی آن فقدان جنگ است) و صلح مثبت (که با توسعه مناسبات و همیاری ملتها) همراه است. این کمابیش برابر است با فرق میان تندرستی منفی و مثبت در مبحث پزشکی، به این معنی که سلامت نظام بین‌المللی تا درجه‌ای به سلامت اعضاء آن، یعنی ملتها بستگی پیدا می‌کند.

پژوهشگران پدیده صلح/ جنگ، عبارتهای «هواشناسی» و «پزشکی» را به عنوان مفهومی ساده ابتدایی‌اش به کار گرفته‌اند. ولی در کاوشگری امر صلح، الگوهای هم وجود دارد که نماپردازی آنها تا این اندازه روشن نیست. از آن جمله است الگوهای روانشناسی فرویدی و رفتارگرایی behavioriste همچنانکه الگوهای انسان شناختی و نژاد شناختی ...

بی‌گمان هر کوششی در جهت الگوسازی به عمل آید خود به خود خطر ساده‌گری Reductionnisme، یعنی خلاصه کردن مصنوعی موضوع تحقیق را در بردارد. منتها خطر زمانی بالا می‌گیرد که برخورد نظری نظریه‌پردازی علوم طبیعی (پزشکی، هواشناسی ...) را بخواهند بر علوم اجتماعی انطباق دهند. جدالهای قبیله‌های ابتدایی را با جنگهای امروزی کشورها مقایسه کردن و فقط به جنبه علوم اجتماعی‌شان تکیه کردن خطر آن را دارد که تنها به وجوه تشابه ظاهری و کم‌اهمیت قضیه پرداخته شود. می‌توان فرض کرد که جنگ‌ها در جوامع دارای ساختار اجتماعی گوناگون همچنانکه تفاوتی دارند وجوه تشابه چندی هم خواهند داشت، هر چند مبنای اجتماعی مختلف و پیچیدگیهای متغایر نیز داشته باشند. پس نمی‌توان جدالها را ساده گرفت و از یک سو، آنها را شکل کهن و ابتدایی یک پدیده، پدیده جنگ، شمرد و از دیگر سو شکل معاصر و بغرنج آن شناخت.

واضح است که پژوهش مقوله صلح و «پیدا کردن» تعریفها و مثالهای خاص آن لازم است، چیزهایی هم به دست آمده است. یک «تعریف» معروف همان توضیح ساختاری علل جنگها بنابر تئوری مارکسیستی است، که طبق آن انگیزه اصلی تجاوزگری به خارج و به راه انداختن جنگ در اساس از: ۱- مالکیت خصوصی وسایل تولید، ۲- استثمار عمومی به دست طبقات دارا که در اقلیت هستند، ۳- تقسیم‌بندی جامعه به قشرهای مخالف، سرچشمه می‌گیرد. از این رو صلح جاوید آرمانی است که تنها در جامعه جهانی سوسیالیستی آینده پدیدار خواهد شد، جامعه‌ای که از هرگونه فشار و سرکوب رها شده باشد. بر این سیاق تفسیرهای نوی هم شده که مضمون آنها جز این نیست منتها عبارتهایش متفاوت است. البته بر دیدگاه مارکسیستی صلح و جنگ، خرده‌هایی هم گرفته شده است.

دعا برای صلح. نیمرخ دو راهب در برابر قلعه برفبوش فوجی‌یاما، کوه مقدس ژاپن، دیده می‌شود که برای صلح دعا می‌خوانند.

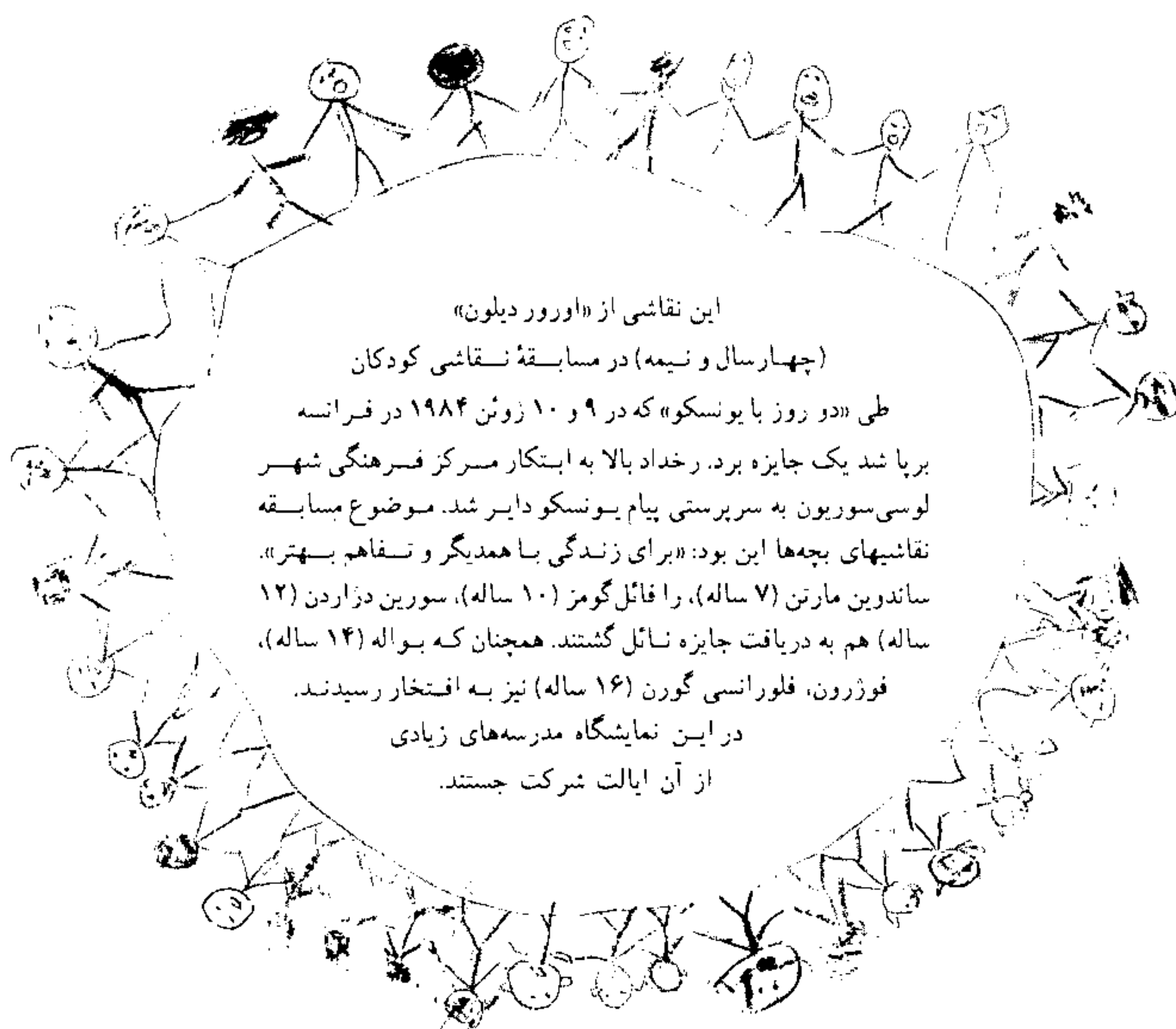
از نظر فلسفی، به ویژه، انتقادی اصولی عنوان شده است. هر چند اسلوب مارکسیستی توضیح پدیده جنگ یا صلح به یک تعریف و الگوی متداول استناد نمی‌جوید، با این وجود برای تفسیر پاره‌ای بحرانها و درگیریهای دولتها مطلب ساده می‌شود، چرا که آنها را با نوع دیگر اختلافات درون کشورها یکی می‌گیرد.

این بقایای ساده‌گر Reductionnisme است که تاریخچه علم اجتماع را ناکام گذاشته است؛ و به این علت است که اسلوب «نظامهای» بررسی پدیده‌های جنگ یا صلح می‌تواند آینده خوبی را نوید دهد. البته الگوهای

مثبتی را هم که از ۱۹۶۶ در چارچوب «طرح سرمشقهایی برای نظم جهانی» پدید آمده و به سطح بالایی از ساختار ذهنی رسیده است نباید از یاد برد.

مسئله فلسفی دیگری که اجتناب از آن دشوار است اساسنامه قانونهای حاکم بر رشد جامعه است. این مبحثی است مشهور، دست کم از زمانی که کتاب کارل پوپر به نام «فقر تاریخ مسلکی» منتشر شد، ربع قرن است که بازار این بحث همچنان گرم است.

پرسش این است: «قوانین» رشد جامعه که تاکنون ما کشف کرده‌ایم را امیدواریم در آینده بکنیم تا به کجا همانند قوانین علوم طبیعی است؟ وجه اختلاف آنها در چیست؟ از جمله عنوان می‌شود که قوانین طبیعی نمی‌تواند به دست انسان تغییر داده شود، انسان ناگزیر است خود را با آنها مطابقت دهد، خواص آنها را بشناسد تا در فعالیتهای خود از آن قوانین بهره ببرد، حال آنکه



این نقاشی از «اورور دیلون»

(چهار سال و نیمه) در مسابقه نقاشی کودکان

طی «دو روز با یونسکو» که در ۹ و ۱۰ ژوئن ۱۹۸۴ در فرانسه

برپا شد یک جایزه برد. رخداد بالا به ابتکار مرکز فرهنگی شهر
لوسی سوربون به سرپرستی پیام یونسکو دایر شد. موضوع مسابقه
نقاشیهای بچه‌ها این بود: «برای زندگی با همدیگر و تفاهم بهتر».
ساندوین مارتن (۷ ساله)، را فائل گومز (۱۰ ساله)، سورین دژاردن (۱۲
ساله) هم به دریافت جایزه نائل گشتند. همچنان که بواله (۱۴ ساله)،
فوژرون، فلورانس گورن (۱۶ ساله) نیز به افتخار رسیدند.

در این نمایشگاه مدرسه‌های زیادی

از آن ایالت شرکت جستند.

بنابر نظریات مارکسیستی، قوانین اجتماعی را انسان
می‌تواند با کوشش خود، به سود انسان، تغییر دهد.

آیا استقرار صلح جاویدان در زمان ما امکان‌پذیر
است؟ می‌دانیم که تا به امروز در سراسر تاریخ، حالت
جنگ بر حالت صلح غلبه داشته باشد. این آیا معلول
وجود قوانین معینی است، که بر جامعه و رفتار آدمی حاکم
است، و به نظر برخی از حکیمان، جنگ را جبری و حتی
لازم می‌سازد. اگر به واقع چنین قوانینی وجود داشته
باشد، آیا مطلق هستند، درست عین قوانین طبیعی؟ یا
برعکس می‌توان آنها را به سان دیگر قوانین حاکم بر
اجتماع تغییر داد؟ و آیا امکان کم خطر کردن، یا اصلاً از
بین بردن آن، وجود دارد و آیا می‌توان به طریقی آن قوانین
را به مجرای دیگر انداخت؟

بدین ترتیب اکنون کاوشگران امر صلح در
پژوهشهای خود مقداری تئوری، عناصر تئوری، و الگوها

و تعریفها به دست داده‌اند که به مدد آن می‌توان پدیده‌های
جنگ و صلح را تجزیه و تحلیل کرد؛ از این گذشته
تعدادی مسائل فلسفی عمده و جدی مطرح شده است که
دشوار می‌توان آنها را ناشنیده گرفت. کاوش در پهنه صلح
زمینه‌ای است جامع و بغرنج. بیشترین توجه باید مبذول
«دیالکتیک صلح» گردد، از یک سو رابطه منطقی ابعاد
صلح و جنگ باید مشخص شود، و از سوی دیگر، ابعاد
حقوق بشر، رشد درونی ملت‌ها و عدالت سیاسی و
اقتصادی میان آنها را باید در نظر گرفت، آن هم به
گونه‌گونی فرهنگها و پذیرش آن. این ابعاد به نوبه خود
جنبه‌های اخلاقی نیز دارند و بحث بر سر این موضوع
فرصتی بوده است تا تئوریهای اساسی علم اخلاق را که
فلسفه در طول تاریخ خود بنیان نهاده است، تئوریهای
عقلی rationaliste، شهودی intuiti، فایده بخش
utilitaire و غیر آن را به آزمون گذارد.

مثلاً در این زمینه بیدرنگ نظر کانت متبادر به ذهن
می‌گردد: آدم عاقل باید طبق احکامی رفتار کند که
می‌توان از آنها نظامی از قوانین فراهم آورد. به عقیده
کانت، که نظریه صلح پایدار را هم او مطرح ساخته،
رفتار عاقلانه باید بر پایه نظام اخلاقی روشنی که
تجسم آنها را در قوانین و قواعد می‌بینم، استوار باشد.
طرحهای یک «نظم نوین بین‌المللی» از چنین
اندیشه‌ای سرچشمه می‌گیرد. فلسفه جامعه‌ای برای این
«نظم نوین بین‌المللی» ضرورت یافته است، و همین
فلسفه باید پایه درک جدیدی از صلح قرار گیرد. درک
مفاهیم اساسی نظریه‌های اصلی اخلاقی برای فهم
ارزشهای محتوای دیالکتیک صلح و جنگ، اهمیت به
سزا دارد؛ وانگهی، کندوکاو در مسائل صلح و جنگ
در دنیای امروز می‌تواند، در پرتو تفکر، فریادرس
نظریه‌های اخلاقی خود فلسفه هم بشود.

پیام یونسکو ماهانه منتشر می‌شود

نقل مطالب و تصاویر پیام به شرط ذکر نام نویسنده، نام و تاریخ
مجله آزاد است، مگر آنکه مطلب یا عکسی با عبارت «نقل
ممنوع» از این قاعده مستثنی شده باشد.
از نشریاتی که از مطالب یا عکس‌های پیام یونسکو استفاده
می‌کنند خواهشمند است سه نسخه از آن نشریه را به دفتر مجله
ارسال دارند.

مقالاتی که نام نویسنده دارند مبین عقیده مؤلف هستند و لزوماً
عقیده یونسکو یا مسئولین پیام را منعکس نمی‌نمایند، همچنین
مرزهای مشخص شده در نقشه‌ها، نظر رسمی یونسکو یا
سازمان ملل نمی‌باشد.

تصاویر، شرح تصاویر و عناوین مجله توسط کارکنان پیام تهیه
می‌گردد.

کلیه مکاتبات باید خطاب به سردبیر در پاریس صورت پذیرد.

مدیران مسئول ماهنامه در زبانهای مختلف:

انگلیسی: روی مالنک و کارولین لارنس (پاریس) - فرانسه:
آن لوکوندال (الغازن) (پاریس) - اسپانیایی: فرانسسکو فرناندز
سانتوس (پاریس) - روسی: نیکلای کوزنتسوف (پاریس) - عربی:
عبدالرشید الصادق محمودی (پاریس) - بریل: فردریک پاتر (پاریس) -
آلمانی: ورنر مرکلی (برن) - ژاپنی: سی‌سی شیروکوجیما (توکیو) -
ایتالیایی: ماریو گودوتی (رم) - هندی: رام بابوشاما (دهلی) - تامیل: م.
محمد مصطفی (مدرس) - عبری: الکساندر برویدو (تل‌آویو) - هلندی:
پل مورن (آنورس) - پرتغالی: بندیکتوسیلوا (ریودونیرو) - ترکی:
مفراایلیگازر (استانبول) - اردو: حکیم محمد سعید (کراچی) - کاتالان:
خوان کاره راس‌ای‌مارتی (بارسلون) - مالزیایی: عزیزه حمزه
(کوالالمپور) - کره‌ای: سپیک شیونگ جیل (سئول) - سواحیلی:
دومینو پوتایسیوا (دارالسلام) - کروات: صربسی، مقدونی،
صرب - کرواتی و اسلوانی: بسوزدار پسرکویچ (بلگراد) - چینی:
شن گوفن (پکن) - بلغاری: گوزان گوتف (صوفیه) - یونانی: نیکلاس
پاپاگیورگیو (آتن) - سیلانی: س.ج. سوماناسکرا باندا (کولومبو) -
فلاندی: مارچانا اوکسانین (هلستیک) - سوئدی: لیناسونزن (استکهلم)
- یاسک: گورو تزلارانگا (سان‌ساستیان) - تائی: ساوستر
سوانسانهیت (بانکوک).

شرایط آبونمان

علاقتمندانی که مایلند در زمرة مشترکین «پیام
یونسکو» قرار گیرند با مراجعه به کلیه شعب
بانک ملی در سراسر کشور می‌توانند مبلغ
اشتراک سالانه را به حساب جاری شماره ۲۹۲۳۶
تزد بانک ملی ایران شعبه دانشگاه تهران واریز
نموده و رسید آنرا با ذکر نام و آدرس خود به دفتر
مجله پیام در تهران ارسال دارند.

تک شماره ۲۰۰ ریال
اشتراک سالانه داخلی ۲۵۰۰ ریال
اشتراک سالانه کشورهای همجوار ۳۰۰۰ ریال
اشتراک سالانه کشورهای اروپایی و هند ۳۵۰۰ ریال
اشتراک سالانه کشورهای قاره آمریکا و خاور دور ۴۰۰۰ ریال

چاپ: شرکت افست (چاپخانه ۱۷ شهریور)

Le droit d'être un homme

Anthologie mondiale de la liberté

J.C. Latlès/Unesco

حق انسان بودن

ز نو چاپ و منتشر شد.

این مجلد که بیش از هزار قطعه و نکته از بزرگان فرهنگ همه اعصار را گلچین کرده است در ۱۹۶۸ به مناسبت بیستمین سالگرد اعلامیه حقوق بشر نشر یافت. این جنگ که تاکنون به زبانهای اسپانیایی، انگلیسی، یونانی، ژاپنی، ایتالیایی و برتغالی ترجمه شده، به همت فیلسوف ارجمند ژان هرش گردآوری شده است. هرش دارای تألیفات چندی است و دو سالی سرپرست بخش فلسفی یونسکو بود.

از تراژدی تا قصه، از متنهای حقوقی تا ضربالمثل، از تحلیل سیاسی تا نظریات مذهبی، ز سنگ نبشته گور تا ترانه، که در هر فرهنگی

هست در این کتاب دیده می شود. محور انتخاب، موضوعهای اساسی است که الهام بخش اعلامیه جهانی بوده است: وجود انسان، ارتباطهایش با دیگران؛ توجهات خاص به ناتوانها؛ قدرت، حدود آن، شرایطی که آن را بر حق می سازد، آزادی مدنی و حق بیان، حقوق اجتماعی، آموزش، دانش و فرهنگ؛ استقلال و هویت ملی... این اثر تنها به متنهای نمونه پرداخته: پاره ای نوشته ها شکوائیه ها و گاه ندای قیام کسانی است که به شایستگی و حرمت آنان تجاوز شده است.

حق انسان بودن جنگ جهانی آزادی. گلچین متنهایی که زیر نظر ژان هرش تدوین شده است.

سخنی با خوانندگان

با استعانت از خداوند متعال و سپاسگزاری از عنایت همه خوانندگان به آگاهی می رساند: با همه تلاشی که در جهت ثبات بهای نشریه نمودیم سرانجام افزایش بهای مواد اولیه و هزینه های خدماتی چاپ مقاومت ما را نیز در هم شکست. لذا بر آن شدیم تا برای تداوم انتشار مجله بهای آنرا مضاعف نمائیم. با این حال در یک قیاس ساده با سایر نشریات خوانندگان عزیز ما اذعان خواهند نمود که مرغوبیت کاغذ و کیفیت بالای چاپ می تواند توجیه کننده این افزایش باشد. حال که چنین شد خبر مسرت بخشی هم برای شما داریم: شاید ملاحظه کرده اید که روند انتشار مجله تفاوتی را با گذشته های نه چندان دور نشان می دهد. آری، در اوایل سال ۱۳۶۵ از این که بیست و سه شماره منتشر نشده روی دستان مانده بود رنج می بردیم و این در حالی بود که هر ماه یک شماره نیز بر آن افزوده می شد. بر آن شدیم تا از خجالت شما برائیم و به سرعت به انتشار شماره های معوقه بپردازیم. این مهم ما را ناگزیر می کرد رعایت نظم انتشار شماره ها را قربانی تسریع در انتشار نمائیم. از این رو هر شماره ای آماده گردید بی درنگ منتشر نمودیم. خوشبختانه اکنون نیمی از شماره های معوقه منتشر گردیده است و انشاء الله در ۶ ماه آینده بقیه نیز تقدیم خواهد گشت. ضمناً به اطلاع آن دسته از خوانندگان که احتمالاً مشکلی در تنظیم شماره ها داشته اند می رساند که برای این منظور کافی است به تاریخ اصلی شماره مسلسل و سال انتشار که در صفحه ۳ درج می گردد مراجعه نمایند و تاریخ انتشار روی جلد را ملاک قرار ندهند.

مدیریت نشریه پیام

بهای جدید نشریه «پیام یونسکو»

تک شماره	۲۰۰ ریال
اشتراک سالانه داخلی	۲۵۰۰ ریال
اشتراک سالانه کشورهای همجوار	۳۰۰۰ ریال
اشتراک سالانه کشورهای اروپایی و هند	۳۵۰۰ ریال
اشتراک سالانه کشورهای قاره امریکا و خاور دور	۴۰۰۰ ریال

● قابل توجه مشترکین محترم: مابه التفاوت حق اشتراک کلیه مشترکین پس از محاسبه بوسیله نامه به آنها اطلاع داده خواهد شد.

● با ارائه معرفی نامه برای اشتراک سالانه دانشجویان ۵۰٪ تخفیف در نظر گرفته شده است.

از آنجا که جنگ
از ذهن انسان
سایه می گیرد،
پس فکر راههای
دفاع از صلح هم
باید در ذهن انسان
پرورش پیدا کند.

از دیباچه
اساسنامه سازمان ملل
که در شانزدهم
نوامبر ۱۹۴۵
در لندن به تصویب رسید

طرح از جورج سروان/ پیام یونسکو